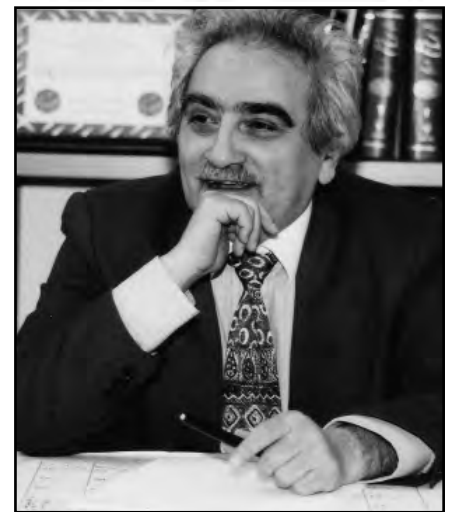




**استبداد ولایت فقیه
عامل گسترش اعتیاد
در کشور!**

«توطئه تعرض جنسی و بچه بازی» علیه دیپلمات های رژیم!!؟



یک «دیپلمات» دیگر - که چه عرض کنیم - یکی از گماشته های وزارت خارجه حکومت اسلامی در آلمان نیز به اتهام «آزار جنسی یک

کودک» در تله افتاده است. مادر یک دختر ۱۰ ساله به پلیس آلمان شاکی است که این «دیپلمات» سعی کرده که به طرز مسالمت جویانه ای دختر او را مورد تعرض جنسی قرار دهد ولی به گفته مسئولین روابط خارجی رژیم این «دیپلمات» «بر اساس یک سناریوی از پیش تعیین شده» در روز دوشنبه (۲ ژوئیه / ۱۲ تیر) هنگام عزیمت از محل کار خود به بهانه واهی مورد تعرض یک زن قرار گرفته و پلیس آلمان نیز به جای برخورد با فرد مهاجم، رفتار خشن، ناشایست و خارج از عرف دیپلماتیک با عضو سرکنسولگری کشورمان (خود را صاحب کشور هم می دانند) داشته است. اما گزارش پلیس از شکایت مادر آن دختر در ساله حاکی از اینست که «دیپلمات حکومت اسلامی» به این دختر که مشغول بازی در خیابان بوده نزدیک می شود او را نوازش می کند و دختری می ترسد و می خواهد فرار کند که «دیپلمات» مانع می شود و کمر او را سفت

می گیرد و می خواهد او را بیوسد که دختر جیغ می کشد و می گریزد اما «دیپلمات» نیز او را تا خانه تعقیب می کند! چند روز بعد دختر در ساله «دیپلمات دختر باز» را می بیند و این بار زودتر به مادرش خبر می دهد و به پلیس اطلاع می دهند. مقامات جمهوری اسلامی تنها از «رفتار خشن و ناشایست» پلیس فرانکفورت بدون ذکر جزئیات خبر داده ولی به گزارش پلیس آلمان، نامبرده به عز و جز افتاده و از مادر شاکی می خواهد او را ببخشد زیرا زن و بچه دارد ولی پلیس او را دمر و می خواباند روی زمین و «به طرز ناشایستی»! - به گفته مقامات رژیم در تهران - دستبند می زنند و به پاسگاه پلیس می برند و در تفتیش بدنی کارت شناسایی او را می بینند و به دلیل مصونیت قضایی بلافاصله «دیپلمات» حکومت الهی را آزادی می کنند. چون بنا به گفته مقامات وزارت خارجه این جریانات «بچه بازی» و انگولک رساندن به

دختر بچه ها در استخر و محل بازی کودکان «بر اساس یک سناریو نوشته شده» ممکن است باز هم تکرار شود و خبرش در بیاید - وزارت خارجه حکومت اسلامی بایستی هر چه زودتر دست به کار شده و در یک تور اختصاصی برای «دیپلمات» ها - با امکانات «دختر بچه بازی» و هرگونه بازی از این قبیل را در ایران برای آنها فراهم کند! چه بسا که انجام این نوع ابراز علاقه جنسی، بر اثر عادت و تکرار «بچه بازی» است و تربیتی داده شود که «دیپلمات» های رژیم از این نوع تفریحات مفید در خارج از کشور صرف نظر نموده به همان «خانم بازی» های متداوله خود با پرداخت اجرت «صیغه»! بسنده کنند منتهی مراتب در مراکز عیش و عشرت می توانند از زنان کم سن و سال تر استفاده کنند و «نیات خاص» خود را که معمولاً در مورد «دختر بچه ها» عمل می کردند با آنان در میان بگذارند و حتماً با مبلغی بیشتر رضایت خاطر آنها فراهم خواهد شد!

«چا خانيسم» از نوع وزارت اطلاعاتی!

ها هم سرشاخ شود تا فهر است لاف و گزاف خود را تکمیل کند که حتی «رهبر معظم» بتواند در موقع لزوم به سراو هم قسم بخورد! اما حیدر مصلحی نیز بایستی مبالغی نظر قربانی، ببین و بترک، و ان یکاد و آیت الکرسی و ادعیه رفع بلا به خود و میزش نصب کند که چشمش نزنند! چون با این بلند پروازی های اطلاعاتی! ممکن است حتی «خود» ی ها هم از نامبرده آنقدر بترسند که بلایی به سرش بیاورند که به قول شاعر «بال عقاب شد سبب آفت عقاب»!

اهمیت است که هر چه زودتر باید فکری برای خودشان بکنند! چون سربازان بی پدر و مادر امام زمان، برای جاسوسی و کشف شبکه!، حتی حاضرند «آبجی» های خود را هم بغل یک مأمور اطلاعاتی خارجی بخوابانند تا از زیر زبان او حرفی بیرون بکشند! ظاهراً به زودی «جاسوس ها و شبکه های روسی و چینی» و احتمالاً کره شمالی به فهرست لاف و گزاف حیدر مصلحی وزیر اطلاعات افزوده می شود و چون «آخوند مصلحی» بدش نمی آید که باروس ها و چینی

دانشمندی هم نبوده اند - و از جمله دانشجویان کارآموز رشته فیزیک دانشگاه شریف محسوب می شدند - دستگیر کرده است تا در مواردی که «رهبر معظم» هوای حکومتی را «پس» می بیند چند نفر از این عده را با اعترافات جعلی به دار می آویزند... اما در این میان «سردرگمی» سرویس اطلاعاتی کشورهای بزرگی چون آمریکا و انگلستان و فرانسه و اطلاعاتی های خبره و جاسوس بگیری چون اسرائیلی ها، حائز

شهرستان ها! اما وزیر اطلاعات ادعا می کند که عملیات محیر العقولشان «چنان سردرگمی میان سرویس های اطلاعاتی جهانی (به خصوص کشورهای ذکر شده) بوجود آورده که نمی دانند چگونه شبکه های آنان «لومی رود»! الله اکبر! اگر بابت لاف و گزاف باید به حجت الاسلامی درجه می دادند حتماً به این حجت الاسلام چا خان پاخان درجه آیت الله العظمایی با حقوق و مزایا تعلق می گرفت! نامبرده علاوه بر این ها تاکنون حدود صد نفری را هم بابت ترور «سه

این که می گفتند: «از تقی، دین طلب ز رعنا، لاف» حکایت آخوند حیدر مصلحی وزیر اطلاعات رژیم است که ادعا دارد هفته ای یک توطئه، چند باند جاسوسی، دو سه شبکه تروریستی - معمولاً وابسته به دستگاه های جاسوسی آمریکا، اسرائیل و آلمان، فرانسه و انگلیس و به تازگی می گوید: «برخی سرویس های منطقه» - کشف و به دام می اندازد و «این همه موفقیت را مرهون سربازان گمنام امام زمان» می داند! همان لات و لوت های بی پدر و مادر نقاط بد نام تهران



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟!؟

سخن دوست:

بوی ناجور؟!؟

— «متأسفم که مجله «فردوسی امروز» نشریه ضدانقلاب، فراری ها و بدسابقه ها شده است درحالی که مجله فردوسی سابقه درخشانی در ایران داشت.»

● ما فکر نمی کنیم که ما در ایران خواننده ناجوری مثل حضرتعالی داشتیم که حالا بوی بدی از وی به مشام می رسد!

تصحیح انقلاب نوع مصری؟!؟

— «خوشبختانه برخلاف نظر و روی جلد شما «محمد مرسی» نوع مصری مهندس بازرگان از آب درنیامد.»

● الحمدالله امریه «بیطرفی ارتش» در مصر توصیه نشد و با این حال زیاد نباید خوشبین بود که به قول تهرانی ها نشاشیده شب درازه!

حقانیت یک روزنامه نگار

— «اعدام روزنامه نگاری مثل علی اصغر امیرانی مدیر مجله «خواندنی ها» در حکومت اسلامی، دلیلی بر حقانیت اوست ولی بهتر بود که نویسنده روزنامه نگاری مثل خانم الاهی بقراط به خلق و خو و سیاست های متناقض او هم توجه می کرد.»

● با هر اخلاقی و سیاستی، سگ امیرانی شرف دارد بر آخوندهای اعدام کننده این روزنامه نگار! اگر آنکاره اید!

— «مطالب سردبیر، عینهو روضه خوانی آخوندهاست، عجبکه معمم نشده است!»

● آن کار مبالغی به «تجربیات دوره نوجوانی» در حجره ی حوزه مذهبی نیاز دارد که نامبرده ندارد و هم چنین سابقه ارتکاب در «آنکار دیگر» اگر شما در خودتان چنین «سوابق و

حال و احوال...

قابلیتی» سراغ دارید، معطل اش نکنید!

گپ و گفت:

۱- «به «یکی از نویسندگان» توصیه کنید که در ادامه رمان «شکر تلخ» حرمت مؤنه سالمند خانواده را نگهدارد.»

— در متن اصلی «شکر تلخ» هم آن «مؤنه» از سوی پسرش نیز به فسق و فجور و هوسرانی، آن هم با وجود و حضور دختر نوجوانش در خانه اشاره شده است!

xxx

۲- «برای تنوع روی جلد از چهره ها (پرتره) های معروف در زمینه های مختلف به جای صحنه های جوراجور سیاسی و اجتماعی استفاده کنید.»

— در این مورد قحط الرجال آبلیموست! البته با پرداخت وجوهات. همه «پرتره ها» معروفند! حتی اوستا ربیع متخصص ختنه!

xxx

۳- «چرا هیچ کدام از نویسنده های اپوزیسیون راهی برای نجات ایران و دفع شر حکومت آخوندی نشان نمی دهند؟!؟

— نیروی زرهی و دریایی و هوایی «ناتو» را در اختیار اپوزیسیون ایرانی قرار بدهید تا ملاحظه بفرمایید «راه نجات» چقدر فت و فراوان است!

xxx

۴- «در چاپ مصاحبه بابک امیر خسروی (ظاهر آدبیرکل کنونی حزب توده) این طور پیداست که خبط و خطاها، لاپوشانی خیانت های رفقا و نارو زدن کشورهای کمونیستی ده تا صدتا نبوده است.»

— با این وجود هنوز توده ای های استالینی دو قورت و نیمشان باقیه!

خارج از محدوده!؟

ارگان همه مخالفان رژیم

● نقطه نظرهای سیاسی رضا پهلوی در «فردوسی امروز» زیاد چاپ می شود ولی سایرین مطرح نیستند.

— ما ارگان هیچ سازمان و فرد بخصوصی نیستیم ضمن این که در خدمت همه مخالفان جمهوری اسلامی هستیم و می بینید که هر هفته لاقل پنج اظهار نظر مختلف از فعالان سیاسی چاپ می کنیم.

کنفدراسیون سارقان!

● وقتی یک دزد صدها و هزار

میلیارد تومانی از ایران می گریزد و در خارج امنیت دارد، نشان از این است که دستش توی دست رئیس دزدهای داخلی مملکت است!

— دهاتی ها می گفتند: خواهی که ده به چایی می بین کدخدا را!...

ابتکار در مبارزه درونمرزی

● وقتی صدای کانال های تلویزیونی با این زحمت به ایران می رسد چرا لاقل دو سه تا شگرد مبارزاتی یاد مردم نمی دهند؟

— وقتی مفاسد و معایب و خیانت های رژیم در این تلویزیون ها بازگو می شود. این مردم داخل هستند که باید راهی برای مقابله با رژیم پیدا

کنند لاقل «نافرمانی مدنی» البته نه در حد «ترافیک سازی» خیابانی! خروج مبارزان از ایران ● این طور که آمریکا به انبوه ایرانیان، «ویزا» می دهد، دیگر کسی از مخالفان و مبارزان در ایران نمی ماند؟

— به اعتقاد ما تشویق به «مهاجرت» ادامه «توطئه انقلاب ۵۷» بود ولی علی ایحال در ایران ۷۷ میلیونی آنقدر مبارز و ناراضی هست که جای خالی یک عده چندین ده هزارنفری از مبارزان و فعالان را پر کنند.

چگونه «دانشمند اتمی» رژیم آخوند می شود؟!؟

می گفت: خر به بازاری فراوان است، بر حذر باش تا تنه نخوری!

وقتی علی اکبر صالحی وزیر خارجه شد گفتند: «او دانشمند اتمی» است. فیزیک فضایی! خواننده متخصص شیمی آلی است! و صدجور القاب علمی برای او تراشیدند... که ثابت کنند او از قماش مثلاً حجت الاسلام حیدر مصلحی، یا حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری و آیت الله احمد خاتمی نیست و یا آیت الله لاریجانی رئیس قوه قضیه (ملقب به ملا نصرالدین اسلامی) ... ولی در مثل مناقشه نیست، می گویند خر را کنار خر ببندند، اگر هم رنگ نشوند، حتماً هم بومی شوند و لاقل در بعضی عادات و پیوزه مالی ها و عرعرشان، شبیه یکدیگر می شود و حالا «علی اکبر صالحی» چنین وضعی پیدا کرده با همان بلاهت و مردرند بازی آخوندی که حتی دوسه قدم نیز از «تخر خر» آیت الله احمد خاتمی خطیب نماز جمعه هم، جلوتر افتاده و گفته است: برخلاف اسلام تمام «ایسم» ها در حال نابودی است!

از آنجا که حکومت اسلامی، یک حکومت ایدئولوژیک (گیریم مذهبی است) ولی کافی است یک «ایسم» به ته خمینی اضافه کنید که بشود «خمینیسم» که فعلاً در مرحله بدنامی و بعد نابودی است و گرنه مقایسه اسلام با «ایسم» ها، همان ربط دادن گوز به شقیقه است!



در خلوت روسای سه قوه!

روسای «سه قوه» برای خندیدن به ریش خلاق، خلوت کرده اند و در ضمن با دست مراقب همدیگر هستند که به «قوه» هایشان تعرض نشود و از قدرت «قوه» آنها کاسته شود!

ناگهان، روزی دیگر!

وزیر اطلاعات گفت: اجازه نخواهیم داد فتنه ۸۸ را تکرار کنند.

— مگر زلزله قابل پیش بینی است؟
یکهو می بینید که کل اجمعیان رژیم روی سیل خروشان دارید غزل خدا حافظی را می خوانید!
خبر انحلال؟!

روزنامه «فرهیختگان» نوشت: اتفاقات عجیب در جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی!
— انشاءالله که خبر انحلال این دکه ضد فرهنگی در پیش است!

خیزش به قهقرا!

آیت الله جوادی آملی گفت: رسالت دانشجویان متدین اسلامی کردن دانشگاه هاست.

— آخوندها آرزوی تبدیل دانشگاه ها به حوزه های مذهبی را به گور خواهند برد!
صنایع ورشکسته!

روزنامه «جهان صنعت» نوشت: سایه بلاتکلیفی بر صنعت ایران.

— حکومت اسلامی فاتحه صنعت ایران را خواند و رفت پی کارش!
رویای محال!

روزنامه «حمایت» نوشت: برای ۸ میلیون جوان ایرانی، ازدواج رویایی دست نیافتنی شده است.

— رژیم می خواهد سیستم

فاحشه‌های شرعی به اسم «صیغه ناب اسلامی» را، جا بیندازد!
«مرگ اسلامی»!

روزنامه «تهران امروز»: درمان به شرط عبور از خط فقر.

— یعنی «مرگ» به سبک جمهوری اسلامی!
مهار «سران قوا»...!

روزنامه «خراسان» نوشت: جلسه سران قوا برای مهار گرانی ها...

— اگر «سران قوا» را «مهار» کنند و دهنه بزنند، همه چیز ارزان می شود!

اقتصاد پوسیده!
روزنامه «راه مردم» نوشت: تحریم های اجباری طراوت اقتصادی ایران را از بین نمی برد.

— این اقتصاد پلاسیده و پوسیده با صد «بهار رونق» هم طراوت پیدا نمی کند!

برودارمت!
روزنامه «رسالت» نوشت: پزشک علی اکبر ولایتی مشاور امور بین المللی رهبر معتقد است که سوریه حلقه طلایی مقاومت در برابر صهیونیست هاست.

— حکومت اسلامی، همین هندوانه ها را زیر بغل بشار اسد گذاشت که تا به حال پانزده هزار نفر از مردم سوریه را کشته و ده ها هزار نفر مجروح شده اند!

دروغگویی و دین خدا
روزنامه «ملت ما» نوشت: دروغگویی، بی اعتمادی به اصل

نظام را در پی خواهد داشت.
— «نظام» سرتان را بخورد دروغگویی های رژیم «دین» خدا را یک پول سیاه کرده است.

جاکشی شرعی
«شهرزاد نیوز»: یک سایت اینترنتی در ایران به معرفی زنان برای ازدواج یک ساعته ۶۰ تا صد هزار تومان می پردازد.

— با حق دلای آخوندها؟!
رونق اسلام خمینی!
روزنامه «اشیگل» چاپ آلمان برای «صیغه» عنوان «عقد لذت» و روسپی گری شرعی در جمهوری اسلامی را برگزیده است.

— باغت آباد شد حضرت امام!

خانم بازی شرعی آقایان روحانیون!

می خورد کنیاک؟

واقعاً مسخره است در دو سه دهه ای که آخوندهای حاکم از تمام مواهب موجود و ممکن در دسترس موجودات میلیاردر جهان برخوردار بوده اند، (حتی قراضه ترین آنها در محله دورغوز آباد و ته خانی آباد و شوش منزل بقال و تاجر محل را موقع انقلاب غصب و مصادره کرده و نشسته اند) و همچنان سی و سه سال است با درآمد کلان نفتی بهترین قصرها و زندگی ها را برای خود فراهم کرده اند یادر کشورهای دیگر ملک و املاک خریداری و پشت قباله عمه جانیشان انداخته اند و حتی برای روزی (که شرشان کم شود) کلی ذخیره مالی دارند و برای محکم کاری چندین فروشگاه سودآور و کار تجارت در خارج را هم به راه انداخته اند و حتی بعضی از آنها تمام «منزل» را با «عره و عوره و شمسی کوره» به خارج فرستاده اند! حتی آخوند دست دهم آنها هم در اورنج کانتی، لس آنجلس و جزایر فناری و کانادا خانه های هزار متری و ۲ هزار متری دارند. حتی خانواده همسر سید احمد گریان یک جزیره خریده است — حالا یک آیت الله قراضه یک لغت فرنگی به ناف مردم مسلمان می بندد که ما «سیره» رسول الله را در مدینه «الگو» قرار داده ایم! کدام الگو و کدام شهر؟ اگر مکه و مدینه باشد — که با بیلیاردها دلار در آمد نفتی ساخته شده، حالا چه شهر و دیاری هست که مدینه النبی و مکه هزار و چهارصد و اندی سال پیش باشد، که خانه های خشت و گلی بود و مشتی قبایل عرب بدوی که زیر چادر و در صحرا زندگی می کردند؟ و خود حضرت محمد در نهایت قناعت چطور زندگی می کرد و چه سلوکی و چه رفتاری با مردم داشت که آیا آخوندهای امروز از پیغمبرشان (اگر قبولش داشته باشند) آنها را الگو قرار داده اند؟ آنچه پیدا است، در غصب و مصادره به عینه «غزوات» آن زمان ها (جنگ با کفار همراه با ضبط غنائم کفار) با مردم مسلمان زمان انقلاب و بعد از آن عمل کرده اند و گرنه اگر بخواهیم به سیاق آخوندها مقایسه کنیم آنها زندگی معاویه ها، ابوسفیان ها، یزیدها را «الگوی» خود قرار داده اند و حکومتشان چیزی مثل خلیفه گری هارون الرشید و مأمون عباسی است. امیدواریم در عین بی خبری و در خواب خوشی که فرو رفته اند — و تکیه ای که به قدر و قدرتی خودشان دارند — به سرنوشت المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی دچار شوند: مائیم آستانه ی عشق و سر نیاز / تا خواب خوش که رابر دکنار، دوست؟

نحوه صحبت کردن او و صدای گرمش طرفداران زیادی داشت. آن زمان شاید امام جمعه هم اتومبیل شخصی داشت و یا پسران بعضی آیت الله ها مانند مصطفی پسر آیت الله کاشانی ولی هنوز تا آن زمان نوجوانی ما «۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰» اغلب آخوندها هنوز الاغ سوار می شدند و فقط «سید سیدهی» گویا عمومی «ابوالقاسم سیدهی» دوست آن زمان این بنده بود — که اسب سفید یا خاکستری رنگی سوار می شد و هیبتی می داد به «سید» که از آن کوچه های تنگ و باریک خیابان ری و مولوی و برق و اطراف آن می گذشت و پنجشنبه ها که به روضه خوانی متداوله منزل ما می آمد، افسار اسبش را نه به کوبه در بلکه به یک حلقه فلزی دیگری که بر آن لنگه در بود، می بست.

البته بچه های محل که همه جور «گرمی و کلکی» را سر هر کس در می آوردند ولی کمتر توی کوک اسب «سید سدهی» می رفتند که یک بار چنان لگدی حواله شکم یکی از بچه ها کرد — که می خواست با چوب فرو کردن به کون اسب «بی ناموسی» کند — که طفل معصوم چهار ماه آزرگار خوابیده بود و دوا درمان می کرد. «مرحوم فلسفی» علاوه بر مسجد شاه در مراسم ختم بسیاری از رجال و افراد سرشناس و بازاری های معروف، شرکت می کرد و آن زمانی که هر روضه و آخوندی از پنج ریالی — (به ندرت) تا پنجاه ریال (پنج زار تا پنج تومن)! می گرفت ولی می گفتند که فلسفی هر منبری را «صد تومان» می گیرد؟!

فلسفی واعظ روز نوزدهم و بیستم و یکم ماه رمضان به مناسبت ضربت خوردن — و با یک روز فاصله — کشته شدن حضرت علی با شمشیر زهرآلود «ابن ملجم» درباره فضایل و خصایل حضرت علی سخن می گفت که هیچکدام از آن اوصاف و خصلت های نیکی که در مورد امام اول شیعیان می گفت: مردم ما (حتی در آن زمان) نیز در آخوندهای موجود نمی دیدند.

به همین مناسبت شعری سر زبان ها افتاده بود به این مضمون که: کی علی کادیلاک سوار می شد، کی علی منبری صد تومان می گرفت و چون شایع کرده بودند که فلسفی پیش از آن که به بالای منبر برود (حتی در ماه رمضان) یکی دو ته استکان «کنیاک» می زند که قبراق و سر حال باشد و در آن شعر کادیلاک» را با «کنیاک» و یا «پونتیاک» هم قافیه کرده بودند: «کی علی

در کتاب «دامگه حادثه» ـ مصاحبه با جناب «پرویز ثابتی» مدیر کل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) سابق، از «خانم بازی» بعضی روحانیون و اهل منبر، حرف و حدیث زیادی به میان آمده است. البته آن عده آخوندهای که دوران گذشته می خواستند ژست مخالفت با نظام را بگیرند در حالی که خیلی هایشان حقوق بگیر اوقاف بودند و در سلام عید مبعث، صف طولانی آنها جلوتر از همه طبقات به دستبوسی شاه می رفتند. از جمله این عده یکی هم «فلسفی» واعظ بود که «ساواک» با تمهیداتی او را در حال عیش و عشرت با یک خانم عریان گیر انداخته و از او عکس و فیلم گرفته بود که همان زمان ها در تهران توزیع شد. البته مخالفان می گفتند این عکس ها موثق است و دروغ است ولی خود فلسفی می گفت است این زنان را که به صدا و وعظ های او علاقمند بودند، «صیغه» می کرده که تماس جنسی او شرعی باشد. وقتی به او می گفته اند: این خانم شوهر داشته است! او می گفت: خود او فاش نکرده، من هم اطلاع نداشته ام. گناه را پای زن می نویسند نه این حقیر!

«فلسفی» واعظ بعد از ۱۵ خرداد به واسطه حمایت از آیت الله خمینی مدتی نیز «ممنوع المنبر» بود و پس از انقلاب با وجودی که خمینی از بعضی از حرکات او اطلاع داشت ولی وعظ او را می پسندید و در بعضی مراسم مذهبی از جمله عاشورا و تاسوعا در تکیه جماران به طور اختصاصی «منبر» در اختیار او بود که «امام» به قول معروف یک دل سیر گریه کند؟!

اما در زمان نوجوانی ما تنها آخوند اتومبیل سواری که می دیدیم «فلسفی واعظ» بود که کادیلاک یا پونتیاک داشت (تو عالم اتومبیل بازی نبودیم).

دست بر قضا منزل «فلسفی» در خیابان ری «ایستگاه دردار» بود که بسیار عصرها من و نوذر پرنگ (شاعر) از منزل ما تا منزل او در سه راه امین حضور، اول خیابان ایران — عین الدوله — پیاده می رفتیم و از جلوی خانه «فلسفی» هم می گذشتیم که بیشتر مواقع اتومبیلش توی خیابان نزدیک «کوچه دردار» پارک شده بود و چند نفری جلودر او می پلکیدند.

سالیان سال به دلایلی «فلسفی» واعظ، شهرت فراوانی داشت از جمله سخنرانی ماه رمضان او از ساعت یک تا ۲ بعد از ظهر او بود که به طور مستقیم از مسجد شاه از رادیو تهران پخش می شد و اصولاً

تیرهای زهر آگین اتهام!



شهرام همایون روزنامه نگار

روزی که اولین گروه از مهاجران ایرانی، چمدان های خود را بستند و راهی خارج از کشور شدند، اولین فکر و ذکرشان یافتن یکدیگر بود تا بتوانند با یاری همدیگر مشکل زندگی در غربت را تحمل پذیر کنند، اما یافتن کار و همزبان در دیاری به گستردگی آمریکا، چندان آسان نبود. وقتی نخستین رسانه ی ایرانی در خارج از کشور پا گرفت، قطعاً چه دل های بسیاری از هموطنان شاد شد که می توان از این مرکز، یا مراکزی شبیه به آن، برای یافتن هم، برای غم مشترک خویش، بهره ای جست.

طبیعی است که گردانندگان رسانه ها نیز در این میان، نقش دیگری هم برای خود قایل بودند و آن افشای مسایلی بود که آنان

را (همراه با گروه عظیم دیگری) مجبور به ترک یار و دیار کرده بود.

زمان گذشت، روزها و ماه ها و سال ها از پی ... اما مسائل آن گونه نشد که انتظار می رفت و اکنون پس از سالیان سال می توان نگاهی عمیق تر به این مراکز انداخت که خیلی ها به آن دل بسته بودند. خیلی مسائل انگار فراموش شده است از جمله اصل وجودی پیدایش این مراکز. نگاهی به پیرامون خودمان ببندازیم: همه با هم دعوا دارند بر سر چی و چرا؟ خدامی داند! یکی، دیگری را متهم می کند! آن یکی خود را منزله و پاک می داند دیگری را مجرم می خواند! اما واقعیت این است که همه کم و بیش یکی هستند با همان دردها، همان مشکلات و با همان مسایل، و اما مردمی که دل بسته بودند تا یار و اهل دردی به کمکشان بیاید، حالا فقط همه «نگاه» می کنند و حیرت زده با ده ها سؤال بی پاسخ با خود کلنجار می روند. اما در این میان یک نکته، یک اسلحه ی سرد بیش از هر عامل دیگری موجب همه ی این جدایی هاست. این حربه، همان اتهام معروف است، که: طرف عامل جمهوری اسلامی است!

شاید شما هم بارها و بارها این اتهام را درباره ی کسی یا کسانی شنیده باشید، در حالی که هیچگاه نبوده است که کسی یا کسانی دلیل و مدرکی قانع کننده در قبال این اتهام، عرضه کنند. جالب این جاست که بعضی از مدعیان «مبارزه با جمهوری اسلامی» اساس کار خود را مبارزه با

«عوامل خیالی جمهوری اسلامی» قرار داده اند. آن ها «اصل» را فراموش کرده اند و در پی «فرعیات» هستند و این خود، قدرتی پوشالی به رژیم داده است، به طوری که «در عالم اتهام» جمهوری اسلامی صاحب ده ها و صدها عامل بی جیره و موجب شده است! بی آن که دیناری در این راه هزینه کند یا اقدامی کرده باشد.

البته نباید از یاد برد که این خود یک حيله و نیرنگ بوده است که رندان به آن متوسل شده اند و این نبوده است مگر آن که همه ی ما اساس کار رسانه ای را فراموش کرده ایم. ما یادمان رفته است که هرگونه اتهامی چه بار سنگینی بر دوش «اتهام زننده» می گذارد. مگر می توان به صرف استنباط شخصی، کسی را متهم و محکوم کرد؟ چرا تا کنون کسی دلیلی برای گفته های متهم کننده ی خود نمی آورد؟ و هر کس چند جمله ای را پشت سر هم قرار می دهد و از مجموع آن ها، اتهامی می سازد که با آن می توان هرکسی را هدف حملات خود قرار داد.

آیا اگر جمهوری اسلامی بخواهد نیروی کارآمد خارج از کشور را بی بها کند، چه راهی از این مؤثرتر می تواند داشته باشد؟ اکنون ما پس از گذشت سالیان سال این فرصت را داریم تا از این مدعیان (که دانسته یا ندانسته در خدمت — و در واقع عمه ی — ظلم هستند) بخواهیم که یک بار، فقط یک بار، برای اظهارات خود دلیل و مدرکی ارائه دهند.

به عنوان مثال، چرا ما به جای این که بر اساس استنباط و درک شخصی، کسی یا کسانی را متهم کنیم، از دولت آمریکا نمی خواهیم حالا که به حساب های بنیاد علوی رسیدگی کرده و نتیجه ی آن را هم منتشر کند؟

یافتن منشاء این همکاری ها نیز آسان است اما یادتان باشد مأموری که به آسانی، توسط اطلاعات سطحی شناخته شود، فاقد ارزش است. این سازمان ها و دولت ها در پی کسانی هستند که شناخته نشوند و یا حتی در قالب مخالف، چهره ی مبارزان را مخدوش کنند.

بیابید یک بار هم که شده صحنه را از زاویه ی دیگری نگاه کنیم: آیا نمی شود از این اتهام برای ایجاد نفاق، دشمنی و از هم پاشیدن جامعه ی مهاجر ایرانی بهره جست؟!

آیا نمی توان تصور کرد این شیوه باعث شده است که چنین قوم مستعد مهاجری (حتی در حل کوچک ترین مشکلات خود) عاجز بماند؟

آیا زمان آن نرسیده است بار دیگر در باورهای خود تجدید نظر کنیم و با به کار گرفتن آن چه که «اصل» است، از «فرع» بپرهیزیم؟

راستی را، در این جهان پرمسئله، کدام یک از ما گناهکارتریم که انگشت اتهام را بدون هیچ دلیلی به سوی این و آن دراز می کنیم؟

آیا بهتر نیست به جای این کارها، کمی انصاف داشته باشیم؟



نه غم نان، نه غصه جان ونه ماتم استبداد حاکم؟!!

یک ضرب المثل منظوم از فرهنگ عاشورایی می‌گوید: من از بهر حسین در اضطرابم / تواز زینب می‌گیری سراغم؟!/.
این روزها می‌شنویم که جمعی از هموطنان به خاطر گرانی و کمبودهای فوق العاده در ارزاق و اجناس متعجبند که چرا مردم ایران ساکتند؟ در حالی که چنین پیداست، مردم ایران آنقدر که به آرمان‌هایی قدیمی نظیر: آزادی، عدالت اجتماعی و مبارزاتی علیه دیکتاتوری، خودکامگی، به وجود حکومتگران عادل و درستکار، بها می‌دهند... یا مسایلی نظیر: رأی‌گیری آزادانه برای نمایندگی مجلس (و این که تقلبی در آن صورت نگیرد و کاندیدایی از سوی حکومت یا به زور و زرساز صندوق در نیابد) ارزش قائلند!... یا مبادا که حکومت قراردادهای ظالمانه‌ای با دولت‌ها و کمپانی‌های خارجی برخلاف منافع ملی منعقد

کند...- و خارجیان چشم طمع به تمامیت ارضی ایران نداشته باشند- دلواپسند ... و ده‌ها نمونه دیگر نظیر این چند موردی که آمد، بیش از هر چیز دیگری اهمیت و حساسیت نشان می‌دهند! برای آن جوش و خروش به راه می‌اندازند! فداکاری می‌کنند! رگ گردنشان سیخ می‌شود! فریادشان به آسمان می‌رود! و در نهایت به خیابان‌ها می‌ریزند و خواستار «دگرگونی»، «تغییر» و «تحول» و در نهایت «انقلاب» می‌شوند که دست بر قضا «شورش» و «فتنه» از آب در می‌آید؟! - ولی دلواپسی‌های دیگری برای زندگی روزمره خود ندارند مانند: کمبودها و گرانی فوق العاده معیشتی می‌بحتاج عمومی (نان، گوشت، آب، برق، شیر، مرغ، تخم مرغ، میوه، حبوبات و...) که چندان تأثیری در بروز و ظهور جنبش یا لاقل اعتراض‌های بی‌دردسر در ایران

نداشته است. عکس آن را هم در تجربه معاصر با انقلاب و ناامنی و شورش‌های خیابانی سال ۵۷ شاهد بوده ایم که در قالب همان توهّمات دیرینه مردم ایران شکل گرفت، با علم به این که دغدغه‌ای بابت کمبودهای معیشتی و گرانی ارزاق و اجناس نداشته‌اند و با خیال راحت توی شلوارشان شرشر انقلابی راه انداختند.
اما به روزگار کنونی جالب است که از نظر آرمان‌هایی (که در سطور اول ذکر شد و هم از نظر زندگی روزمره) مملکت به واقع «مسأله» دارد! حکومت هر طور که فکر می‌کند: بی‌لیاقت است! خیانت می‌کند! به فکر جیب خود اوست! در سودای ساخت و پرداخت و تداوم حکومت اسلامی است! خیلی از مسایل و منافع ملی را نادیده می‌گیرد! در قبال از دست دادن بخش و یا بخش‌هایی از

وطنمان بی‌تفاوت و ندانم‌کار و یا در واقع وطن فروش است! در عقد قراردادهای پنهانی با کمپانی‌ها و دول خارجی برخلاف «منافع ملی» گام برمی‌دارد! بدون هیچ‌گونه تضمینی به خارجیان وام می‌بخشد! ثروت مملکت را به صورت (نفت رایگان) به کشورهای دیگر بذل و بخشش می‌کند!

در فساد، از مرزهای نجومی اختلاس، رشوه، دزدی، رانت خواری، سرقت از بیت المال گذشته است! در تقلب‌های انتخاباتی - حتی تادست زدن به جنایات و کشت و کشتار برای اعمال نظر در نماینده مورد خواست خود - ایستاده است! در به مهلکه انداختن مردم - با اتخاذ تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دیپلماسی - سرنوشت مملکت روی خط تیزو باریک «خطر» قرار داده ولی با وجود همه این مخاطرات، واکنشی چنان که می‌طلبد و سابقه داشته و اتفاق افتاده و کارساز بوده از «مردم صبور وقانع ایران» دیده نمی‌شود.

حرف کشکی است که زعمای حکومتی «ایمان» مردم را عامل این «روزه بی اعتراضی» و «اعتصاب غذای بی جنبشی و بی حرکتی» می‌دانند. همه ما از اعتقاد مذهبی مردمانمان خبر داریم، می‌دانیم مایه و پایه مذهبی ما انقدر که بر مبنای «استهزا و انکار»! قرارداد، بر روال صداقت، اعتقاد و ایمان نیست.

از زبان زندانیان و خانواده آنها می‌شنویم که فرماندهان، بازجویان، پاسداران و قضای‌های شرع، نفرات دیوانی و اعضای حکومتی به راحتی به خدا و پیغمبر و قرآن دشنام می‌دهند تا چه برسد به امامان و ائمه اطهار؟! در بی‌آبرویی و فحاشی حتی به همه آن کسانی که قدر و قدرتشان کرده و در صدر نشاندند، چیزی فروگذار نمی‌کنند!

علی‌ایحال هفته گذشته از اول جولای تحریم نفتی اتحادیه اروپا هم آغاز گردید و چنین امر مهلکی نمی‌تواند نوعی «پاگشا کردن» جمهوری اسلامی باشد و یا نوعی «جشن حمام زایمان» نوزاد حکومت اسلامی که توی بغل ملت ایران و جهانیان گذاشته است!!

رک و راست پیچاندن و سفت کردن منگنه‌ای است که بیخ خرخره رژیم انداخته‌اند. یک نوع پنجه کشیدن به روی حکومتی ست که ادعا می‌کند که می‌خواهد «دوست جهان» باشد ولی خریّت که شاخ و دم ندارد و اصرار می‌ورزد که با نازنجک در مشت «دست دوستی» آنها را بفشارد و با «آب حمام اتمی» می‌خواهد یارگیری کند و دوست پیدا کند و تعارف به میهمانی می‌کند نظیر آن که می‌گفت: مهمان منی به آب، آن هم لب جوی!

از آن سوی ملت ایران انگار دور از شأن خود می

صبح به خیر ایران!



عکس از: مرتضی فرزانه

علیرضا میبدی

رادیو «آندریا» *

لغت و موعظه قسمت می کرد

مادرم نان می پخت

پدر منتظر «صبحی» * * بود

آفتاب از پس دیوار،

فرود آمد و رفت

باری از شمش طلا داشت به دوش

بوته ی نور به صحرا می کاشت

و به هرگام که می رفت به پیش

زعفران برمی داشت.

وقت صبحانه و نوشیدن چای

بید، تقسیم اراضی می کرد

سهام هر یک از ما

سایه ای بر لب حوض،

راستش

چیزی در ماهی و آب

چیزی در سبزه و برگ

چیزی در سایه بید

چیزی در ذات هوا بود

نمی دانم چی؟

وزن و قیراط غزل داشت

نمی دانم چند؟

و بیکباره فرو مُرد

نمی دانم کی؟

* رادیو آندریا: گیرنده موج کوتاه که روستائیان استقبال زیادی از آن کردند

* * «صبحی مهتدی» قصه گوی رادیو ایران

داندکه مانند فروشنده دوره گرد تونس، گرانی سبزی و خرت و پرت های گاری دستی خود را دستاویز یک جنبش قرار دهد و جرقه ای برانبار و باروت نارضایتی ها باشد و «بیداری مردمی» را رقم بزند و سرمنشاء تحولاتی در منطقه باشد. این «قاعده» و خلق و خوی مردمی - از «جنبش عدالتخانه» و «نهضت مشروطیت» و تا همه این سال های اخیر در دوران معاصر - خالی از استثناهای چشم گیری هم نبوده است البته نه چنان وسیع که در حد اعتصاب های کارگری، دانشجویی، جنبش زنان و شورش زندانیان، متأسفانه آن طور نیست که منجر به گشودن «باستیل های وطنی» گردد که در تهران و کرج و اصفهان و وکیل آباد مشهد و سایر شهرستان های ایران عده زیادی از زندانیان سیاسی رادر آن جاسیرند و پیام ها و استغاثه ها و اعتراض های آنان می تواند از جمله هشدار های ملی برای خیزش های مردمی باشد.

هم چنین است اعدام های مکرر در مکرر در جابه جای ایران و بخصوص در زندان های تهران و کرج که از دوران نادر شاه افشار در ایران سابقه نداشته است و حتی در وحشیگری های آغامحمدخان - که ۷۰ کیلو چشم آدمیان را پشتوانه پرونده آدمکشی های او کرده اند - بدون این که شمارشی بدهند که این ۷۰ من حاصل جان چندصد آدم و یا چند هزار آدم است در حالی که بیانیه کمیسیون حقوق بشر حاکی است که در ماه گذشته ۲۰۰ نفر را به طور پنهانی در ایران اعدام کرده اند و بیشماری که عکس و تفصیلات آنها را منتشر می کنند.

حکومت اسلامی با ایجاد این چنین فضای ارباب و وحشتی می کوشد تا خموشی و سرخوردگی عمومی را به منتهای طاقت آدمی بکشد. تا حتی غم نان، شب گرسنه خوابیدن فرزندان هم، مسأله ای برای اعتراض نباشد. تا چه برسد در بی قدر و قیمتی و بی اعتباری جان آدمیان.

شاید تحریم های چند سال اخیر و تحریم بزرگ نفتی اول جولای اتحادیه اروپا (که بالاخره متضمن منافع کشورهای غربی است) ولی از سویی دیگر، شاید موجب محفوظ ماندن منافع ملی ما و تأسیسات مملکتی و حفظ جان و مال مردم ایران را هم فراهم کند که در این مناقشه جهانی، به شدت مورد تهدید است.

در این که مردم ایران باید تکلیف خود را با حکومت اسلامی یکسره کنند، حرفی نیست و در این زمینه نمی بایستی منتظر آخرین گزینه خارجیان باشند. مردم ایران باید انهدام و فروپاشی را به نام خود، به نام نامی مردم ایران رقم بزنند.

«پندار»



افزایش خطر حمله نظامی پس از تحریم، موجب افزایش بگیر و ببندها و اعدام‌ها شده است!

«آخ» گفتن ممنوع!

در امر به معروف و نهی از منکر به صد هزار نفر و حضور سپاه در عرصه مبارزه با بد حجابی همه برای آن است، تا مردم حضور روزمره حکومت را با گوشت و پوست و استخوان خود حس کنند. حاکمیت به خوبی به میزان «علاقه» «آخ» باشد!



هنری و ادبی از طریق مدایح پیدا کند. بسیج کرمان تصمیم می‌گیرد نشیمنگاه رهبر را مقدس کند.

این تبلیغات جنون آمیز روزانه در حال افزایش است تا مردم را بیش از پیش مطیع و منقاد رهبر و به طریق اولی حاکمیت بسازد.

از سوی دیگر شاهد تشدید فشارها بر روی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی هستیم. آمار اعدام‌های خیابانی بیش از گذشته توجه سازمان‌های حقوق بشری را جلب کرده است. نشست‌های کارگری با خشونت حکومت روبرو می‌شود.

دخالت حکومت در ساده‌ترین مسائل زندگی از جمله کروات پزشکان در بیمارستان‌ها جلب توجه می‌کند.

در همین منوال افزایش افراد دخیل

پیش سایه تهدید را حس می‌کند و با افزایش تحریم‌ها توهماتش افزایش می‌یابد.

این تحریم‌ها نشان می‌دهد که حکومت تلاش دارد با سفت‌تر کردن کمر بندها و ایجاد فضای ترس و خفقان، اوضاع را تحت کنترل خود درآورد. اولین بخش از این سیاست را می‌توان در غلو کردن بیمارگونه در «موقعیت رهبر» جستجو کرد.

می‌توان دید که چگونه در مجلس اسلامی کمیته‌ای تشکیل می‌شود تا «نقطه نظریات رهبری» در «مصوبات مجلس» تأمین شود.

دریدگی سیاسی تا این حد برای تعطیلی کامل قوه مقننه در جهت بزرگ‌نمایی رهبر سابقه نداشته است. بسیج هنرمندان (و شاعران) مقامی تازه ابداع می‌کند تا رهبر مرجعیت

«تحریم‌ها»، فارغ از مشکلات اقتصادی که برای ایرانیان به وجود آورده و به هیچ وجه قابل کتمان نیست، روز به روز فضای جامعه، چه در عرصه سیاسی و چه از منظر اجتماعی، بسته‌تر می‌کند.

این تشدید فشار در جامعه ناشی از واکنش جمهوری اسلامی در مقابل افزایش تحریم‌های اقتصادی و در پی آن تهدیدهای نظامی است که روز به روز بر ابعاد آن افزوده می‌شود.

هرچند که در هنگام تصویب تحریم‌ها مدام بر هوشمندی آنها و هدف‌گیری حکومت اصرار شده بود، حالا بیش از گذشته معلوم شده که این مردم ایران هستند که باید فشار افسار گسیخته‌ای را تحمل کنند.

این سختی در مواجهه با رژیمی متوهم حاصل شده است که بیش از

ریشه تفکر «جدایی» خواهی و «تجزیه» طلبی!

ما ایرانیان اعضای یک خانواده‌ایم صرف نظر از قومیت، نژاد و مذهب بایستی با اتحاد و همسویی در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز و برادری و خواهری برابر داشته باشیم!

با تجزیه طلبی را در اضمحلال معلول و تشویق عامل و یا تکفیر و اعدام نمی‌بینم. باید با خردورزی و تدبیر و بدون تعصب و ذهنیت‌های القاء شده شوونیستی و افراطی، علل و سبب ایجاد زمینه برای رشد تفکر «جدایی خواهی» و یا «تجزیه طلبی» را جستجو و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، و بر طرف نمود. ما اگر واقعا به یگانگی و تمامیت ارضی ایران علاقه داریم، باید با عوامل بروز جدائی و متارکه قومی مقابله کنیم.

علاوه بر محکوم کردن توطئه خارجی، باید در مقابل جمع وسیعی از مسئولین و صاحبان قدرت و بعضی رسانه‌ها (به خصوص آنهایی که در خارج هستند و بی محابا بر علیه اقوام ایرانی تبعیض قائل می‌شوند و بی پروا آن را حاشا می‌کنند) نیز عکس العمل نشان داد. طبعن هیچکدام از رسانه‌های فارسی زبان که خود بخشی از مشکل هستند، حاضر به پرداختن به این امر نیستند، زیرا تکفیر و تئوری توطئه و در صورت لزوم سرکوب و اعدام صورت مسئله را بدون پرداختن به آن پاک خواهد کرد و در نتیجه این مطلب برای آنها موضوعیتی نداشته و نخواهد داشت.

تبعیض آمیز این «از ما بهتران دو آتشه است». متأسفانه در فرهنگ ایرانی به جای پرداختن به علل و ریشه‌های رشد تجزیه طلبی - با مبرا دانستن خود و پاک کردن صورت مسئله - آن را به توطئه‌های اجنبی نسبت می‌دهند.

توسل به (اگر نگوییم توهم) توطئه و دسیسه خارجی هرگونه ضرورت بازنگری از عملکرد تبعیض آمیز خود و انتقاد از خویش را، منتفی می‌کند و نوعی اطمینان مجدد و بیمه ثانوی در ذهن و روان تبعیض‌گر که قاعدتاً انحصارگر و خودمحور نیز است، بوجود می‌آورد؛ و او را در ادامه عملکرد ناعادلانه و دافع خویش مصمم‌تر می‌کند. متأسفانه این سیکل معیوب فکری و عملکرد منبعث از آن باعث شده است تا بخشی از هموطنان ما بسوی اندیشه «تجزیه طلبی» و یا به قول خودشان «استقلال طلبی» روی آورند.

من نیز با بسیاری از هموطنان خویش هم عقیده هستم که همه ما ایرانیان به مثابه اعضای یک خانواده صرف‌نظر از قومیت، نژاد و مذهب باید با اتحاد و همسوئی ملی در کنار یکدیگر همزیستی و همخوئی مسالمت‌آمیز و برادری و خواهری و برابری داشته باشیم. اما «جاده برادری و برابری» نمی‌تواند یکطرفه باشد. بنده راه مقابله

عبدالستار دوشوکی فعال چهره سیاسی



«برخی از نیروهای تند و ناسیونالیست قومگرا نیز با کمال خشنودی هیزم بیار این معرکه شده اند، تا آتش نزاع قومی را برافروخته نگه دارند. در نتیجه انتقاد به هر دو سو وارد است. بخش بیشتری از سرزنش باید متوجه آنهایی باشد که تمامی ابزار رسانه‌ای، امکانات و اهرم‌های قدرت و نفوذ را در دایره انحصارگرانه خود دارند و «منتقد» را با شلاق تکفیر «تجزیه طلبی» و «وطن فروشی» سرکوب می‌کنند.

نتیجتاً باید در مورد آنها از «جوالدوز انتقاد» استفاده کرد، زیرا یکی از عوامل مهم برای رشد تفکر تجزیه طلبی، عملکرد به غایت



توهین به مقدسات دین دیگران نارواست!

**درد و رنج‌هایی که بر کافران و دین ناباوران
ما رفته است، غیر موجه و نارواست!**

«توهین به مقدسات دینی دیگران اخلاقاً نارواست؛ چرا که متضمن ندیدن و خوارداشت و به حساب نیاوردن «دیگری» است؛ (دیگرانی) که انسان‌های انضمامی‌ای هستند که با معتقدات خویش زندگی می‌کنند و تخفیف آن‌ها را خوش نمی‌دارند. نه مسلمانان باید معتقدات غیر دینداران را تخفیف‌کنند و نه بایسته است غیر مسلمانان و دین ناباوران، به معتقدات دینی مسلمانان توهین‌کنند و در مقام تخفیف آن‌ها برآیند. بروز واکنش‌های تند در مقام محکوم کردن «اهانت به مقدسات» و از پی ستاندن جان و زندگی فرد توهین‌کننده برآمدن، اخلاقاً نارواست و غیر موجه و راهی به دهی نمی‌گشاید. در عین حال روا دانستن اهانت به مقدسات و در مقابل آن سکوت کردن نیز اخلاقاً ناموجه است و فرونهادنی. زیستن اخلاقی اقتضاء می‌کند که «دیگری» را ببینیم و به نگرش و معتقدات او احترام گذاشته و در

مقام تخفیف و تحقیر آن‌ها برنیائیم و خوارداشت دیگرانسان‌های گوشت و پوست و خوندار را روا ندانیم؛ از اینرو آنچه به نام دین در کشور ما بر کافران و دین ناباوران رفته و سختی‌ها، دردها و رنج‌هایی که آنان متحمل شده‌اند، نیز اخلاقاً نارواست و غیر موجه. هم دین باوران باید اهانت به مقدسات را محکوم کنند؛ هم دین ناباوران. جامعه کنونی ایران، به نحو اغلبی دینی است و کثیری از متدینان ایرانی دل در گرو معتقدات و آموزه‌های شیعی دارند؛ در عین حال غیر شیعیان و غیر مسلمانان هم در این جامعه زندگی می‌کنند. اهانت به معتقدات شیعیان متضمن خوارداشت آن‌هاست و اخلاقاً ناروا؛ چنانکه اهانت به معتقدات اهل سنت و گروندگان به دیگر ادیان نیز ناموجه است. دعوت دینداران به گشوده بودن و شنیدن سخنان غیر دینداران و منتقدان، خوب است و واجد بهره‌های معرفتی برای جامعه دینی؛ اما دعوت آن‌ها به سکوت در برابر اهانت دیگران به

معتقدات دینی، امری ناروا و غیر موجه است؛ چرا که نمی‌توان در برابر «دشمنان مدارا» و کسانیکه «دیگری» را اساساً نمی‌پذیرند و تخفیف می‌کنند، بانگی برنیاورد و آنرا اخلاقاً محکوم نکرد.

پاسداشت دغدغه‌ها و معتقدات «دیگری» اخلاقاً بایسته است و برگرفتنی و نقض آن نارواست و فرونهادنی؛ تفاوتی نمی‌کند که خاستگاه آن کجا باشد و اهانت با چه انگیزه‌ای صورت گرفته باشد.

در فضای خارج از کشور، خصوصاً در برخی از تلویزیون‌ها و سایت‌های خبری و تحلیلی، عده‌ای با بدست دادن تصویری خردستیز و دل‌آزار از دین اسلام، در پی تهور ستانی از دینداران و فراهم آوردن فضایی اندک در آن کمتر کسی جرأت کند آشکارا و به عیان، توهین به مقدسات دینی را اخلاقاً محکوم کند.

به نظر نباید هراسید و مرعوب این فضا شد، بلکه باید از موضع مستدل و موجه، به دور از احساسات و عواطف، دفاع کرد و دلیل اقامه کرد و مدعای موجه را برکشید و بر مسند تصویب نشانند؛ ولو اینکه عده‌ای آن را نپسندند و تلخکام شوند و آب را گل آلود کنند.»

امکان مقاومت با اعتصاب در زندان!

**استفاده از حافظه و تجربه تاریخی
برای مقاومت در برابر قدرت حکومتی!**



امین سرخابی - نویسنده و فعال سیاسی

شاید زندان تنها جایی باشد که قدرت حکومت در برهنه‌ترین و خشونت‌آمیزترین حالت‌اش اعمال می‌شود و معمولاً اعتراض و اعتصاب در رژیم‌های سیاسی که به توتالیتاریانیسم و استبداد نزدیک اند هزینه مادی و روانی را برای فرد اعتصاب‌کننده دربردارد. به ویژه اینکه در برخی حوزه‌ها، امکان اعتصاب را محدود کرده‌اند.

با این اوصاف هنوز هستند کسانی که از این عوامل متأثر نشده یا اینکه ذات قدرت و راه مقاومت در برابر آن را درک کرده و حتی در زندان نیز مرکز ثقل قدرت حکومتی است اعتراض و اعتصاب را جهت رسیدن به خواسته‌هایشان برمی‌گزینند.

محمد صدیق کیبوند و امثال وی که در شرایط کنونی ایران به اعتصاب در زندان دست می‌زنند از **حافظه تاریخی و تجربه تاریخی** سود می‌برند که مقاومت در نزدیک‌ترین مجرای نزدیک به قدرت نیز امکان دارد و «مانایی قدرت» تنها یک بخت و تصادف است و مقاومت در برابر «قدرت حکومتی» را نیز ضرورت می‌دانند.

«بیش از سی روز است **محمد صدیق کیبوند** از فعالان مدنی کردستان در «زندان اوین» به اعتصاب غذا دست زده است. در اعتراض به ممانعت از ملاقات فرزند بیمارش از جانب «مسئولین زندان اوین»، به این اعتصاب همت گمارده است. که ارزش دارد از نگاهی دیگر به این اعتصاب و امثال آن بنگریم.

مقاوت در برابر قدرت به طور کلی و قدرت حکومتی به طور ویژه، به انحاء مختلف صورت می‌پذیرد: نافرمانی، کنش مستقیم، مبارزه مسلحانه و مسالمت‌آمیز و واکنش رسانه‌ای از راه‌های گوناگون مقاومت در برابر قدرت محسوب می‌شوند. **اعتصاب غذای زندانی** و به خصوص زندانیان سیاسی در «چهار چوب نافرمانی» قرار می‌گیرد و در صورت پوشش دادن خبری اعتصاب، واکنش رسانه‌ای را نیز شامل می‌شود.

اعتصاب غذا در زندان به عنوان یکی از **مصادیق مقاومت**، نکته مهمی را به گستره‌ی مقاومت‌کنندگان یادآوری می‌کند که «امکان مقاومت» در نزدیک‌ترین مرکز ثقل قدرت نیز وجود دارد. و نخستین شوک‌ها را به قدرت وارد خواهد کرد و راه را برای بقیه خرده مقاومت‌ها باز می‌کند.



یوحنا نجدی
دبیر سیاسی دانشجویان و
دانش‌آموختگان لیبرال
دانشگاه‌های ایران

**اعتقاد به تغییر
حکومت نه اصلاحات!**

**استقرار جمهوری اسلامی، ادامه
نقض حقوق و منافع مردم ایرانیان
حتی نسل‌های آینده است!**

«بحث تئوریک و رسیدن به همگرایی برای تغییر رژیم و باره عملی انجام آن - اعتقاد برخی از حامیان اصلاحات به گروه‌های اپوزیسیون - عمدتاً به خاطر «عدم تحقق و فقدان نتایج مشخص» در استراتژی تغییر رژیم تا به امروز است؛ چه به هر حال، کوشش‌های گروه‌های اپوزیسیون تاکنون به «تغییر حکومت» در ایران منجر نشده است.

در این میان، دو نکته را باید به **اصلاح طلبان** یادآور شد؛ اول آن که فقدان راهکار قطعی و صد در صد عملی، دلیلی برای بریدن از ایده تغییر حکومت در ایران نیست.

امروز اتفاقاً همه گروه‌ها محتاج مباحثه و تبادل نظر بیشتری برای دست یافتن به همگرایی بیشتر و راه‌های عملی هستیم و این چنین دمیدن در بوق اصلاح طلبی به بهانه «فقدان راهکارهای عملی»، ذره‌ای از استدلال استراتژی تغییر رژیم فرو نمی‌کاهد. این قلم اخلاقاً به آن سو نمی‌رود که اصلاح طلبان احتمالاً نفع‌شان با جمهوری اسلامی گره خورده یا خیر، اما دست کم می‌توان گفت که خیلی زودتر و البته «غیرعادی‌تر» از تغییر رژیم در ایران بریده و به اصلاح طلبی گرویده‌اند.

دوم آنکه، اصلاح طلبان همواره استدلال می‌کنند که اصلاح طلبی پروسه‌ای زمانبر است و صبر و تحمل بایدش. اتفاقاً بر این باورم که تغییر حکومت هم، پروژه‌ای زمانبر است به ویژه درباره جمهوری اسلامی که دنیا به نفت و گازش محتاج است و هر نوع بی‌ثباتی سیاسی در این سرزمین استبدادی، تأمین سوخت بسیاری از کشورهای حتی اروپایی را تهدید می‌کند. اگرچه برخی اتفاق‌های طبیعی و ناگهانی می‌تواند تأثیر مثبت یا منفی بر استراتژی تغییر حکومت ایران به همراه داشته باشد، اما انتظار و تعریف بیهوده ایست که تغییر رژیم در ایران، پروژه‌ای سریع و یک شبه است.

با این وجود، امروزه گام‌های بسیار مثبتی برداشته شده و طی دو سال اخیر کنفرانس‌ها و نشست‌هایی مفیدی برگزار شده که اعتقاد همگان را نسبت به آینده این کوشش‌ها، حتی در کوتاه مدت خوش بینانه‌تر از «اصلاح طلبی» است.

اما بحث بر سر این است که چرا ما به استراتژی تغییر نظام در ایران معتقدیم و اصلاح طلب نیستیم؟ چون استمرار و استقرار جمهوری اسلامی، حقوق و منافع ایرانیان را در گذشته، حال و حتی «آینده» نقض می‌کند. چگونه؟! »

استبداد ولایت فقیه عامل گسترش اعتیاد در کشور!

تنش‌های حاصل از حکومت اسلامی
موجب معتاد شدن مردم است!

جهانگیر گلزار - نویسنده و فعال سیاسی

ولی در لحظه استفاده، انسان به آن ماده مضر صفت خوب می‌دهد تا بتواند استفاده از آن را برای خود توجیه کند. کارهای مخرب و مضر برای بدن آدمی و برای دیگران چون با حقوق که ذاتی انسانند، همخوانی ندارند، آدمی به آن کارها صفت خوب می‌دهد تا بتواند انجامشان بدهد. وقتی کاری صفت خوب یافت آدمی با این مشروعیت به آن عمل می‌کند.

پس لحظه شروع به اعتیاد آن لحظه اول است و یا لحظه تفکر است. لحظه ای که انسان به تخریب خویش مشروعیت می‌دهد. هر اندازه انسانها در محیط‌های خشن و با فشار اجتماعی در گیر باشند به مواد مخدر بیشتر روی می‌آورند. وقتی خشونت در جامعه مشروعیت می‌یابد و

می‌شود. هر معتاد در خانواده ۵ نفر را آسیب زده می‌کند. حداقل ۵ نفر فکرشان و مشکلاتشان وابسته به آن فرد معتاد است. با این حساب در مجموع ۲۱ میلیون نفر از جامعه ایران در گیر مستقیم با مسئله اعتیاد می‌باشند. مسئله بر سر کم و یا زیاد بودن تعداد معتادان نیست. مسئله مهم، برخورد با این مشکل اجتماعی و راه حل مناسب برای درمان اعتیاد در کشور است.

چرا اعتیاد؟

جهت التیام فشارهای اجتماعی و خانوادگی و در نهایت شخصی، عده ای به «مخدرهای روان گردان» روی می‌آورند. هرکس به خوبی می‌داند که ماده مخدر از هر نوعش چه سیگار باشد و چه الکل و یا تریاک و روان گردانهای شیمیایی برای انسان مضر است.

شد (مانند پیش از انقلاب) و جهت درمان آنها برنامه ای تدوین کردند که مشکلات اجتماعی و فرهنگی را بایستی برطرف کرد تا این بیماری درمان یابد. بعد از توطئه علیه بنی صدر در سه دهه گذشته، از آنجاکه خشونت گرایی روش و منش نظام ولایت فقیه گردیده بود، معتاد را نیز «مجرم» عنوان کرده و می‌کنند تا با خشونت، بتوان با آنها برخورد کرد.

سه دهه است که معتادان ایران را یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر رسمی و ۸۰۰ هزار نفر تفننی اعلام می‌کنند. این آمار از نظام گذشته زمان شاه تا کنون تغییر نکرده است با اینکه تعداد جمعیت تقریباً دو برابر شده است. (به روایتی ۸ میلیون معتادند)، اما تعداد معتادان حدود ۳ میلیون و ۵۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر تخمین زده



معتاد: مجرم!

در دوران بعد از انقلاب ایران از دودید به افراد معتاد برخورد شده است. در دوران ریاست جمهوری بنی صدر، معتاد «بیمار» شناخته

حکومت ولایت فقیه از روز اول فضای خشونت را در ایران رایج کرده و دامنه آن را گسترش داده است!

آزادی و نبود خشونت و تخریب و زور باشد. اگر آدمی در طول زندگی خود اینگونه تمرین نماید، اعتیاد به قدرت که منشا اعتیاد به مواد مخدر است را در خود ریشه کن می کند.

آن هایی که قدرت را هدف می کنند و نمی توانند به آن برسند، شکست ناشی از این نوع طرز تفکر را با استفاده از مخدرها سعی می کنند برطرف نمایند. این نوع طرز تفکر هیچ رابطه ای با مقدار درآمد و یا بالا بودن پست و مقام و حتی میزان تحصیلات نیز ندارد. چه بسا انسان های تحصیل کرده ای که اندیشه راهنماییشان بیشتر از افراد بی سواد و یا کم سواد بر مبنای قدرت تنظیم یافته است. آدمی که اصل ذهنش قدرت می شود و در رسیدن به آن قدرت وقتی شکست می خورد و یا ناکام می گردد به تخریب خود مشروعیت می دهد.

در میان افراد معتاد آدهای با استعداد فراوان دیده می شود. ذهن گول زن به خود می گوید: اینها که احمق نبوده اند که شروع به استعمال و ادامه مصرف مواد مخدر کرده اند! و خود را با شروع به مصرف، در زمره افراد با استعداد حس هم می کند! غافل از اینکه عقل او مدارش قدرت شده و به او این خود گول زنی را می باوراند.

فشارهای اجتماعی و خود گول زنی!
● **خشونت های اجتماعی:** از جمله برخورد نادرست مامورین انتظامی، نیروهای گشت، و نیروهای سرکوب و برخورد بد حراستی ها در

ورق بزنید

حرام است و هر چه طبیعت را تخریب کند حرام است و بایستی از آن دوری گزید. و عمل حلال هر عمل سازنده و مولدی است که ضد زور است و در آن علائم حیات یافت میگر- د. همانند همه آن اعمالی که به حفاظت و مراقبت از سلامت روان و جسم خود و دیگران و طبیعت منجر شود اعم از تغذیه خوب، ورزش، تفریحات شادی آور و مولد طبیعی و هر نوع فعالیت فکری که به تقویت فکر و روح انسان منجر شود.

اعتیادی عوارض جانبی اعتیادها!

عموما اعتیاد انسان را مطیع می سازد، ترسو می کند و در تصمیم گیری ضعیف می نماید. آدم معتاد نمی تواند برای خود برنامه ریزی بلند مدت بکند. آدهای معتاد خودشان را و وابستگی به اعتیادشان را تا آنجا ارجحیت می دهند که حق و حقوق حتی نزدیکترین افراد به خود را فراموش می کنند.

اندیشه بر ضد اعتیاد!

اندیشه راهنمای هر فرد کمک فراوانی به او می کند که به اعتیاد روی بیاورد یا نه.

اگر آدمی روابط خود را بر اصل موازنه منفی تنظیم کند سعی می کند که رابطه اش با خود و با دیگران و با طبیعت و با خدای خود بر اصل

سعی بر آن دارد که دیگران را به اعتیاد بکشاند. تا بدین وسیله زشتی عملی که خود انجام میدهد با ازدیاد افراد و خصوصاً نزدیکان کمتر در دید خود وی آزاردهنده باشد. در این رابطه افراد درجه یک خانواده در تشویق به اعتیاد نقش بسیار بالایی دارند.

۶- بسیاری می گویند که «ما داریم و می کشیم!» و مثال می آورند که فلانی و فلانی هم ثروتمندند و هم می کشند و توانایی مادی را مجوزی برای تخریب خود می دانند. این تصور غلط باعث از بین رفتن بسیاری از خانواده ها گردیده است. با آنکه سوراخ وافور تنگ است ولی می تواند تمام زندگی و آینده یک خانواده را به درون خود برده و بسوزاند.

۷- بسیاری عنوان می کنند که الکل نجس است و تریاک و یا حشیش پاک است و مانعی ندارد که مصرف شود! این در واقع کلاه شرعی به سر خود می گذارند. این افراد هیچ فکر کرده اند که دین که یاد آور اخلاق است عمل حرام را به چه کارهایی نسبت می دهد؟ و عمل حلال را به چه کارهایی؟ به اعتقاد نگارنده عمل حرام هر عمل مخربی است که در آن زور به کار رود. یعنی هر چه به بدن انسان ضرر وارد کند حرام است. هر چه در تخریب دیگران به کار رود

روزانه به صور مختلف اعمال می گردد، خود تخریبی با صفت، حال کردن و بیخیال شدن، مشروعیت می یابد.

باورهای غلط و اعتیاد!

آن چه به اعتیاد دامن می زند:

۱- «با یک بار مصرف مواد کسی معتاد نمی شود!» در حالی که تحقیقات نشان داده است مواد اعتیاد آور به محض ورود به سیستم عصبی (حتی برای بار اول) برخی مراکز ترشح کننده دوپامین را در مغز مختل می کنند. افراد مصرف کننده (پس از مصرف) به دنبال جایگزینی برای همان واسطه های از دست رفته هستند. بدین سان یک بار مصرف شروع تخریب در بدن و بوجود آوردن اعتیاد به مخدر است.

۲- «مصرف تفننی مواد مخدر کسی را معتاد نمی کند!» بسیاری از جوانان که مصرف مواد را آغاز می کنند بر این باورند که مصرف تفننی منجر به اعتیاد نمی شود و گمان می کنند می توانند سالها مواد را مصرف کنند و خوب و سر حال باقی بمانند. همین طرز تفکر و باور غلط، زمینه ساز اعتیاد است. بسیاری معتادانی که سالهاست مواد مصرف می کنند و شدت اعتیادشان افزایش یافته اما خود را معتاد نمی دانند.

۳- «مواد اعتیاد آور برای افراد بالای ۵۰ سال ضرر ندارد و مفید است!»

- این تصور باطل که مواد مخدر مانند تریاک، فرد را جوان نگه می دارد، قند خون و فشار بالای خون را درمان می کند و تقویت کننده قوای جنسی است، پایه علمی و درستی ندارد. ساخته ذهن مشروعیت دهنده است.

۴- «باید هر چیز را در زندگی یک بار تجربه کرد!» جالب این است که چطور آن کسانی که چنین می گویند حاضر نیستند که بیماری هایی را هم تجربه کنند! و در واقع سعی می کنند که بدنشان به بیماری دچار نگردد. ولی در زمینه اعتیاد این ریسک را حاضر به قبولند!

۵- آدمی که برای اولین بار شروع به مصرف مواد مخدر از دست «دوستان» و «نزدیکان» خود می کند، در این رابطه دوستی و نزدیکی حس می کند و فکر می کند برای معتاد شدن بایستی حتما از دست مواد فروش مواد خرید تا معتاد شد و از دست «دوست» نمی شود معتاد شد! در صورتی که آدم بیمار به اعتیاد

خشونت های حکومتی و خشونت های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، فضای نامطلوبس را برای زندگی مردم به وجود آورده است!



دانشگاه و ... بر روی روان ایرانیان خصوصا جوانان تأثیرات بد و ژرفی را می گذارند. چرا انسان ها از برخورد مأمورین انتظامی ناراحت می شوند؟ زیرا زوری که آنها بکار می برند برخورد مستقیم دارد با حقوق ذاتی هر فرد. این نبود عدالت، انسان ها را ناراحت و ناآرام و در مواردی افسرده نیز می نماید.

● فقر: یک عامل مهم روی آوردن به اعتیاد به حساب می آید. در حال حاضر بنا بر آمار موجود حدود ۱۰ میلیون ایرانی زیر خط فقر مطلق، و حدود ۳۰ میلیون زیر خط فقر نسبی زندگی می کنند.

● بی کاری و مشاغل سخت: بی کاری احساس مفید بودن را از انسان سلب می نماید. همچنین ضایع کننده حس استقلال و آزادی و رشد انسان ها است. بسیاری از مردم با داشتن مشاغل سخت زیر حد اقل دستمزد، حقوق دریافت می کنند. این امر شامل زنان بیشتر از مردان می شود. به اطراف خود نگاه کنیم تعداد زنان بی کار بالای ۵۰ درصد می باشد. بر اساس آمار منتشر شده در ۱۰ استان کشور بیش از ۶۰ درصد زنان جویای کار می باشند. تعداد مردان بی کار هم به همین ترتیب بسیار بالاست. آمارها می گویند که ۳۵ درصد مردان فارغ التحصیل بیکارند.

● بی آیندگی: مخصوصا برای نسل جوان افسردگی و بی مسئولیتی در بین آنها را بصورت بیماری اجتماعی افزایش می دهد.

● فحشا: (خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) ...

خشونت ها، جزو زندگی مردم! جامعه مثل بدن آدمی دارای یک مجموعه می باشد. اجزاء این مجموعه باید در سلامت باشند تا بتوانند نسبت به یکدیگر به شکل صحیح و مناسب و بهینه عمل کنند. در هر نظام متعارف و حقوقمداری جزو وظیفه مدیران و نظام محسوب می گردد که در جهت ارتقای درجه سلامت شهروندان سعی کنند که جامعه با حقوق مادی و معنوی خود آشنا شود و با آن حقوق زندگی کند و استعدادهای خود را آزاد کند و دولت پشتیبان احقاق حقوق همگان باشد. در چنین جامعه ای سلامت شهروندان به مقدار زیاد فراهم گردیده است. در چنین جامعه ای دولت برنامه های دراز مدت با آمار واقعی ارائه میدهد تا نسل جوان بتواند با اتکال به آن داده ها برای آینده خود برنامه ریزی کند.

در جامعه امروز ما خشونت های مختلف جزو زندگی مردم شده اند. در نظام ولایت فقیه، که فقیه بر جان و مال و ناموس مردم سیطره دارد و در قانون اساسی این اختیارات به او تفویض شده، مردم از هر حقی محروم و سراسر دارای تکلیفند! مردم در مقابل فقیه تام الاختیار

گویی بردگانی بیش نیستند.

در جامعه ایران که خشونت چه در روابط داخلی کشور و چه در روابط خارجی حکومت حرف اول را می زند و زنان همیشه تحت فشارهای اجتماعی بوده و نظام بیشترین فشار را به آنها وارد می کند، این بخش از جامعه که آسیب پذیرتر است از رنج نبود آزادی و نبود امکان انتخاب و تصمیم متحمل فشارهای بسیاری می شوند و از فضای آزاد و آرام آزادی که لازمه تربیت نسلهای آینده است محروم میشوند و این فشارها را نا خود آگاه بر خلاف طبیعت خود در سطح خانه به فرزندان و همسر نیز انتقال می دهند.

از طرف دیگر نبود امنیت شغلی و نبود فضای مناسب اقتصادی جهت ثبات در کار، نبود امنیت در خارج از خانه و نبود درآمد کافی و انواع دیگر فشارهای سیاسی و اجتماعی ... برای مردان باعث میشود که در بسیاری موارد فشار خارج از خانه را به داخل خانه و بر روی همسر و فرزندان منتقل می کنند و تنش ها بر تنش ها افزوده می گردد.

حاصل این نوع رفتارها ۱۱ میلیون افسرده را به گفته آمار دولتی به دنبال دارد. طلاق و فرزندان طلاق را به دنبال دارد. خودکشی ها و خود سوزی ها را به دنبال دارد.

خشونت و حکومت اسلامی!

آدمی می تواند در درون خود و درون خانواده جویای زیست در آزادی باشد. اما عامل های خارجی را نباید فراموش کرد. تنشهای حاصل از رژیم ولایت فقیه، خواستار معتاد شدن مردم است. شاید عده ای این حرف را نادرست تصور کنند. ولی هر مجموعه سعی می کند اجزاء متناسب با خود را داشته باشد.

رژیم ولایت فقیه انسان های وابسته و مطیع می خواهد. با انسان های خواهان آزادی و برخورد از حق انتخاب و مستقل، با خشونت تمام مقابله می کند. حیات استبداد حاکم بر ایران ملازم با قبول زور مافیای ولایت فقیه از طرف شهر وندان است.

توجه کنید حکومت ولایت فقیه از روز اول جو خشونت را رایج کرده و دامنه اش را گسترش داده است. اعدامهای دسته جمعی بعد از انقلابی که گل و دوستی را بر گلوله پیروز کرده بود. ادامه جنگ به مدت ۸ سال، که هنوز جانبازان و خانواده های فرزند از دست داده با مشکلات روحی روانی آن جنگ ادامه زندگی می دهند. کودتا بر علیه منتخب مردم و بر علیه آزادی ها و به زندان انداختن آزادیخواهان و اعدام بسیاری در زندان ها که هنوز ادامه دارد. فشار به زنان و جوانان با نیروهای گشت

با ریشه کن شدن استبداد مذهبی، اعتیاد هم از اعتیاد رها می شود!

● امکان ساده برای خرید و ابتیاع مواد مخدر: امروزه کنار هر کوچه و خیابان و یا سر هر چهارراه مواد مخدر را به راحتی می شود تهیه کرد و قیمت های مواد مخدر به نسبت سایر کالاهای سازنده روز بروز کاهش می یابند.

● طلاق: فشارهای خانوادگی، دعوای خانوادگی، که ناشی از بیکاری، اعتیاد، افسردگی، و بی آیندگی فرزندان و فقر می باشد گریبان تعداد زیادی از خانواده ها را گرفته است. امروز در ایران از هر ۵ ازدواج ۳ مورد آنها در سه سال اول به طلاق کشیده می شود.

● معنویت ستیزی: یکی از کمبودهای اجتماعی در ایران معنویت است که سران نظام ولایت فقیه در امر رواج مادی گرایی خشک و معنویت ستیزی با خشونت تمام عمل کرده و می کنند.



چرا شما صاحب خانه نشوید!

با یک تیر دو نشان:

● یافتن خانه مورد دلخواه

● اخذ وام مناسب



WESTBRIDGE
REALTY



آصفه شیرافکن

ما همیشه خانه زیبا و وام با بهره کم، در اختیار داریم

Commercial & Residential

خرید بیش از ۵ واحد آپارتمان بدون ارائه مدارک مالیاتی

● **Short Sale & Bank-Owned**

● **پایین آوردن بهره با «برنامه اوباما» برای ملک‌هایی که فاقد ارزش اصلی هستند**

مشاوره مجانی

وظیفه ما: دقت و وسواس در تهیه خانه و اخذ وام با حداقل بهره ممکن

Interest rates are subject to change

DRE: 01446258 - NMLS: 302306

310-951-0711

AsefehShirafkan@yahoo.com



باورهای غلط در جامعه و خانواده موجب اعتیاد و رواج آن می‌شود!

بیمار بعد از ترک بایستی از رفتن به محیط‌هایی که برای او خطر بازگشت دارد اجتناب ورزد. حتی از برخی از وسایل خانه که می‌تواند برای او خاطره به وجود بیاورد و او را تشویق به بازگشت به اعتیاد کند، دوری نماید. با «دوستان» معتاد گذشته خود رفت و آمد نکند. به بستگان آموزش داده می‌شود که به بیمار معتادشان کمک کنند که خاطره‌های دوران اعتیاد در او زنده نشود.

با خشونت ولی فقیه چه باید کرد؟
وظیفه هموطنان است که مانع بزرگ که تولید استبداد و خشونت و فضا تراش زمینه‌های رجوع به اعتیاد که نظام ولایت فقیه می‌باشد را از سر راه هموطنان و فرزندان و خانواده‌های خود بردارند.

به خانواده‌ها نگاه کنید. هر خانواده‌ای یک وی دو ولی فقیه خودکامه دارد. خون تمام خانواده در شیشه اوست. همه مایلند که از دست او رها شوند.

ولی باید فراموش نکنند تا ولی فقیه مطلقه در کشور است آن شخص زورگوی موجود در خانواده نمایندگی استبداد او را می‌کند. از این استبدادها و اعتیادها و مواد مخدر می‌توان آزاد شد به شرطی که در مقابل مستبد واقعی که این نظام است، مقاومت و ایستادگی کرد. فراموش نکنید که جامعه بیمار است. بیمار خشونت. فراموش نکنیم که این بیماری راه چاره‌اش اعدام قاچاقچیان نیست؟ هر هفته تعداد زیادی قاچاقچی مواد مخدر در کشور اعدام می‌شوند. ماشین اعدام نتوانسته راه حل پیشگیری از اعتیاد باشد. اعدام به

مختلف که در ۳۰ سال گذشته سخت گیر تر شده و تنها به دفعات شکل عوض کرده است. و ...

مجموع این خشونت‌ها و خشونت‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی دست در دست هم داده فضای نامطلوب زندگی را برای شهروندان بوجود آورده است. این فضا «معتاد پرور» است. این فضا احتیاج به محله‌های خاک سفید دارد. احتیاج به تریاک افغانی و قرص‌های بسیار خطرناک روان گردان دارد.

این فضای ولایت فقیه احتیاج به قاچاقچیان مواد مخدر دارد که هم در سطح ایران و هم در سطح جهان فعال باشند. مجموعه خشونت و اعتیاد و بی‌کاری و فساد، حاصل مجموعه خشونت طلبی و خشونت پروری نظام ولایت فقیه می‌باشد.

کشور ایران که ساکنینش ملتی جوان هستند احتیاج به فضای آزادی دارند. فضایی که آزادی و حقوق مداری در آن به رسمیت شناخته شود. پلیس ایران باید حقوق مدار بگردد. دولت ایران باید حقوق مدار بگردد.

جوان ایرانی باید بتواند استعدادهای خود را آزاد کند. او باید بتواند حقوق خود را شناخته و هر چه ضد حقوق اوست را پس بزند. انسان‌های آزاد از خشونت اجتماعی و خانوادگی می‌توانند از دست اعتیاد آزاد گردند.

اول باید از دست اعتیاد به قدرت، آزاد بشوند و بعد از دست اعتیاد به مواد مخدر.

در روش‌های ترک اعتیاد آموزش می‌دهند که

هر چه زودتر مانع رسیدن به آزادی‌ها و حقوق خویش که استبداد فقیه است را برداریم، امکان حیات زیبا برای همگان و فرزندان من و شما فراهم خواهد شد.

خشونت این نظام مشروعیت می‌دهد. راه چاره زیست در آزادی و حقوق مداری است. در حقیقت زیست در زیبایی و در شادی و در رشد می‌باشد.



دست‌افزار:

دکتر صدرالدین الهی

مخاطبان یادداشت‌های من گروهی هستند که در خارج از ایران تحت عنوان کلی «اپوزیسیون» در جناح‌های مختلف، از انتهای چپ تا انتهای راست و از گروه لائیک‌ها تا جمع‌باورمندان به اسلام سیاسی جا دارند. می‌خواهم به آنها بگویم که چهار میلیارد چشم شما را می‌بیند به شرط آن که برابر یک نظم فکری و مبارزاتی منطقی با بازی‌های ۲۰۱۲ لندن روبرو شوید. نه گمان برید که می‌خواهم ندای تظاهرات سیاسی در میدان‌های المپیک را سردهم؛ نه...! من بهتر از هر کس می‌دانم که مسائل حفاظتی و امنیتی المپیک روزگار ما از دقت و ظرافت خاصی برخوردار است و جایی و مجالی برای زنده باد گفتن و فریاد مرگ بر... سردادن نیست اما...

فراموش نکنیم که چشم‌دوربین‌ها در سراسر این پانزده روز در پی دیدن کاری تازه است که در کنار رکورد شکستن‌ها و رقابت‌ها جذبه و جاذبه داشته باشد. خیلی خوب می‌دانم که فصل با مشت‌گره‌کرده روی سکوی قهرمانی حاضر شدن گذشته است. این تجربه در مکزیکو ۱۹۶۸ منجر به عکس‌العمل‌هایی شد که در نوع خود کم‌سابقه بود. کمیته بین‌المللی المپیک از کمیته المپیک آمریکا خواست که دو ورزشکار مشت به هوا کرده را از تیم آمریکا اخراج کند و همسر یکی از آنان «جان کارلوس» زیر فشار عصبی خودکشی کرد و در ادوار بعد، از این گونه تظاهرات نتیجه‌ای گرفته نشد و ای بسا کاری کرد که او و پیشتر از آن حتی در

اشاره: همانطور که هفته پیش نوشتم از این هفته تا شروع بازی‌های المپیک قسمت عمده یادداشت‌ها را به کار المپیک لندن و حاشیه‌هایی که احتمالاً در کمتر جایی می‌توان دید و برخی از آنها یادگارهای همراهی من با المپیک‌ها از ۱۹۵۶ ملبورن تا ۱۹۷۶ مونترآل — چه به صورت حضور در دودوره (۱۹۴۶ توکیو و ۱۹۷۶ مونترآل) یا به شکل تعقیب آن برای کیهان ورزشی بوده است — می‌پردازم و به بعضی نکات که شاید از قلم روز بیفتد اشاره خواهم داشت. در کنار این کار، گاهی هم صفحه را به حرف‌های اساسی ورزش اختصاص خواهم داد که امیدوارم مورد پسند واقع شود و خوانندگان یادداشت‌های بی‌تاریخ این تغییر روال را بی‌سند و دوست داشته باشند. (ص — الف)



باشعار: ایران / آزادی، مقدم المپیک لندن را گرامی بداریم!

با پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان ایران در میادین مسابقات حاضر شویم!



هاست، در آنجا حاضرند.

منتهی این کار مستلزم یک توافق اساسی پیش از شروع بازی هاست و داشتن سازمانی که اگر ۲۰ تن را روز اول منع کردند، ۲۰ تن بعدی در روز بعد با همان شعار در جایی دیگر حاضر شوند. این آدم‌های نیازی ندارند که بر طبق سنت جاری قطعنامه صادر کنند، شرط و شروط بگذارند. نه! آنها فقط باید قبول کنند که چشم جهانی دارد به آنها نگاه می‌کند و دو کلمه «ایران»، «آزادی» حرف اساسی و پایه‌ای آنهاست.

دوستان جوان ورزشی نویسنده من می‌توانند در این زمینه کار کنند و فکر را پراکنند چه در رادیو، چه در روزنامه، چه در تلویزیون و چه در سایت‌های اینترنتی.

مقدم المپیک لندن را با شعار «ایران- آزادی- ایران- آزادی» گرامی بداریم.

دوربین‌ها را متوجه ما کنند. در استادیوم می‌توان حاضر شد هیچ فریادی بر نیارود بلکه فقط پرچم ایران را کشود و شعار ایران / آزادی را آن‌هم به زبان فارسی، ارائه کرد. این کار را همه مخالفان می‌توانند بکنند، از شاهزاده رضا پهلوی تا خانم مریم رجوی؛ همه آنها که پرچم ایران را باور دارند می‌توانند با برافراشتن و به دست داشتن این شعار در میدان‌ها، سالن‌ها و اماکن المپیک حاضر شوند.

اصلاً ضرورتی ندارد که به شعارهای مغل آسایش متوسل شوند. در صورت هرگونه دخالت پلیس، تظاهرکنندگان می‌توانند بگویند به خاطر وطنشان ایران که ورزشکارانش در میدان هستند و آزادی که شرط اول زیستن و فلسفه نهادی المپیک

واترپلوی خونین ۱۹۵۶ ملبورن میان شوروی و مجارستان (که با اعزام دویست هزار سرباز به بوداپست خیزش ضد روسی مجارها را سرکوب کرده بودند) در روز مسابقه شوروی و مجارستان آب استخر مانند خون سرخ شد و ۵۵۰۰ تماشاگر حاضر علیه اشغال مجارستان شعار دادند، به هیچ نتیجه‌ای نرسید.

به خاطر دارم که اپوزیسیون سخت فعال و جوان ایرانی تصمیم به تظاهرات علیه جمهوری اسلامی در المپیک ۱۹۸۴ لس آنجلس گرفت اما هرگز مجال اجرای آن را نیافت.

این‌ها همه را می‌دانم. اما فکر می‌کنم که یک حضور آرام با شعارهایی که همراه حلقه‌های المپیک آورده‌ام یعنی: ایران / آزادی که شعاری انسانی و غیر سیاسی است می‌تواند چشم

نکته هایی از المپیک های دیر و دور!



از المپیک لندن بیشتر بدانیم!

● حدود ۱۰۵۰۰ ورزشکار و شاید بیشتر از ۲۰۰ کشور در المپیک حضور خواهند داشت.

● به لطف بازی ها، در طول ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ و در بحران بیکاری ۳۰۰۰۰ شغل برای بازی ها ایجاد شده است.

● استادیوم اصلی المپیک در استراتفورد ۸۰۰۰۰ تن تماشاگر را در خود جای می دهد.

● بیش از ۸۰۰ میلیون هزار بلیت ورودی برای مسابقات مختلف تهیه شده و حدود ۲ میلیون بلیت هم برای مسابقات پارالمپیک که از ۲۹ اوت تا ۹ سپتامبر در لندن برگزار می شود تهیه شده، قیمت کل این بلیت ها ۶۰۰ میلیون لیره انگلیسی است.

● انتظار می رود که ۱۰ میلیون تن از رشته های مختلف این بازی ها دیدن کنند.

● کمیته المپیک لندن، امیلیارد و چهارصد میلیون لیره حق پخش تلویزیونی و آگهی تجاری دریافت می دارد.

● کمپانی های بزرگ تجاری و سازمان های اقتصادی در رقابت برای انحصار پخش محصولات خود از شبکه های تلویزیونی

● مبالغی نجومی به کمیته برگزاری بازی ها پرداخته اند. فرضاً کارت اعتباری «ویزا» تنها کارتی است که در خرید و فروش و یا تهیه امکانات تماشا و خرید بلیط در محل بازی ها پذیرفته می شود.

● گفته می شود که ۴ میلیارد تن این بازی ها را از طریق تلویزیون ها تماشا خواهند کرد.

● مبلغ ۱۷ میلیارد لیره ظرف پنج سال برای بهبود وضع عبور و مرور وسایل نقلیه عمومی خرج شده است که ۶/۵ میلیارد آن فقط به خاطر تسهیل رسیدن مردم به استادیوم هاست.

● از سوی دیگر، لندنی ها به سهم خود برای این که درآمدی داشته باشند و نیز به دلیل مشکلات عبور و مرور در محوطه بازی ها، تصمیم گرفته اند که در طول مدت المپیک خانه خود را اجاره بدهند و در فاصله ای دور تر در خانه ای یا هتل ارضانی اقامت کنند.

● فرضاً «سول کمپبل» اعلام داشته است که خیال دارد خانه خود را در چلسی که پنج اتاق خواب دارد، هفته ای ۷۵۰۰۰ لیره اجاره دهد.

و نهم پکن (۲۰۰۸) بوده است که عدد ۱۰۵۰۰ ورزشکار را نشان می دهد.

● در دومین دوره بازی ها (۱۹۰۰) پاریس ۲۱ زن که جمعاً ۱/۹ درصد کل شرکت کنندگان را در بر می گرفت حاضر بودند در حالی که در آخرین دوره (پکن ۲۰۰۸) تعداد زنان شرکت کننده ۴۶۰۸ تن را نشان داده و این ۴۲/۳۴ درصد کل شرکت کنندگان را در بر می گیرد.

● در اولین دوره بازی ها (۱۸۹۶ آتن) ۴۳ ماده ورزشی به مسابقه گذاشته شد و در آخرین دوره (۲۰۰۸ پکن) تعداد رشته های ورزشی به ۳۰۲ رشته رسید و این عدد در بازی های لندن هم تغییری نکرده است.

● در بازی های المپیک پکن ۲۰۰۸، کشور میهماندار (چین) با ۵۱ طلا، ۲۱ نقره و ۲۸ برنز جای اول را در میان صاحبان مدال اشغال کرد. رده بندی با احتساب ردیف اول یعنی مدال طلا، صورت می گیرد و گرنه در المپیک پکن، آمریکا ۱۱۰ مدال در مجموع داشت که فقط ۳۵ مدال از طلا بود.

● ایران از ۱۹۴۸ در بازی های المپیک لندن شرکت جست. البته در بازی های المپیک ۱۹۳۶ برلن دانشجویان ایرانی که در اروپا تحصیل می کردند برای حضور در بازی ها به برلن سفر کردند ولی در مسابقه ای شرکت نمودند. از رهبران ایران، احمدشاه قاجار در ۱۹۲۴ تماشاگر بازی های المپیک پاریس بود ولی محمدرضا شاه پهلوی رسماً در بازی های ۱۹۴۸ لندن حضور یافت و در جایگاه سلطنتی در کنار ژرژ ششم پادشاه انگلستان و پدر ملکه الیزابت در این مراسم حضور داشت.

● ایران اولین مدال المپیک خود را در رشته پروزن وزنه برداری به دست آورد و در پروزن بابلند کردن ۱۰۰ کیلو در پرس (حرکتی که اکنون حذف شده است) «سلماسی» رکورد جهان را شکست. ۹۷/۵ کیلو در یک ضرب، ۱۲۲/۵ کیلو در دو ضرب، با مجموع ۳۱۲/۵ کیلو بعد از «محمود فیاض»، «مصری» و «جوهماد» اهل ترینیته، او به مقام سوم و مدال برنز دست یافت.

نکته هایی که در زیر می آوریم به خاطر یادآوری و به دست دادن آماری است که در آستانه شروع بازی های المپیک آگاهی از آنها خالی از فایده نیست.

● اسماً بازی های المپیک لندن، سی امین دوره این بازی هاست. اما عملاً بیست و هفتمین دوره اجرایی آن است زیرا: ● المپیک ششم که قرار بود در برلن برپا شود به سبب جنگ اول جهانی متوقف شد.

● المپیک دوازدهم که قرار بود مشترکاً در دو شهر توکیو (ژاپن) و هلسینکی (فنلاند) برپا شود، به سبب جنگ دوم جهانی مجال اجرا نیافت. البته هلسینکی بعد از جنگ در ۱۹۵۲ و توکیو در ۱۹۶۴ به ترتیب دوره های پانزدهم و هفدهم بازی ها را به جای المپیک دوازدهم برگزار کردند.

● المپیک سیزدهم قرار بود در ۱۹۴۴ در لندن برگزار شود اما باز هم با جنگ جهانی دوم مجال اجرا نیافت و به جای آن لندن در سال ۱۹۴۸ المپیک چهاردهم را برگزار کرد و المپیک ۲۰۱۲ سومین المپیکی است که لندن آن را برگزار می کند.

● در تاریخ المپیک ها به یک المپیک که به آن نیمچه المپیک گفته می شود در ۱۹۰۶ برخورد می کنیم که باز هم در تاریخ بازی ها از آن به صورت یک دوره یاد نمی شود و این بازی ها شماره دوره ای ندارد.

● در میان کشورهای برگزار کننده، آمریکا با برگزاری المپیک های: سوم سن لویی (۱۹۰۴)، دهم لس آنجلس (۱۹۲۰)، بیست و سوم لس آنجلس (۱۹۸۴)، و بیست و ششم آتلانتا (۱۹۹۶) بیشترین تعداد المپیک ها را برگزار کرده است.

● در این یادداشت ادوار المپیکی که بر شمرده می شود، ادوار بازی های تابستانی المپیک است در حالی که المپیک های زمستانی هم تاریخچه خود را دارد.

● کمترین تعداد شرکت کننده در بازی های المپیک ۲۴۵ تن است که در اولین دوره بازی ها ۱۴ کشور در دیدارهای المپیک آتن حاضر شدند.

● بیشترین تعداد شرکت کننده بازی ها در المپیک بیست



بقای کشورمان به بهای تجربه‌ای دردناک و خونین!

آیا شرایط منطقه، موقعیت اسفبار حکومت اسلامی، وضعیت اقتصادی و موقعیت انفجاری جامعه وظیفه‌ای خطیر در برابر منتقدان مدعی دموکراسی و مخالفان دموکرات رژیم قرار نمی‌دهد؟!

مسئولیت دوجانبه به همان اندازه با ملت ایران به صورت مشترک رقم خورد، که رژیم کنونی سرنوشت‌اش در حال رقم خوردن است.

حال اگر این رژیم نمی‌خواهد از تجربه خود ایران و دیگر کشورها (همین رویدادهایی که در منطقه جاری‌ست) بیاموزد، راه فرار از سرنوشت را نیافته است بلکه تنها دارد با آن همکاری می‌کند تا نهایتاً از «تقصیر» ملت (به مثابه یک مفهوم کلی) و مخالفان و منتقدانش (به عنوان نیروهای واقعی و دخیل در روند رویدادها) بکاهد و بر «تقصیر» خود بیافزاید!

با این همه، این تناسب، فقط سهم رژیم را در نقشی که بر عهده گرفته است، تنظیم می‌کند و نشان می‌دهد. سهم ملت و مخالفان و منتقدانش در اینکه نه توسط رژیم، بلکه خود از «تقصیر» خویشتن بکاهند، موضوعی دیگر است!

تظاهرات را داده است! مسئولیت آن که به جای «قبرستان‌های آباد» وعده به فردای روشن و زندگی بدون دغدغه می‌دهد، مطلقاً با مسئولیت کسانی که به او باور می‌کنند، مقایسه پذیر نیست اگرچه گفته‌اند شنونده باید عاقل باشد!

مسئولیت یک حکومت نیز در آن چه بر سر یک ملت و یک کشور می‌آید - به دلیل جایگاه و ابزاری که در اختیار دارد - بسی فراتر از مخالفان و منتقدانش است و روشن است هر چه حکومت بیشتر خودکامه باشد، به همان اندازه پاسخگوتر و «مقصرتر» است.

با این همه، در یک نگاه نیز روشن می‌شود که با وجود تفاوت در «میزان مسئولیت‌ها»، چگونه همه در آن چه روی می‌دهد، نقش دارند و چگونه یک سرنوشت مشترک به دست همگان رقم می‌خورد. نظام گذشته سرنوشت‌اش در یک

طبقه‌بندی شده است، منافع مشترک دارند به ویژه آن که همگی آنها بر پایان دادن به چرخه خشونت تأکید می‌ورزند. این همه جدا از جنایات اقتصادی و فرهنگی است.

نیاموختن از تجربه‌ها! تاریخ ایرانیان با همه فرازونشیب‌اش، تاریخی مشترک است. هیچ فرد و گروهی را راه‌گریز از آن نیست. دستاوردهایش کم و بیش به همان شکل به همه نیروهای دخیل در مسائل سیاسی و اجتماعی باز می‌گردد که ناکامی‌هایش.

نمی‌توان در جست‌وجوی علل شرایط کنونی، دنبال «مقصر» گشت و بعد هر کس با خیال آسوده «مقصر» را در دیگری بیابد و به خود مدال افتخار بیاویزد.

البته سطح و بار مسئولیت‌ها متفاوت است. مسئولیت آن که در یک تظاهرات شرکت می‌کند، به اندازه آن کسی نیست، که فراخوان آن

ده‌ها قربانی و اعضای خانواده‌های جانب‌باختگان کشتار گروهی دهه شصت خورشیدی توسط جمهوری اسلامی شرکت داشتند.

این دادگاه نمادین، در کنار طرح شکایت از سیدعلی خامنه‌ای رهبر مذهبی و سیاسی رژیم به اتهام جنایت علیه شهروندان ایرانی - که تمرکزش بر روی جنایات جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر پس از جنبش اعتراضی تابستان ۸۸ است - به همراه پرونده‌سنگین قتل‌های زنجیره‌ای در داخل و خارج کشور که تمام سه دهه حکومت اسلامی را دربر می‌گیرد، همه و همه نشان می‌دهد که ایرانیان از هر فکر و عقیده‌ای که باشند و یا حتا نباشند و تنها به مثابه یک شهروند کاملاً عادی، از یک سوازی هیچ نوع گزند رژیم ایران در امان نبوده و نیستند و از سوی دیگر، در طرح و پیگیری جنایاتی که در تاریخ ملت‌ها به عنوان «جنایت علیه بشریت»



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه‌نگار

دادگاه نمادین!

چندی پیش نخستین مرحله دادگاه نمادین «ایران تریبونال» در لندن به پایان رسید. در این دادگاه که مرحله دوم آن قرار است در اکتبر امسال و در شهر لاهه برگزار شود، چهره‌های شناخته شده مدافع حقوق بشر و حقوقدانان معتبر جهانی و هم چنین

شرکت حسابداری و مالیاتی اطلس داریوش صبوری

● تشکیل و انحلال شرکتها

● مشاور در امور مالی و مالیاتی

● امور بازنشستگی و حقوق کارمندان

دارای ۲۰ سال سابقه در امور مالیاتی
و تدریس در دانشگاه‌های آمریکا

Atlas Accounting & Tax Services
Daryoush Sabouri
16661 Ventura Blvd., #400
Encino, CA 91436

(818)906-3024
(818)906-2816

dsabouri@yahoo.com
www.tax4less.com

چشم جاری است، وجود ندارد. راه ایران به سوی آزادی و رفاه با رفتن شاه گشوده نشد، راه «قدس» نیز از کربلا نگذشت، ولی ظاهراً راه پریچ و خم تهران از کابل و بغداد و طرابلس و تونس و قاهره و دمشق می‌گذرد! آن هم به بهای تجربه‌ای دردناک و خونین که ایرانیان در اختیار این کشورها نهادند.

فردا، اگر ایرانی باقی ماند یا نماند، دوباره کسی ننشیند و دنبال «مقصر» بگردد زیرا تا آینه‌ای که بر دیوار است راهی نیست! از جمله بر دیوار بیت رهبری و خانه‌های مجلل به اصطلاح اصولگرایان و اصلاح‌طلبان و سرداران ارتش و سپاه و همه آنهایی که سیاست‌شان به جای اینکه به حذف دیگران از نقشه جهان بیانجامد، دارد چهارنعل به سوی محو ایران می‌تازد، چون سگ تازی!

همین خانواده‌های مافیایی نمی‌توانند حتا به چشم خود اعتماد کنند و به ویژه با وضعیت سوریه، در حال خارج کردن بیشترین بخش جان و مال خود از ایران هستند.

شرایط منطقه، موقعیت اسفبار رژیم و وضعیت اقتصادی و موقعیت انفجاری جامعه، وظیفه‌ای خطیر در برابر منتقدان مدعی دموکراسی و مخالفان دمکرات رژیم قرار می‌دهد تا در یک ایستادگی و همبستگی ملی و فراگیر، از ناراضیان درون رژیم تا مخالفان خارج از کشور، نقش تاریخی خود را در تعیین سرنوشت کشور خویش برعهده گیرند.

اگر بی‌خبری و کم‌تجربگی و همراهی با موحی که دیروز و امروز ایران را رقم زد، بهانه خوبی برای فرار از زیر بار مسؤولیت باشد (که نیست) امروز هیچ دلیلی برای ندیدن آن چه در برابر

قدرت اجرایی داشته باشد و چه مسیری را در پیش بگیرد) از عضویت در «اخوان المسلمین» نیز استعفا دهد و مدعی شود که رییس جمهوری «همه مصریان» است و هر بار بر اینکه هیچ نزدیکی با حکومت اسلامی در ایران ندارد، تأکید کند.

این کمترین مرزبندی لفظی با بنیادگرایی اسلامی و رژیم ایران را مدیون عملکرد سی ساله خود جمهوری اسلامی هستیم!

دنبال «مقصر» نگردیم!

نگاهی به خبرهای فاجعه‌بار ایران بیندازید که گویا دیگر برای همه عادی شده و هر روز زیر انبوهی از فجایع دیگر به فراموشی سپرده می‌شود. ایران، دیگر فقط بیمار نیست بلکه در بستر مرگ و نابودی است. جمهوری اسلامی به جای خود، زیرا بیشترین کسانی که در بقای آن سودی دارند، با چنان تارهای اعتقادی و اقتصادی و خانوادگی در آن تنیده شده‌اند که مطلقاً با وضعیت مخالفان آن مقایسه پذیر نیست.

همبستگی زمامداران رژیم در همین درهم‌تنیدگی است. یک همبستگی مافیایی، تعلق بدنه آن اما حساب شده است و هم اینک که با افزایش تحریم‌ها و کاهش درآمد نفت، پرداخت حقوق و مزایای (حتا اعضای سپاه پاسداران و برخی نهادهای حکومتی) به تأخیر افتاده و یارانه میلیون‌ها خانوار قطع شده است،

نمی‌شود تغییر داد و هیچ کدام از این اگر و مگرها را نمی‌توان آزمود. به همان اندازه که می‌توان «اگر» را با ماندن شاه با ادامه‌ای مثبت برای ایران گره زد، به همان اندازه می‌توان آن را با پارامترهایی که در کمین جهان بود، منفی تصور کرد.

پارامترهایی مانند بنیادگرایی اسلامی که درست است با جمهوری اسلامی یک پایگاه دولتی قوی در سطح ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی یافت، ولی در مسیری که تاریخ با فروپاشی اتحاد شوروی و روند جهانی شدن می‌پیمود، نمی‌توان با این فرض‌ها، تصویری روشن، چه مثبت و چه منفی، از موقعیت ایران ارائه داد.

صف‌بندی تازه!

بر اساس آنچه بعداً تجربه کردیم، فکر می‌کنم نه تنها چپ‌های ایران (که فرصت به قدرت رسیدن، نیافتند) بلکه حکومت شاه نیز با روی کار آمدن جمهوری اسلامی از خطری که می‌توانست هر دو آنها را به اندازه رژیم کنونی بدنام و منفور کند، جستند! درست بر اساس همان پارامترهایی که اجازه شکل‌گیری دموکراسی را در منطقه نمی‌داد تا اینکه به امروز برسیم. یعنی روزی که صف‌بندی نیروهای درون کشورهای خاورمیانه به مرحله‌ای برسد که رییس جمهوری کنونی مصر، (گذشته از اینکه در طول چهارپنج سال دوران ریاست‌اش بر قوه مجریه، تا چه اندازه

آزمون اگر و مگرها!

همه ما به یک سوروانیم. همان گونه که در دهه پنجاه خورشیدی نیز بودیم: به سوی جمهوری اسلامی! کسی آن را ندید! هیچ ادعای دیگری از سوی هیچ کسی در این زمینه پذیرفته نیست مگر تک و توک افرادی که در سال ۵۷- که دیگر خیلی دیر شده بود- خطر را تشخیص دادند، از جمله خود «محمدرضا شاه پهلوی».

با این همه کوله‌بار مسؤولیت وی به عنوان کسی که بار همه حکومت را به شانه‌های خویش منتقل کرده و این امکان را از نیروهای سیاسی ایران دریغ کرده بود- که نقاط ضعف و قوت خود را در اداره کشور به آزمون بگذارند- پر شده بود! دیگر نه می‌شد بر آن افزود و نه می‌شد از آن کاست.

شاه با رفتن مسالمت‌آمیز خویش، هنگامی که مردم، به درست یا غلط، دیگر وی را «نمی‌خواستند» و حتا «صدایش را هم نشنیدند»، به نظر من، مطلقاً اشتباه نکرد. این همان چیزی است که بخش مهمی از مردم از زمامداران جمهوری اسلامی می‌خواهند و حکومت اسلامی نه تنها گوش نمی‌دهد بلکه به وحشیانه‌ترین شکل ممکن به سرکوب آنها می‌پردازد.

حال می‌توان نشست و تا ابد بر سر اینکه اگر شاه چنین و چنان می‌کرد، فلان و بهمان می‌شد، بحث کرد و البته هم به جایی نرسید زیرا گذشته را



حکومتگران بر ایران سیاستشان به جای حذف دیگران از نقشه جهان، دارد چهار نعل به سوی محو ایران می‌تازد!

حکومت تلکه بگیران

دیروز و سرداران

امروز!



چگونه «شبگرد» چماق به دست کوی ما در پیش از انقلاب به فرماندهی سپاه بزرگ ترین استان ایران رسید!



دکتر ناصر انقطاع

در هفته گذشته، سردار سرتیپ، سرلشکر، سپهبد، ارتشبد!! «رستم قاسمی» وزیر نفت ثرفشانی هایی کرده که به راستی بزرگان اقتصاد جهان مانند «آدام اسمیت» انگلیسی و «دکتر شاخت» آلمانی، باید بروند دنبال کار و بارشان!! ایشان گفتند: هر کشوری که بخواهد وارد بحث تحریم علیه ما شود (دقت کنید، حتا اگر بخواهد وارد بحث تحریم علیه ایران شود) بدون شک ما نیز آن کشور را مورد تحریم نفتی!! قرار می دهیم، تا آنان نیز در این بخش تحریم شوند!!

از کرامات سردار ما، چه عجب پنجه را باز کرد و گفت: «وجوب!!» البته، کسانی که پیشینه سردارانی مانند «رستم

قاسمی» و سرداران دیگری از این ردیف را می دانند، از این همه نبوغ! و گسترش اندیشه! دچار شگفتی نخواهند شد و می دانند که امثال ایشان پیش از پوشیدن خلعت سرداری سپاه پاسداران، «چکاره» بوده اند!

به خوبی به یاد دارم. در پایان سال ۱۳۵۶ و آغاز سال ۱۳۵۷ که زمینی را به موازی جاده پهلوی بالای میدان ونک برای خانه مسکونی خود ساخته بودم، من و تازه نشینان این بخش از شهر، برای این که هنوز شهربانی در آنجا کلاتری و پاسگاهی درست نکرده بود، ناگزیر بودیم با هزینه شخصی یک «شبگرد» پیدا کنیم و این آدم از ۱۰ شب تا ۶ بامداد، یک چماق شست – هفتاد سانتی به دست می گرفت و مثلاً مواظب امنیت آن بخش بود. آدمی راکه ما برگزیده بودیم. جوانی ۲۳-۲۴ ساله بود، به نام «یوسف ابوالفتحی» که قبلاً گویا با تنی چند بیکاره ی دیگر مانند خود، به قمار بازی و تلکه گیری در آن حدود سرگرم بود. ولی از هنگامی که او را به عنوان «شبگرد» برگزیدیم، و ماهانه ای نسبتاً خوب به او می دادیم، رفته رفته، امر به

خودش نیز مشتبه شد و پنداشت که فرمانده انتظامی بخشی از آن منطقه است.

درست در همین هنگام فتنه خمینی موفق شد، و ناامنی ها بسیار، و زمزمه تشکیل کمیته های انقلاب و سپس سپاه پاسداران بلند شد و «آقا یوسف ابوالفتحی» هم رفت داخل کمیته انقلاب، و به جای چماق شست – هفتاد سانتی، به یک مسلسل یوزی دست یافت، و دیگر خدا را بنده نبود.

در سرتان ندهم. اندک اندک آگاه شدیم که «ابوالفتحی»، خودش را به «کمیته انقلاب سعد آباد» انداخته و سپس داخل سپاه پاسداران شده و در اثر فعالیت ها و بگپرو بندها، پله – پله بالا و بالاتر آمده، و به قول معروف «آدمی شده است»!!

شدت فشار رژیم ملاها، و خفاش خون آشامی چون خمینی، باعث شده که گروه گروه مردم و جوانان درس خوان و دلدادۀ دانش راه گریز از ایران را پیش گرفتند، و دو پسر من نیز در میان آنان به هر بدبختی بود، خود را به آمریکا رساندند، و من نیز برای سرپرستی و نگهداری

ایشان به لس آنجلس آمدم. یکی – دوبار که همسایگان پیشین خود را جسته و گریخته در لس آنجلس می دیدم و از هر دری سخنی به میان می آمد، می پرسیدم: راستی از «یوسف ابوالفتحی» چه خبر؟! برخی از ایشان آشنایی بیشتری از او داشتند و با آگاهی هایی که از آنها به دست می آوردم روشن شد که «یارو» رفته رفته صاحب پاترول، و گارد و دم و دستگاه شده و ریاست بخشی از یکان های سپاه پاسداران را به عهده گرفته، و دیگر حاضر نیست به اصطلاح «با شاه هم

پالوده بخورد»! هشت – نه سال پیش شنیدم که همان «یوسف» کذایی فرمانده سپاه پاسداران بزرگ ترین استان ایران (فارس) شده است (او به جای فرمانده پیشین سپاه استان – که ترور شده و روی قتل او سرپوش گذاشته بودند تا خبرش همه گیر نشود – برگزیده شده بود).

کسی که این خبر را از ایران آورده بود می گفت: فرمانده پیشین سپاه در فارس که مردی سخت گیر و بی رحم بود، با شلیک دو گلوله به

The World's Most Advanced Hair Recovery Serum



Age: 35

Age: 48
Beginning of
Treatment

Age: 50
18 Months later

Full Hair Recovery In 12 Months

قابل توجه خانمها و آقایان

چنانچه دچار ریزش موی سر گردیده و در نتیجه همه و یا

قسمت‌های را از دست داده‌اید نگران نباشید

● با استفاده از سرم‌های جدید که بطور جداگانه برای خانمها و آقایان تهیه

گردیده است، ریشه‌های به خواب رفته شروع به فعالیت نموده و مجدداً

شاهد رشد سریع موها و برگشت به رنگ اصلی خواهید بود

درمان ریزش مو

توسط داروی معجزه آسا و جدید رشد موی سر



برای اطلاعات بیشتر و سفارش کلی و جزئی خواهشمند است به آدرس وب سایت
و یا تلفن زیر مراجعه نمایید:

www.ultrascience.com

1-800-610-5417

مانند یک سال گذشته (یکبار در درازای یک سال تک تک به انگیزه های ناشناخته، سر به نیست می شوند.

به هر روی، باز می گردیم به سخن «رستم قاسمی»، سردار پاسداری که حالا وزیر نفت است!!

آدمی که اصلاً نمی فهمد که چه می گوید، و بار معنای گفته هایش چیست و زمام اختیار بزرگ ترین سازمان اقتصادی کشورمان را به دستش داده اند.

به جمله ای که او گفته دوباره می پردازیم:

« هر کشوری که بخواهد وارد بحث تحریم علیه ما شود، بدون شک ما نیز آن کشور را مورد تحریم قرار می دهیم، تا آنان نیز در همان بخش!! تحریم شوند».

یعنی اگر کسی خواست نفت ما را تحریم کند و نخرد، ما نیز نفت او را!! تحریم می کنیم و نفتش را نمی خریم، واقعاً!!

ایشان همچنین در پاسخ این پرسش که: آیا گرانی های کنونی وسایل و نیازمندی های مردم ناشی از همین تحریم ها است، گفت: دولت برنامه های خوبی!! برای کنترل بازار در آینده دارد، که به زودی آنها را اجرا، و گرانی را متوقف می کند!

او نفهمید و یا نخواست بفهمد که خبرنگار رابطه گرانی با تحریم را برپسیده است. نه برنامه های ناموفق و احمقانه دولت را.

«خداوند، آن کس را که خرد ندادی چه دادی، و آن کس را که خرد دادی، چه ندادی؟»

صورتش ترور می شود و چون عاملان ترور پی برده بودند که فرماندهان سپاه پاسداران، طبق دستور امنیتی، جلیقه ضد گلوله می پوشند. این بود که گلوله ها را تنها به صورت او شلیک کرده و وی را کشته بودند.

به هر روی، پس از او «ابوالفتحی» سکان سازمان فرماندهی سپاه پاسداران در فارس را به دست می گیرد. و از اتفاقات شگفت انگیز آن که چندی بعد، او نیز به همان سبک و همان شیوه، یعنی شلیک گلوله به چهره اش ترور می شود.

از دنباله ماجرا خبر ندارم و نمی دانم آیا عاملان کشتن «ابوالفتحی» دستگیر شدند یا نه. ولی ترور او، مرا به اندیشه فرو برد و به یاد این چامه‌ی مولوی افتادم.

نردبان این جهان، ما و منی است

عاقبت این نردبان افتادنی است

بی گمان هر کس که بالاتر نشست

استخوانش سخت تر خواهد شکست

ولی اکنون، من مسئله را از دیدگاه دیگری می نگرم. و آن این است که این سرداران و بالانشین های سپاه پاسداران و مقامات بیشترشان از همین قماش یوسف ابوالفتحی ها و رادان ها و رستم قاسمی ها هستند.

نه سواد تجزیه و تحلیل مطالب را دارند، و نه راه مردم داری و برخورد با اجتماع را بلدند و خیال می کنند هر کار قلدرانه، و هر سخن زورگویانه را می توانند بگویند و انجام دهند.

و اگر در میان آنها کسانی پیدا شوند که قدرت تجزیه و تحلیل و اندیشیدن داشته باشند (لا بد

بیشتر سرداران بالا نشین که مقامات بالا حتی

وزارت و وکالت را اشغال کرده اند از همین

قماش «شبگرد» های کوی ما هستند!





دکتر علیرضا نوری زاده

تجربه تلخ اسلامی ما!

اکبر گنجی تازه از ایران به خارج آمده بود که گذارش به لندن افتاد. محبت کرد و روزی به دفتر من آمد تا حضوری از همکار نادیده‌ای قدردانی کند که در همه لحظات ظهور و حضور وزندان و اعتصاب غذایی، همدل و همراهش بود.

در عین حال فرصتی بود تا با هم به روزنامه فرامیتی «الشرق الاوسط» برویم که مطالب من درباره گنجی و پیش از آن قتل‌های زنجیره‌ای و روزهای خاتمی و اصلاحات و... در آنجا به چاپ رسیده بود.

سردبیر و دبیران سرویس‌ها و شماری از همکاران من، همگی به استقبال اکبر گنجی آمدند و از اینکه او پس از دوماه اعتصاب غذا و سختی و زجر از زندان سید علی آقا به سلامت بیرون جسته است به او سر سلامتی دادند و خوشآمد گفتند.

در دفتر «طارق الحمید» سردبیر، بحثی آغاز شد در باب اوضاع ایران و منطقه، و گنجی عبارتی گفت که از یک سوناشی از درک درست او از اوضاع و احوال وطن بود و از سوی دیگر معرف تأمل او روی تحولات در راه در خاورمیانه عربی.

در آن تاریخ «مبارک» و «بن علی» و «علی صالح» و «بشار اسد» با اقتدار حکومت می‌کردند و اندیشه برافتادن آنها شبیه همان تصویری بود که ما دیرگاهی است از لحظه سرنگونی جمهوری ولایت فقیه در سر و دل داریم.

«الحمید» از گنجی درباره میزان اعتبار و جایگاه رژیم اسلامی نزد مردم ایران پرسید. گنجی پاسخ داد: اگر همین فردا در کشور من انتخاباتی کاملاً آزاد انجام گیرد و نظارت بین‌المللی مانع از تقلب و دخل و تصرف در نتایج رأی‌گیری شود، طرفداران رژیم و نیروهای وابسته به اسلام سیاسی، کمترین آرا

را حائز خواهند شد و نیروهای آزادیخواه و ملی و دمکرات اکثریت آرا را به دست خواهند آورد. (نقل به مضمون) اما همزمان اگر در کشورهای عربی انتخابات آزاد صورت گیرد بدون شک اسلامی‌ها، اکثریت آرا را از آن خود می‌کنند. چون در غیاب تجربه‌ای خونین و تلخ چون تجربه ما در ایران با متولیان اسلام حکومتی، تصور توده‌های عرب این است که حکومت‌های اسلامی می‌توانند مشکلات و مصائب بیشمار کشورهای خود را حل کنند.

جلوه‌های ناسیونالیسم عربی!

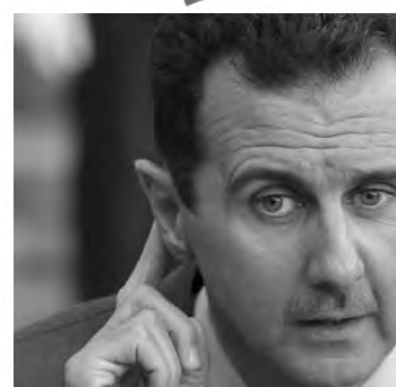
در باب این دیدار و حرف‌هایی که در اتاق سردبیر الشرق الاوسط رد و بدل شد مقاله‌ای نوشتم که همانجا به چاپ رسید و ضمن آن یادآور شدم، در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی در قرن بیستم، اندیشه ناسیونالیسم عرب، آمیخته با سئس سوسیالیسم در سه وجه «بعثی»، «ناصری» و «قومی مارکسیست» با سه نماد متشخص، «میشل عفلق»، «جمال عبدالناصر» و «دکتر جورج حبش» سراسر جهان عرب را از مراکش تا مسقط (یا به قول ناصر قبل از دعوایش با ایران و عربی خواندن خلیج فارس - من المحيط الاطلسی الی الخلیج الفارسی - از اوقیانوس اطلس تا خلیج فارس) زیر بال گرفته بود.

حتی در عربستان سعودی امیر طلال فرزند تحصیلکرده ملک عبدالعزیز و برادر ملک فیصل پادشاه وقت سعودی با پناه بردن به قاهره با کمک مصری‌ها کمیته «شاهزادگان آزاد» را به سبک کمیته‌های «افسران آزاد» - که باب آن روزگار بود - پایه‌گذاری کرد.

امروز اما او یکی از نزدیکترین برادران به ملک عبدالله پادشاه سعودی است که گهگاه نیز آرزوهای ملک را در قالب رأی و نظر خود عنوان می‌کند که با متر و معیارهای سعودی، نقطه نظرهایی بسیار اصلاح طلبانه به شمار می‌رود. فرزند او از همسر لبنانی‌اش «ولید بن طلال» از ثروتمندترین شخصیت‌های جهان است که شماره هتل‌ها و مراکز توریستی او در چهار گوشه عالم از صدفزون است.

تا ژوئن ۶۷ جنگ شش روزه با اسرائیل، «عبدالناصر و ناصر یسم» دور قیب خود بعثی و قومی مارکسیست را گاه به اطاعت و همدلی واداشته و گاه در رویارویی، شکست رانصیب آن دو کرده بود.

قبل از وحدت مصر و سوریه در سال ۱۹۵۸، حزب بعث با شعار «وحده، حریه، اشتراکیه» - وحدت عربی، آزادی، سوسیالیسم - در مقابل شعار ناصری‌ها در «اتحادیه سوسیالیست عربی» «حریه، اشتراکیه، وحده» - آزادی، سوسیالیسم، وحدت - ناصر را متهم می‌کرد که وحدت را به تعویق می‌اندازد و آزادی را اولویت می‌دهد.



جذاییت افسانه: «اسلام، یگانه راه حل»

تجربه تلخ رژیم اسلامی ایران به تمام جاذبه‌های رسیدن مسلمانان به حکومت، پایان می‌دهد: اگر اعراب بیاموزند!

اتحاد ناموفق مصر و سوریه و تشکیل جمهوری متحده عرب و پیوستن رژیم عقب مانده امام یمن به این اتحاد سه سال بعد با کودتای افسرانی که بعثی هادر آن قدرت اصلی را داشتند به انفصال انجامید و اما عبدالناصر اسم «جمهوری متحده عرب» را تا بعد از جنگ ۶۷ حفظ کرد.

مصری ها که عاشق کلمه «مصر» هستند با شکست ژوئن از رؤیای وحدت بیرون آمدند و بار دیگر با جانشینی سرود ملی زمان فاروق به جای سرود جمهوری متحده عرب، «بلادی، بلادی، بلادی، لک حبی و فوادی» «سرزمین من، سرزمین من، قلب و عشقم ترا است»، مصری بودن را تجربه کردند.

تلاش های وحدت با عراق در زمان عبدالسلام عارف و بعد با لیبی و سودان نیز عملاً، از قوه به فعل در نیامد.

مصالح مصر و قدرت بعثی ها!

با مرگ ناصر و راه و روش متفاوت سادات و اولویت یافتن «مصالح مصر» در مقابل «مصالح عرب» - به ویژه بعد از کمپ دیوید و اخراج مصر از اتحادیه عرب در کنفرانس سران عرب در بغداد - یک بار دیگر میداننداری را در عرصه ناسیونالیسم - سوسیالیسم عربی به دست «بعثی ها» و «قومی» های مارکسیست داد که بعضاً با بعثی ها همراه و همگام بودند.

با این همه دو شقه شدن بعث با قدرت گرفتن حافظ اسد در سوریه و به زندان افتادن رهبران تاریخی بعث (منهای میشل عفلق که راهی بیروت شد و صلاح بیطار که به پاریس رفت و در همانجا به دست مأموران اسد به قتل رسید) نورالدین آتاسی، یوسف زوعین، ابراهیم ماخوس و ژنرال صلاح جدید و فرار ژنرال امین الحافظ به عراق، قومی های مارکسیست نیز تا فروپاشی اتحاد شوروی مجبور به انتخاب یکی از دو محور بعثی دمشق و یا بغداد شدند.

از آنجا که «میشل عفلق» سرانجام به بغداد رفت و به عنوان رهبر شورای بین العربی بعث، از جایگاه و احترام ویژه ای توسط صدام حسین برخوردار شد، در طول جنگ ایران و عراق، یک شاخه از بعث رویاروی اسلام ناب انقلابی محمدی ولائی قرار گرفت و شاخه دیگر آن یعنی بعث سوریه و گروه های تابعه در کنارش جای گرفتند.

همزمان در سوریه در یک رویارویی خون آلود و

ویرانگر، بعثی ها جنبش اخوان المسلمین را با قتل عام حداقل ۲۵ هزار تن و ویرانی شهر حما، نابود کردند.

خمینی مدافع اسد!

«معروف الدوالیبی» نخست وزیر اسبق سوریه در دوران دموکراسی کوتاه پس از استقلال و یکی از رهبران اخوان المسلمین با این اعتقاد که خمینی حتماً جانب فرزندان مسلمانش در سوریه را خواهد گرفت پس از کشتار حماد در رأس گروهی به دیدن خمینی به تهران رفت. خود او در کتابش شرح ملاقاتش را چنین باز می گوید: او در صدر مجلس نشست و ما در اطرافش روی پتو به سختی نشستیم. فرزندش احمد خمینی و رئیس دفتر و دو سه تن از مشاورانش هم بودند. از آنجا که در دیدار با «حسینعلی منتظری» روی خوش دیده بودیم و وعده همدلی دریافت کرده بودیم، در حالی که می گریستم خطاب به خمینی با ذکر یا حضرت امام المسلمین شرحی از جنایات حافظ اسد در «حما» و «حمص» دادم و از قتل عام مردان و زنان و کودکان و تجاوز به دختران خردسال و زنان شوهردار، یاد کردم.

در چهره خمینی حتی اثری از تأثر ندیدم. عین چوب خشک نشسته بود و سرش به زیر بود. ناگهان با لحنی غضب آلود سر برداشت و گفت آمریکا و اسرائیل شما را بازی داده اند. آقای اسد مردی شریف و انقلابی است. می خواستید به عاملیت آمریکا در نیائید تا خسارت نبینید. حالا هم بروید و توبه کنید و آقای اسد را در نبرد با دشمنان اسلام، یاری دهید!

جبهه سنی ها علیه ایران!

«الدوالیبی» سرخورده از تهران بیرون رفت و چندی در عراق مأوی گرفت. صدام حسین برخلاف رقیب سوری اش در جنگ با ایران

کوشید جبهه ای از اسلامی های سنی، علیه ایران برپا کند. اخوان المسلمین سوریه و عراق و تا حدی مصر و مغرب و تونس و لیبی و سودان به یاریش شتافتند.

صدام به مرور اطرار مذهبی گرفت. شجره نامه طایفه درست کرد و بچه کوچی های تکریت ناگهان «ذریه علی بن ابیطالب و زهرای مرضیه» شد و بانگشت خونی خود «الله اکبر» را بر پرچم عراق به شکرانه پیروزی در جنگ با ایران!! نقش زد.

از این مضحک تر بلائی بود که صدام حسین یک هفته پس از درگذشت بنیانگذار و رهبر تاریخی حزب بعث، میشل عفلق، بر سر او و حزشش آورد. به این ترتیب که عفلق مسیحی را به شیوه مسلمانان با آیات قرآنی و عزاداری اسلامی به خاک سپردند و پس از آن در مراسم شب هفت میشل عفلق در ژوئن ۱۹۸۹، اعلام کردند او در بستر مرگ، اسلام آورده و نام عبدالله را برای خود برگزیده است. آنهم عفلقی که شخصیتی فارغ از مذهب و بستگی های قبیله ای و منطقه ای داشت و حقاً فردی آزادیخواه، لائیک و معتقد به سوسیالیسم بود.

البته برای ما ایرانی ها او یک دشمن ایدئولوژیک بود که چشم به خوزستان ما و خلیج فارس مان داشت، با این همه انسانی مؤمن به اصول و مبانی بعث و آزادی و سوسیالیسم و وحدت بود.

همکار من «سلیمان الفرزلی» که برادرش «نقولا الفرزلی» از رهبران حزب بعث لبنان و پیرو راه میشل عفلق بود در اعتراض به کار عراق، مقاله بسیار تندی در الحوادث نوشت و به شدت از اینکه صدام جامه اسلامی بر تن میشل عفلق کرده است، انتقاد کرد. سلیمان یادآور شد یکی از ویژگی های بعث که باعث ریشه کردن و نفوذش در دنیای عرب شده

همین سعه صدر بنیانگذاران حزب در برابر پدیده مذهب است. شماری از رهبران تاریخی بعث مسیحی هستند، حال چگونه رژیم عراق به خود اجازه می دهد این وجه تمایز حزب بعث از سایر احزاب قومی را (منهای قومیه های مارکسیست به رهبری جورج حبش مسیحی و نایف حواتمه رهبر جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین) که اغلب زیربنای اسلامی دارند، خدشه دار کند؟

موج اسلام گرایی!

در چنین فضائی خیلی طبیعی است که موج اسلام گرایی، جایگزین موج قومیت گرایی و چپگرایی در جهان عرب شود که مردمانش از سلطه بعثی ها و قومی ها و سرهنگان یکشبه ژنرال شده و روستائیان بی فرهنگ به قدرت رسیده (نمونه بارز آن عراق و سلطه بچه های تکریت و لیبی و رجال قبیله قدادفه و سوریه و قبیله علوی حافظ الاسد) به جز شعار و جنگ و شکست و فقر و ظلم و استبداد، نصیبی نبرده بودند.

اخوان المسلمین مصر که پس از قلع و قمع دوران ناصر، در عصر سادات با سرکوبی چپی ها و ناصری ها، از سوی سادات بال و پر گرفته بودند با کنار گذاشتن اصل ترور و تخریب به مرور از روزنه های نسبتاً مفتوح، وارد دایره قدرت شدند.

به دست گرفتن اداره اتحادیه ها و کانون های صنفی، نفوذ در وسایل ارتباط جمعی و ورود به پارلمان و دستگاه قضائی، با همه ضربه های گاه به گاه در اواخر دوران سادات و سالهای مبارک، توانستند با انضباط چشمگیر و منابع مالی فراوان، در سراسر مصر پایگاه مردمی خود را تثبیت و تقویت کنند و توسعه دهند.

در مقابل جناح های افراطی اخوان که با شروع جهاد در افغانستان علیه ارتش سرخ، داوطلبانه افراد خود را به پاکستان و افغانستان و رق بزنید



تغییر و تحولاتی که با پدیده ناصریسم و اتحاد کشورهای عربی آغاز و به پایان مرگباری در کشورهای منطقه رسید!

فرستادند به مرور از جنبش مادر «اخوان المسلمین» دور شدند و راه پیشین جنبش اخوان، یعنی ترور و تخریب، این بار با روش‌هایی پیچیده‌تر، از جمله حملات انتحاری را در پیش گرفتند. بسیاری از این افراد در پایان جهاد در افغانستان به کشورهای خود بازگشتند و این بار در صدد برقراری خلافت اسلامی، به کشتار مردم خود و تخریب کشور پرداختند.

آنچه در الجزایر گذشت، قتل‌ها و ویرانگری‌ها در مصر و مغرب و تونس و عربستان سعودی توسط از جهاد بازگشتگان و پیروان بن لادن، با به قدرت رسیدن ملا عمر و طالبان در افغانستان ابعادی گسترده‌تر یافت.

برخلاف ادعای رایج که سعودی‌ها سلفی‌ها و اسلامی‌ها را حمایت کرده و می‌کنند، دولت سعودی بزرگترین هزینه‌ها را در برخورد با اسلامی‌ها متحمل شد. هزاران جوان سعودی - از جمله ۱۸ عامل جنایت ۱۱ سپتامبر نیویورک - تحت تأثیر معلمان و مربیانی که بسیاری‌شان از وابستگان اخوان المسلمین مصر و سوریه بودند که در جستجوی پناهگاهی امن به عربستان و حاشیه خلیج فارس رفته بودند، و سپس «بن لادن»، به صف تروریستهای انتحاری پیوستند.

سعودی‌ها پس از رویارویی خونین، با روشی که به تصدیق دوست و دشمن کارساز بود بعد از دستگیری جوانان پیرو «بن لادن» و جهاد، به جای اعدام‌کردنشان، پس از اتمام بازجویی‌ها، آنها را در اختیار گروهی از معلمان و مربیانی می‌گذاشتند که با همان سلاح اسلام آنها را از نظر فکری بازسازی می‌کردند: «مشاری الذایدی» دوست و همکار من در «الشرق الأوسط» و «ترکی الدخیل» برنامه‌ساز موفق شبکه العربیه و مجری برنامه «اضاءات» از جمله این جوانان بودند که صدها تن از آنها امروز در رسانه‌های گروهی، دستگاه قضا، امنیت، پلیس، آموزش و پرورش و... مشغول به کارند.

در مصر نیز «مبارک» موفق شد ریشه تروریست‌های اسلامی را بربند. در عین حال شماری از آنها از جمله «یاران خالد اسلامبولی» قاتل پرزیدنت سادات در زندان بازسازی شدند و طی اطلاعیه‌هایی ضمن ابراز ندامت و نفرت از عمل جنایتکارانه خود در قتل سادات و مردمان بیگناه، تروریسم را در هر شکل و با هر عنوان محکوم و مغایر با آموزه‌های اسلام دانستند.

قابل توجه اینکه با سرنگونی صدام حسین در عراق و طالبان در افغانستان، صدها تروریست اسلامی وابسته به القاعده و فروغش از طریق ایران و سوریه راهی عراق شدند و بیش از یکصد هزار تن از مردم عراق و نیروهای نظامی



«الاسلام هو الحل» - اسلام راه حل است - به عنوان شعاری که نور امید در دلها روشن می‌کند، با شکست تجربه سلطه غیرمذهبی‌ها چه نظامی و چه غیرنظامی، توده‌گیر شد. حماس به این دلیل در انتخابات فلسطین اکثریت را به دست آورد که عملکرد رهبران در نظر مردم به مراتب مردمی‌تر و کمتر آلوده به فساد مالی و اخلاقی «ابو»های حاکم بر سرنوشت فلسطین بود.

حماس با کمک به فقرا، وام ازدواج، توزیع مواد غذایی و دارو در خانه مستمندان و... موفق شده بود با این شیوه - که در مصر نیز توسط اخوان المسلمین از سی سال پیش دنبال می‌شد - محبوبیت و نفوذ خود را گسترش دهد، امروز اما حماس از محبوبیت پیشین نه تنها برخوردار نیست بلکه اگر انتخابات آزادی در ساحل غربی و غزه برپا شود بدون شک حماس برنده آن نخواهد بود. به همین دلیل نیز حماس تا امروز با تشکیل

پس از قتل عام حافظ اسد در سوریه، رهبران اخوان المسلمین و رجال سوریه به نزد خمینی آمدند و رهبر انقلاب با تایید حکومت سوریه آنها را طرد کرد!

دولت ائتلافی با جنبش فتح و دیگر گروه‌های عضو سازمان آزادیبخش فلسطین و برگزاری انتخابات آزاد مخالفت کرده است. مردم غزه حالا دریافته‌اند که اسلام نمی‌تواند راه نجاتی برایشان به ارمغان آورد و نباید سرنوشت خود را به دست تنگ نظرانی بدهند که وحشیانه به پلاژها و رستورانها و اماکن عمومی حمله می‌کنند، زنان را وادار به پوشیدن حجاب و مردان را منع از نوشیدن و خانوارها را منع از شادمانی می‌کنند...

تحولات آینده!

حال باید دید با آغاز ریاست جمهوری محمد مرسی در مصر - با اذعان او به حضور ویژه نظامیان در قدرت و پذیرش اصل تشکیل دولت ائتلافی به ریاست شخصیتی غیراخوانی و گزینش معاونانی از قبیطی‌ها و زنان و استعفا از حزب آزادی و عدالت و اخوان المسلمین - نتایج انتخابات در راه لیبی، ناهماهنگی رئیس جمهوری سکولار تونس با دولت به ریاست داماد راشد الغنوشی رهبر نهضت (شعبه اخوان المسلمین تونس) و تحولات در راه سوریه و... اسلام سیاسی سنی در چه جایگاهی قرار خواهد گرفت؟

و امنیتی عراق و نیز نیروهای خارجی در این کشور، به ویژه آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها توسط آنها از طریق بمب گذاری و عملیات انتحاری به قتل رسیدند. و این در حالی بود که فرع عراقی اخوان المسلمین (حزب اسلامی) به رهبری طارق الهاشمی معاون رئیس جمهوری عراق که از سوی نوری المالکی متهم به دست داشتن و هدایت عملیات تروریستی شده، با نظام جدید در کشورشان و آمریکائی‌ها، همکاری گسترده‌ای را از فردای سقوط صدام آغاز کردند که تا امروز ادامه دارد و اگر نوری المالکی و حزب الدعوه اصل مشارکت و ائتلاف را پذیرفته بودند و رعایت می‌کردند مسلماً حزب اسلامی امروز عامل توازن در معادله قدرت بین احزاب شیعه و اوبسته به رژیم ولایت فقیه و مستقل و سنی‌های عراق بود.

شعار «اسلام، راه حل»!

درک دلایل و اسباب پیروزی اسلامی‌ها و در رأس آنها حزب مادر «اخوان المسلمین» با هفتاد سال سابقه مبارزه، در برابر نیروهای ملی گرا، سکولارها، سوسیالیست‌ها، قومی‌ها و... چندان مشکل نیست.



چکه!
چکه!

رستم ضد سلطنت!

در حالی که «رستم» در اسطوره ایرانی (نگهدارنده تاج و تخت و حامی پادشاه است) ولی رستم پسر «فرخ هرمز» در تاریخ، ضد شاه و تاج و تخت معرفی شده است. در بحران «اواخر سلسله ساسانی، در سال ۶۳۱ میلادی «آذرمدخت» دختر خسرو پرویز توسط سران ایران (پس از پوراندخت و فیروز دوم) به پادشاهی رسید ولی پس از ۴ ماه سلطنت، توسط رستم هرمزد خلع گردید و با خشونت کورش کردند.

عروس هلاکوخان

در سال (۱۰۶۶۲ ق) یک واقعه در عالم‌زنان ایران روی داد و «آیش خاتون» دختر اتابک سعدایی بکر به حکومت فارس رسید. در ادامه این واقعه تاریخی، هلاکو خان مغول یک سال بعد او را پسندید و همسر منکوتیمور پسر خود کرد و او به تبریز رفت و پس از مرگ شوهرش به شیراز برگشت و حکومت را در دست گرفت و در سال ۶۸۵ در تبریز فوت شد.

تصنیف خوانی و دمبک!

در دوران قاجار که بیشتر مجالس بزمی متداول بود، نوازنده‌های تنبک اغلب ترانه‌های روز و اغلب با اشعار طنز آمیز (به قولی بندتبنانی) می‌خواندند و در عروسی‌های رجال و ثروتمندان نیز شرکت داشتند که همراه با نواختن نوازنده‌ها همان رقاصان هم می‌رقصیدند. در این دوران بود که درویش خان تحولی را آغاز کرد. در آن زمان تصنیف خوان معروف نوازنده ضرب هم بودند مانند: عبدالله خان‌های دوامی، رضاقلی خان تجریشی و حاجی خان عین الدوله‌ای که مشهورترین نوازنده ضرب و خواننده تصنیف بود. در همین دوران است که «عارف قزوینی» به عنوان شاعر و تصنیف ساز و خواننده، حضوری چشم‌گیر در موسیقی ایران و سروده‌های ملی داشت.

سزای خیانتکار!

از خیانتکاران تاریخی که به سزای خود رسید، ابراهیم خان کلانتر است که به لطفعلی خان زند خیانت کرد. او با تبنانی قبلی شیراز را به آغامحمدخان قاجار تسلیم کرد و با آغاز سلسله قاجاریه به وزارت باباخان (فتحعلیشاه) رسید. او که از قدرت ابراهیم خان بیمناک بود همه افراد خانواده وی را که مقامات داشتند در یک زمان دستگیر کرد و به قتل رسانید و فقط از قتل یگانه فرزند بیمار او صرف نظر کردند و زنده ماند. فامیل بزرگ خانواده قوام شیرازی از اعقاب این فرزند است.



داریوش باقری

مادر و پدر!

همیشه مادر را به مداد تشبیه می کردم که با هر بار تراشیده شدن، کوچک و کوچک تر می شود...
ولی پدر... یک خودکار شکیل و زیباست که در ظاهر ابهتش را همیشه حفظ می کند، خم به ابرو نمی آورد و خیلی سخت تر از این حرف هاست، فقط هیچ کس نمی بیند و نمی داند که چقدر دیگر می تواند بنویسد...
بیایید قدر دان باشیم



بندگی راستین!

روزی گذر پادشاه بر مکان او افتاد، احوال وی را جویا شد و دانست که جوان، بنده ای با اخلاص از بندگان خداست. در همان جا از وی خواست که به خواستگاری دخترش بیاید و او را خواستگاری کند. جوان فرصتی برای فکر کردن طلبید و پادشاه به او مهلت داد.
همین که پادشاه از آن مکان دور شد، جوان وسایل خود را جمع کرد و به مکانی نا معلوم رفت. مشاور پادشاه از رفتار جوان تعجب کرد و به جست و جوی جوان پرداخت تا علت این تصمیم را بدانند. بعد از مدت ها جستجو او را یافت. گفت: تودر شوق رسیدن به دختر پادشاه آن گونه بی قرار بودی، چرا وقتی پادشاه به سراغ تو آمد و ازدواج با دخترش را از تو خواست، از آن فرار کردی؟
جوان گفت: اگر آن بندگی دروغین که به خاطر رسیدن به معشوق بود، پادشاهی را به در خانه ام آورد، چرا قدم در بندگی راستین نگذارم تا پادشاه جهان را در خانه خویش ببینم؟!
و جوی جوان پرداخت تا علت این

جوان را ساده و خوش قلب یافت، به او گفت: «پادشاه، اهل معرفت است، اگر احساس کند که تو بنده ای از بندگان خدا هستی، خودش به سراغ تو خواهد آمد»! جوان به امید جوانی گمنام عاشق دختر پادشاهی شد. رنج این عشق او را بیچاره کرده بود و راهی برای رسیدن به معشوق نمی یافت. مردی زیرک از مشاوران پادشاه که دلباختگی او را دید و رسیدن به معشوق، گوشه گیری پیشه کرد و به عبادت و نیایش مشغول شد، به طوری که اندک اندک مجذوب پرستش گردید و آثار اخلاص در او تجلی یافت!

تا حالا وقت گریه کردی؟

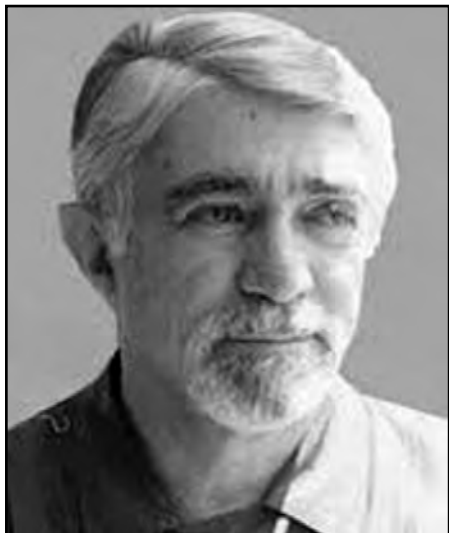
- وقتی در جمعی یکی میگو: اون تلویزیون رو کم اش کن! یکی دیگه از اونور میگو: اصلن اونو خاموشش کن...!
- وقتی واسه دل خودت موهاتو درست میکنی چقدر جالب میشه ولی وقتی می خوای بری مهمونی یا عروسی بعد از ۳ ساعت کلنجار رفتن شبیه خربزه میشی؟!!
- یکی از سرگرمی های خاص مردم ایران اینه که: وقتی از مطب دکتر میان بیرون، حساب کنن ببین که این دکتره روزی چقد درآمد داره...؟!!
- چقدر حرص آورده که سر غذا دقیقا اون چیزی رو بر میدارن که تو کلی تو ذهنت و اشش نقشه کشیده بودی.
- شیرین ترین قسمت خواب اون ۵ دقیقه بعد از آلام موبایله!!!
- وقتی احساس میکنی گم شدی اول ضبط ماشین رو کم می کنی! تا آرایشگر رو پوش رو میندازه رومون دماغمون خارش میگیره؟!!
- وقتی سوهان می خوری ۹۵٪ش میره لای دندونات و فقط ۵٪ش نصیب معدت میشه؟!!

سنگ و آب!

لطافت و سرسختی را از آب بیاموزیم دو قطره آب که به هم نزدیک شوند، تشکیل یک قطره بزرگ تر می دهند اما دو تکه سنگ هیچگاه با هم یکی نمی شوند! - پس هر چه سخت تر و قالبی تر باشیم، فهم دیگران برایمان مشکل تر، و در نتیجه امکان بزرگ تر شدنمان نیز کم تر می شود.
آب در عین نرمی و لطافت در مقایسه با سنگ، به مراتب سر سخت تر، و در رسیدن به هدف خود، لجوج تر و مصمم تر است. سنگ، پشت اولین مانع جدی می ایستد، اما آب... راه خود را به سمت دریای می یابد.
● در زندگی، معنای واقعی سرسختی، استواری و مصمم بودن را، در دل نرمی و گذشت باید جستجو کرد.
xxx
● گاهی لازم است کوتاه بیایی.
● گاهی نمی توان بخشی و گذشت... اما می توان چشمان را بست و عبور کرد.
● گاهی مجبور می شوی نادیده بگیری، گاهی باید نگاهت را به سمت دیگر بدوزی که نبینی... ولی با آگاهی و شناخت، و آنگاه بخشیدن را خواهی آموخت.

بخشش و گذشت!

در زندگی، معنای واقعی سرسختی، استواری و مصمم بودن را در «دل نرمی» و «گذشت» باید جستجو کرد.
گاهی لازم است کوتاه بیایی، گاهی نمیتوان بخشی و گذشت... اما می توان چشمان را بست و عبور کرد...
گاهی مجبور می شوی نادیده بگیری...
گاهی نگاهت را به سمت دیگر بدوزی که نبینی... ولی با آگاهی و شناخت، و آنگاه بخشیدن را خواهی آموخت.



نادر نادرپور

نقطه و خط

در زیر طاق نیلی آن آسمان دور،

در شهر یادهای پراکنده قدیم،

روزی که از دریچه ی تنگ اتاق درس

پل زد به سوی پنجره ی روبرو نسیم،

استاد پیر هندسه، بر تخته سیاه

خطی سفید را

از نقطه ای به نقطه ی دیگر دواند و گفت:

کوته ترین رهی که میان دو نقطه هست

- چونان پل نسیم، میان دو پنجره -

خطی است مستقیم.

امروز، من به تجربه دانسته ام که: نه!

راه دراز زندگی ناتمام من

آن خط مستقیم میان دو نقطه نیست.

این راه خوفناک:

از نقطه ی ولادت تا نقطه ی هلاک

- چون آذرخش در شب تاریک آسمان -

خطی است منکسر، که ندانم کدام دست

ترسیم کرده با سر ناخن، به روی خاک ...

با تکیه به سوره هود

شعر تازه سیمین خانم از مقوله ای دیگر است. شاعر آگاه یا ناخود آگاه مخاطبان خود را از قوم «هود» می خواند. آنان که در این سوره یازدهم قرآن و در آیات صد و بیست و سه گانه آن مشمول خشم و نفرین خداوندند و پیغمبر اسلام در هنگام نزول این سوره و شرح احوال همه اقوامی که فرستادگان خدا را آزرده اند، فرموده که من با خواندن دوباره این سوره پیر شدم.

شاعر بیدار مای پر سده که چگونه قومی و جایگاهی که مرقد پاکان بود مقتل آنان شده است و آن بهشت که روضه رضوانش می خوانند چگونه به چاه جهنم مبدل شده است. شعر در حقیقت بازگو کردن حکایت اقوامی است که خداوند بر آنان خشم گرفته و از دست انکار آنان به ستوه آمده است. سیمین خانم در این شعر، حاکمان روز را مخاطب قرار می دهد و نه تنها آنها که در ایرانند بلکه همه آن کسان که خون می ریزند و بی وحشت بر اریکه قدرت تکیه زده اند؛ و با اطمینان به شقاوت آنان فریاد برداشته است که:

یارب اشد شقاوت را

کفر و نفاق مسلط را

در آن گروه که می دانی

فرموده ای که مسلم شد

و شاهد شعر آیه ۱۱۱ این سوره که در آن پیغمبر مخاطب قرار گرفته و خدا به او فرموده است: «پس ای پیامبر ما، تو چنانکه مأموری استقامت و پایداری کن ...» الی آخر آیه. و این همان گروهی هستند که شاعر از خدا خواسته است که به اشد شقاوت و کفر و نفاقشان خاتمه دهد. شعر را باید با چشم کسی دید که دیده است چگونه الحان گرم خدا جویان تبدیل به ناله ماتم شده است. این آخرین سروده سیمین بهبهانی را از تهران تادمش می توان خواند و به آن اندیشید. «صدرالدین الهی»

آخرین سروده سیمین بهبهانی

طلب اشد شقاوت!

تا هست محکمه بی قانون،

طاق و رواق که محکم شد؟

از وحشیان برادر گُش

خون ریختن چه عجب دارم:

این «شیوه پدری» دیری

معمول زاده آدم شد.

تنگ بلور پُر از خون است

بی سر فتاده تن طفلان

بر سفره های ستمکاران

اسباب عیش فراهم شد!

یا رب! اشد شقاوت را،

کفر و نفاق مسلط را،

در آن گروه که می دانی

فرموده ای که مسلم شد.



آنجا که مرقد پاکان بود
چون شد که مقتل عالم شد
تصویر «روضه رضوان» بود
تمثیل چاه جهنم شد؟

کو خیل زایر مشتاقش؟

کو «دلگشایی» آفاقش؟

«الحان گرم خدا جویان»

چون شد که ناله ماتم شد!

بسیار خانه فرود آمد

بر فرق کودک و مرد وزن

نشمرده اند نگوید کس

از بی شمار چه ها کم شد.

باشد که حاکم ظالم را

آوار مرگ به سر ریزد:

اسماعیل خویی

بار این نخل عبث آه و فغان باشد و بس!

هر چه هر جاست، سرانجام، عیان باشد و بس؛

و آنچنانی که تو بینی ش، چنان باشد و بس.

بود پوشیده زمانی همه هر چ است عیان؛

هر چه پوشیده، سرانجام، عیان باشد و بس.

جای شادی ست که پایا نبود بودن ما:

کز درون گنده شود آنچه همان باشد و بس.

«ما خدایی که نبینیم پرستش نکنیم»:

یعنی - ای دوست! - خدا عین جهان باشد و بس.

نیست چیزی به گهر آنسوی اندیشیدن:

آنچه بیرون ز گمان است گمان باشد و بس.

«می شود» نیز روندی ست ز «شد، شد، شد، شد»:

«جاودان» صورت موهوم زمان باشد و بس.

حال اگر دیر بیاید به ملال انجامد:

دوزخ است آنچه در آن هر چه همان باشد و بس.

این دژ اندیشه نپرور که چرا می میری:

بار این نخل عبث آه و فغان باشد و بس.

شاعرا! نان چه کنی، از تو چه دندان شکنند؟!

شادمان زی، غم تو گر غم نان باشد و بس.

آمد - ای شیخ! - خدا بهر تو سرمایه ی کار:

وای بر دین! که برای تو دکان باشد و بس.

۲۴ مرداد ۱۳۸۸

«بیدرکجای لندن»



محمدرضا سهرابی نژاد

خیال !

تکیه داده به پشتی ی ترکمنی
نگار سپیدروی و سیه چشم، آرمنی
در چای خانه ی سنتی
«سی و سه پل»

پُک می زند به قلیان و
فوت می کند

به چشم های هیز.

«ناصرالدین شاه»

- این بار -

هوای ارمنستان
کرده است!

یداله رویایی

شبانگاہی

در آسمان خسته،
درختان خسته تر
خاموش مانده

جلوه ی تاریک خویش را

اندیشه می کنند:

شاید نسیم نوری؟

— شاید!

— ای اشتیاق گفتن!

با این زمین گیج پیامی نمی رود

اینجا دهان کیست

که می سوزد از کلام؟

حرفی اگر نگفته هنوز است،

ای مژده ی شنیدن!

گوش کدام خسته تهی مانده

از پیام؟

قلب کدام خام؟

از دور دست، باد تهیدست،

بیدار کرده با وزشی دردمند،

هذیان شاخه ها را:

شاید غریب دوری؟

— شاید!

فرشته شعله ور

من و تو

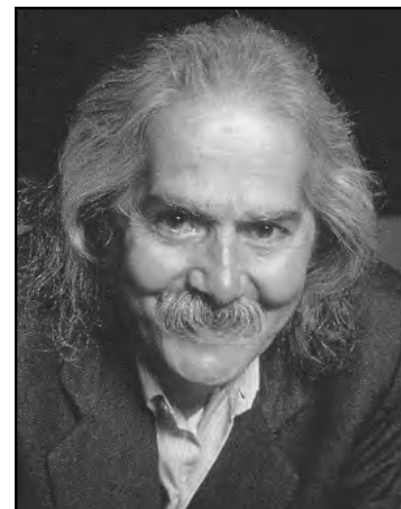
من بلندترین شاخه
تو تنها پرنده آشیانه ساز آن

من آن جاده گمشده

تو تنها رهگذر یابنده آن

من سخت ترین شیشه

تو تنها سنگ شکننده آن



مهدی اخوان ثالث

شب دیوانه

غمگین

نه چراغ چشم گرگی پیر؛

نه نفس های غریب کاروانی،

خسته و گمراه؛

مانده دشت بیکران خلوت و خاموش؛

زیر بارانی که ساعت ها می بارد؛

در شب دیوانه غمگین؛

که چو دشت او هم دل افسرده ای دارد.

در شب دیوانه غمگین؛

مانده دشت بیکران در زیر باران،

آه، ساعت هاست؛

همچنان می بارد این ابر سیاه

ساکت دلگیر؛

نه صدای پای اسب رهزنی تنها؛

نه صفیر باد ولگردی؛

نه چراغ چشم گرگی پیر.



داود رمزی

مرا ببر به بستر

مرا ببین که راهبان نور،

به مذبج فرشتگان،

به همره زنان باردار عشق،

به عیادتیم نشسته اند!

تویی ضریح من،

به دشت خون!

خدا نشسته است.

ز پیری اش، دل زمان،

شکسته است!

پیاده شوز اسب پُر غرور خویش.

که تا رها شوی،

ز قیل و قال ابلهان!

تشنه ام.

فسرده ام ز عقل خسته ام!

ببر مرا به بستر،

که تا شوم گلی،

به باغ پیکرت.

منم کلید سرخ عشق،

که تا گشایم آن،

دریچه ی بهشتی ات!

بیا که گرم تر از شراب لذتم.

بیا که تا بشویمت،

در زلال چشمه سار خویش.

که تا ببوسمت.

به سینه ام نشانمت.

ز درد و غم رهانمت.

بیا که غصه های تو،

بهانه ای برای گریه کردن است!



ایرج فاطمی - لس آنجلس

هنگامی که در کشوری حکومت مرکزی برآمده از اراده مردم و متکی به یک قانون اساسی پیشرفته نباشد و تک فکری ایدئولوژیک در کشور حاکم باشد، آن هم یک ایدئولوژی از نوع عقب افتاده مذهبی شیعه به روایت چند آخوند ورشکسته به تقصیر، هنگامی که در کشوری، فساد در ابعاد گوناگونش جریان داشته باشد، هنگامی که تقسیم فقر بسیاری از قشرهای اجتماعی را فرا گرفته و از توزیع عادلانه ثروت خبری نیست و همه تحمیل های جوراجور را می خواهند زورچپان مردم کنند و در تمامی مدت ۳۳ ساله روز به روز مردم انواع رنج ها و دردها را با همه وجودشان احساس کرده اند، هنگامی که در کشوری آن چنان فضای مناسب برای چپاولگران بین المللی فراهم شده است تا هرچه بخواهند ببرند و تا نابودی ذخیره های زیرزمینی نیز پیش بروند. هنگامی که در کشوری حکومتگران آن، اساس ماندگاری خود را بر «تروریسم» و توسعه آن و کمک به تروریسم بین المللی (اکثراً در غالب سازمان های تروریستی اسلامی) استوار کرده اند و از هیچ کوششی برای پیوند با دیگر سازمان های تروریستی که آبشخور دیگری ندارند، فروگذار نمی کنند.

هنگامیکه کشوری خود به تولید و توزیع انواع مواد مخدر در داخل دست می زند و سپس در خارج از کشور و در سطح بین المللی نیز فعال است واز همه ی ابزارهای دیپلماتیک برای این منظور استفاده می کند، و خود را با مافیای مواد مخدر جهانی پیوند می زند ...

کشوری بر اساس یک ایدئولوژی اسلامی من درآوردی، سرکوب، سانسور، خفقان، زندان و شکنجه های هول انگیز اعدام ها بی وقفه و همه روزه، جزو سیاست جدایی ناپذیر حکومت آن می شود.

و هنگامی که مطامع چند دولت قدرتمند خارجی بر فراز همه ی این بلاهای کشنده پرواز



کژراهه های دوبه فنا...

برای روشن شدن مسئله، اینهایی که می گویند فلان استان ایران باید فدرال!! باشد و چه و چه یک چیز است (نگاهی به جغرافیای فرضاً کردستان، که چنین نغمه هایی از آن به گوش می رسد) یک چیز دیگر.

بارها این سؤال را از مسئولان حزب دموکرات کردستان ایران و کومله و پژاک کرده ام که این کردستان شما حدود جغرافیایی اش کجاست؟! اما هیچ گاه پاسخ مناسبی نشنیده ام چرا که آنها خودشان هم این مهم را نمی دانند. چرا که مثلاً کرمانشاهی ها یا اهالی کامیاران و قصر شیرین به هیچ وجه خودشان را

در این میان کشورهایی هستند که می خواهند از آب گل آلودی (که باعث و بانی آن هم کسانی نبوده اند جز عوامل خودشان) که با حاکمیت این مزدوران، فقر، فساد مالی، بی عدالتی های اجتماعی، اختناق، تباهی و بی فردایی جوانان به مردم ایران تحمیل شده است، ماهی بگیرند.

از سویی دیگر تخم جدایی سازی را هم، می کارند، اما گروه ها و سازمان هایی که مدعیان جدایی طلبی هستند خود در دایره های تنگ جغرافیایی و در بخش کج راه های ایدئولوژی گیر کرده اند.

می کنند. آیا این حکومت و این رژیم محکوم به از میان رفتن نیست!!؟

فاجعه آنجایی اوج می گیرد و تأسف بار می شود که شاهدیم ملتی رو به انهدام می رود. آیا با وجود همه آن چه گفتیم آیا شما در این صورت، انهدام یک کشور متأسفانه یک ملت بزرگ را در چشم انداز نمی بینید!!؟

متأسفانه برحسب سوابق تاریخی هرزمان ایران ما زیر سیطره چنین حکومتی و در چنین وضعیتی قرار گرفته است بخش هایی از این سرزمین را از آن جدا کرده اند و هرگز نیز بازگشتی در کار نبوده است.

هر دردی با داروهای داروخانه ما قابل درمان است

RX MARKET PHARMACY
COMPOUNDING SPECIALIST

دکتر آرمین طاهریان

ما با ۱۵ سال سابقه در خدمت شما هستیم

۲۰ دلار تخفیف:

برای انتقال نسخه ها به داروخانه مارکت فارمسی

تحويل دستگاه اندازه گیری قند خون بطور رایگان

ما برای آرایش بیشتر شما داروهای سریا و بطور رایگان دلیور می کنیم

قابل توجه	پذیرش	عرضه کننده
✓ ایرانیان مقیم شمال ولی	✓ مدیکل	✓ ویلچر ✓ واکر
✓ اعضای خانه سالمندان	✓ مدیکر	✓ کفش های طبی

محل جدید:

داروخانه مارکت فارمسی

9250 Reseda Blvd., Northridge

818.700.4510 داخل شاپینگ ستر 818.701.7777

شرق آسیا نمونه روشنی است و فضای ایالات آمریکا خود حکایت دیگری است. از کوچک شدن کشوری آن هم ایران تنها کسانی سود می برند که لقمه های کوچک را می خواهند در دهان خود فرو ببرند، لقمه ایران یکپارچه راه گلوئی آنها را خواهد بست راه نفس شان را بند می آورد، آن وقت، در چنین شرایطی بخشی از هم میهنان ما آهنگی را می نوازند که که تنها و تنها قدرت هایی را که نقشه های شومی برای ایران دارند، می رقصاند. ایران در حساس ترین وضعیت خود قرار دارد و عبور در مسیر گزراهه های سیاسی ما را به چاه فنا نزدیک و نزدیک تر می کند، در این تاریکی ها باید با چراغ راه رفت و باید برای ایران و بودن ایران با هر توانی در میدان مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی بود.

کثیری کتاب رساله به نظم و نثر به زبان فارسی (در خانه های مردم و چندین برابر آن در کتابخانه سایر کشورهای جهان، وجود دارد) پس با این حرف های تهی از هر منطقی آب به آسیاب دشمن نریزند. همه این هموطنان کرد و از آذربایجان و خوزستان و سیستانی با زبان و فرهنگ و لهجه بومی شاخه ای از فرهنگ پارسی است که گل های گلخانه ایران را رنگین تر می کند و با این حرف ها نه کسی فریب می خورد و نه کسانی می توانند دایره ی فرهنگ زبان فارسی را کوچک کنند.

این حرف های شونیسم فارسی و اقلیت در عصر به هم پیوستگی مناطق مختلف جهان به هم دیگر، جز از مغزهای تهی نمی جوشد، در عصری که اروپا با کشورهای که برخوردار از زبان های گوناگون و اقتصادی و پویا خود را در غالب اتحادیه اروپا بزرگ تر می خواهند، اتحادیه

شهری شده اند و کسب و کار می کنند: در میان آنها از آموزگار می بینند تا دکتر و استاد دانشگاه و روزنامه نویس و غیره... عده دیگری نیز آنچنان چند نسل است که دیگر به مردم مناطق ایران پیوند خورده اند که نمی توان تشخیص داد که عرب های ایرانی تبار کدامند (و دیگری که خود را عرب می خوانند، کدام؟) آنها از خانواده های یکدیگر زن گرفته اند و شوهر کرده اند و در هم جوشیده اند علاوه بر این بر اساس آمارهای اخیر، خوزستان جمعیتی برابر با پنج میلیون و ششصد هزار نفر که از این تعداد یک میلیون و دویست هزار نفر آن از عرب های ایرانی تبار و از قبایل مختلف اند بقیه مردم از سال های دور و بسیار دور به این خطه آمده اند از بویر احمد و قشقایی ها گرفته تا شیرازی ها و اصفهانی ها و لاری ها و اهالی لارستان و کرمان و خلاصه از اقصی نقاط ایران. تازه بعد از همه ی این حرف ها آن عده از عرب های ایرانی تبار مدعی «خود مختاری» - چون جمعی از کردهایی با همین ادعاها، با یک مشکل بزرگ روبرو هستند که نمی دانند حدود جغرافیایی آن ها از کجا تا به کجاست؟ آیا مسجد سلیمان، دزفول، اهواز، بهبهان، شوش و دیگر شهرهای استان خوزستان جزء حریم مناطقی است که می خواهند به آن خود مختاری! ببخشند؟! مشکل بتوان پاسخی برای این مسئله یافت.

این مسئله را می توان به دیگر نقاط ایران نیز - که چنین مدعیانی دارد تعمیم داد: از سیستان و بلوچستان گرفته تا حتی خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و استان های مرکزی و شیراز و اصفهان و کرمان و ... ایران یک ملک مشترک همه ی ایرانیان است. سرسره بازی روی «عرصه جدایی طلبی» در حقیقت چون دویدن روی دریاچه یخ است که هر آن امکان دارد یخ ها بشکنند و یا آب شوند و فاجعه ای شکل بگیرد.

مسئله دیگری که بسیار مهم است و با نادانی یا به عمد از سوی برخی از محافل «خود مختاری طلب» شنیده می شود - و یا در بوق های خود می دمند - این است که از «شونیسم» فارسی سخن می گویند، به راستی این «فارسی» که این ها می گویند چه کسانی هستند؟! آیا آنها از اهالی استان فارس سخن می گویند و یا این که منظورشان همه ی مناطقی است که به فارسی سخن می گویند و می نویسند، اگر این دومی منظورشان باشد که این جماعت معدود، پهنه ای به وسعت ایران، افغانستان، تاجیکستان و بخش هایی از ازبکستان را هم زیر تاریخ های خود گرفته اند؟! این «شونیسم» نیست، این یک زبان زنده ی در جهان امروز است که تنها کافی است سری به کتابخانه ها بزنند و ببینند که چه تعداد



جدایی طلبی یا فدرال گرایی سرسره بازی روی دریاچه یخ؟!؟

با کردهای مهاباد و سقز و بانه یکی نمی دانند و حتی از نظر زبانی هم متفاوت هستند، تازه در خود سندنجد هم تمایلات گوناگونی جریان دارد که به این سادگی ها تن به جدایی نخواهند داد.

از آنجا به خوزستان نگاه می کنیم سرزمینی که عرب های ایرانی آن مناطق تشکیل شده از چند قبیله و مردمی دیگر، که این قبایل در آبادان در منطقه بهمن شیر و در خرمشهر و حوالی اهواز اقامت دارند و اکثراً هم کارشان باغداری خرما و پرورش گاو میش و فرآورده های شیری و لبنی است بخش های بسیاری از آنان جذب جامعه

سعید نقیبزاده نائینی سوئیس

می‌گویند «دموکراسی» معایب فراوانی دارد ولی با این حال «بهترین نوع حکومت» است. در نوشته قبلی عرض شد که حکومت‌های دموکراسی واقعی جهان در نحوه عمل با هم «تفاوت‌هایی» دارند و این تفاوت‌ها بیشتر از فرهنگ ناشی می‌شود.

دموکراسی‌ها «معایبی» نیز دارند که بسیاری از این نواقص را می‌توان در حکومتی که پای به دموکراسی می‌گذارد - چون ما که طالب آن هستیم - با یک قانون اساسی مطلوب و تهیه شده به وسیله کارشناسان، برطرف کرد.

گفته‌ای است که بعضی آن را به حساب «یک اصل» به حساب می‌آورند و آن اینکه: نباید «انتقاد» کرد مگر آن که «سازنده» باشد. اما به نظر می‌رسد که می‌توان و باید انتقاد کرد بدون آنکه بتوان راه حلی ارائه داد، زیرا «راه حل» را باید کارشناسان و خبرگان پیدا کنند.

ما می‌توانیم اتومبیلی را سوار شویم و بگوئیم ترمز آن خوب کار نمی‌کند و موتور شتاب لازم را ندارد ولی نمی‌توانیم بگوئیم چگونه می‌توان مشکل آن را حل کرد بلکه یک «مکانیک» ماهر قادر است عیب را برطرف کند.

در این نوشته سه نمونه دموکراسی در نظر گرفته شده که با هم تفاوت‌هایی دارد و در عین حال به معایبی پرداخته می‌شود، بدون آنکه بتوان راه حلی عملی ارائه کرد.

این سه کشور آمریکا، فرانسه و سوئیس هستند که هر سه دموکراسی و هر سه بر پایه احزاب قرار دارند و در عین حال مهمترین خصیصه یک دموکراسی را که لائیک بودن است، دارا هستند.

در آمریکا همواره دو «حزب جمهوریخواه و دموکرات» هستند که قدرت را در دست دارند و هر چندگاه با توجه به عملکرد و رضایت و نارضایتی مردم آنرا دست به دست می‌کنند. این دو حزب در انتخابات ریاست جمهوری، سنا و نمایندگان کانیدیدا انتخاب می‌نمایند و مردم هستند که به آنها رأی داده و آنها را انتخاب می‌کنند.

در انتخابات آمریکا مهمترین مسئله «منبع مالی» کانیدیدا است. هرکدام از احزاب آزادانه می‌توانند از گروه‌ها و سازمانها و مؤسسات و شرکتها و اشخاص حقیقی کمک مالی دریافت کنند و آنرا در تبلیغات خود به کار ببرند.

با «پول و تبلیغ» می‌توان نظر مردم را خرید. اگر کسی بخواهد به صورت «منفرد» کانیدیدا شود هرگز نمی‌تواند به مقابله این دو حزب برود

هرچند اگر واقعا شایسته تر از دو کانیدیدای دیگر باشد و اگر به فرض محال انتخاب شود به «سد سنا و مجلس نمایندگان» برخورد می‌کند که از دو حزب جمهوریخواه و دموکرات تشکیل شده است.

طبیعی است کسانی که در انتخابات ریاست جمهوری و یا غیره «سرمایه گذاری» می‌کنند، انتظار بازگشت سرمایه خود را دارند.

ما در دنیائی که زندگی می‌کنیم و همواره به وسیله وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو و

در راه این انتخاب «سرمایه گذاری» کرده بودند به منافعی که انتظار داشتند رسیدند. تبلیغات توانست «باراک اوباما» را در کشوری که هنوز زنده اند کسانی که رفتارهای نژادپرستانه را به خاطر دارند - بر رقیبی که اوهم برای «بردن» انتخاب نشده بود - به پیروزی برساند.

بنابراین درست است که مردم حق انتخاب دارند و با کمال آزادی به پای صندوق می‌روند و به کانیدیدائی که علاقه دارند رأی می‌دهند و آرا

رادیو، در پوستریهای خیابانی و... دیده اید و ناخودآگاه آن را برمی‌دارید. «اکثریت رأی دهندگان» به قدرت رأی که دارند توجه نمی‌کنند زیرا زیر نفوذ تبلیغات رأی داده اند. بهمین جهت است که رئیس جمهوری که با ۵۳ درصد آرا انتخاب شده است در کوتاه مدتی در نظرخواهی‌ها افت می‌کند زیرا تبلیغات در مقابل واقعیت اثر خود را از دست می‌دهد.

یا رئیس جمهوری که برای بار دوم کانیدیدا است در سال آخر دست به اقدامات عامه پسند و



پول و تبلیغ، یک انتخابات آزادانه!

تبلیغاتی می‌زند و از اقداماتی که حتی می‌تواند به نفع مملکت باشد ولی «رأی دهنده پسند» نیست پرهیز می‌کند. این استفاده افسار گسیخته از «پول و سرمایه» در انتخابات آمریکا به نظر من از نقاط ضعف این دموکراسی بزرگ است. با همه این احوال دموکراسی با همه معایبی که می‌تواند داشته باشد بهترین نوع حکومت است.

آنها به دقت و صحت شماره می‌شود و برنده اعلام می‌گردد اما نمی‌توان اثر «پول و تبلیغ» را در این انتخاب آزادانه از نظر دور داشت. شما برای خرید کالائی مثلاً «مایع ظرفشویی» به سوپرمارکت می‌روید و نمی‌دانید چه مارکی را بخرید. به قفسه نگاه می‌کنید و بدون آنکه متوجه باشید مایعی را انتخاب می‌کنید. این همان مایعی است که مرتب در تلویزیون، در

تلویزیون و اخیراً اینترنت زیر بمباران تبلیغات هستیم، «پول و سرمایه» می‌تواند راه فکری و در نهایت «حق انتخاب» ما را به راهی که «تعیین شده» بکشاند.

سرمایه و تبلیغ می‌تواند در آمریکا مرد گمنامی مانند «جیمی کارتر» را - که تجربه چندانی خصوصاً در امور بین المللی ندارد - به ریاست جمهوری برساند. تردیدی نیست که کسانی که



دکتر سام ابراهیمی

دارای دو بُورد فوق تخصصی در جراحی‌های
قلب و عروق و مشکلات واریس و ورم پا

سی دقیقه ملاقات با دکتر سام ابراهیمی می‌تواند
سی سال درد پای شما را کاهش دهد

اگر دچار مشکلاتی نظیر:

- گرفتاری عضلات پا
- درد پا
- عفونت پا
- ورم پا
- خارش پا
- بی‌قراری پا

دکتر سام ابراهیمی

با استفاده از تکنولوژی جدید
لیزر و اشعه رادیو فرکانسی
در کمتر از سی دقیقه پای
شما را به آرامش می‌رساند

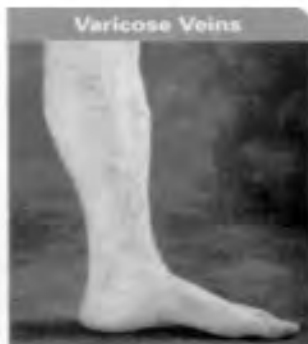


مشکلات واریس و ورم پا مربوط به سلامتی
است و بیمه‌های مدیکال و مدیکر موظف
به پرداخت هزینه درمان خواهند بود

818-900-2700

**16030 Ventura
Blvd., # 605
Encino CA
91436**

Clinical Classifications





قداست پادشاهی با «فره ایزدی» و خلیفه خدا با مأموریت الهی؟!؟

● هر کس توسط متفکرین یا سیاست نامه نویسان به عنوان سلطان شناخته می شد، قدرتش هیچ گونه حد و مرزی نداشت!

سیاست نامه نویسان، در زمینه اخلاق توصیه می کردند و عدالت را برای شاه آرزو داشتند!

تاریخ فرزندان گمشده ی فرهنگی ایران (۷)



عکس از: قاسم بیگزاده

ناصر شاهین پر

به دنبال مطالب هفته ی پیش، اشاره به این نکته لازم است که «قداست پادشاه» که در گذشته به صورت «فره ایزدی»، از آن یاد می شد، در جامعه ی اسلامی به عنوان «خلیفه خدا بر روی زمین»، و هم چنین با الهام از قصص و روایات توراتی «سلطان به عنوان شبان و مردم رمه» نامیده می شدند. قداست پادشاه تغییری نکرد. جز این که رنگ و لعاب اسلامی یافت. خلیفه، جانشین پیامبر محسوب می شد و پادشاهان و امرا توسط جانشین پیامبر با حفظ مقام قدسی به کار خود ادامه می دادند.

دانشمندان ایرانی دوره اسلامی مانند «امام فخر رازی، ابونصر فارابی، خواجه نظام الملک»

و بسیاری دیگر از سیاست نامه نویسان ایرانی، بدون ایجاد رابطه ای دوسویه — یعنی رابطه ای بین شاه و مردم و هم چنین مردم با شاه — از پادشاه یک مقام فرا انسانی و قدسی ساختند که خود پیداست چنین تعریفی از پادشاه که نسبت به جامعه و مردم، مسئولیت هایش نه از سوی مردم که از سوی خداوند تعیین شده است، به هیچ روی نمی تواند موضوعی در زمینه ی سیاسی قلمداد شود.

اگر تمامی کتاب هایی که در زمینه ی سیاست نامه یا اندرزنامه نوشته شده مانند: سیاست الملک، احکام سلطانی، نصیحة الملوک، مرزبان نامه، قابوس نامه (مهم ترین آنها سیاست نامه ی خواجه ی بزرگ و یای «کیمیای سعادت» امام محمد غزالی و سایر نوشته های غزالی) مورد بررسی و بازخوانی دقیق قرار گیرد، به خوبی معلوم می شود که «سیاست» به معنا و مفهوم امروزی در نظر نبوده است. حداکثر در زمینه ی اخلاق بوده

که نویسندگان عدالت را برای شاه آرزو می کردند نه شرط پادشاهی مطالعه ی سیاست نامه ها و یا اندرزنامه های ایرانی پس از اسلام از دو منظر جالب توجه است. اول تعریف پادشاه: پادشاه چه کسی است و چه می کند؟ نه آن که، چه باید بکند! امام محمد غزالی گفته است:

«بدان که مثل پادشاه هم چون مثل کدخدای خانه است و جهان خانه ی او و خلق هم چون عیال او باید که شفقت و رحمت او به همه برسد».

ما می دانیم که مردم ایران عصر هخامنشی به کورش بزرگ، «لقب پدر» داده بودند. و در دوره ی اسلامی نیز سلطان به مانند پدر تلقی می شد که شفقت و رحمت اش به همه خواهد رسید.

(موضوع). مردم به صورت یک گله ی رمه هستند که در این گله بعضی قوچ های شاخ دار وجود دارد که با شاخ خود میش ها و سایر حیوانات بی شاخ را آزار می دهند. نقش پادشاه این است که از زورگویی قوچ های شاخدار جلوگیری کند. بدون شک نباید زمینه ی اجتماعی و شرایط خاص ادوار بعد از غلبه ی اسلام را از یاد ببریم که دسته جات و گروه های متنوعی وجود داشتند که با شبیخون زدن به مردم، دست به قتل و غارت می زدند و اکثر این گروه ها به نام دین — چنین می کردند مانند «خوارج» یا «مطوعه» که اعتقاد داشتند باید سهم خود را از بیت المال دریافت کنند. به علاوه مهاجران عرب به سرزمین ایران، جز غارت راه دیگری نمی دانستند بنابراین شرایط بود که امام محمد غزالی در کتاب معروف خود «احیاء العلوم دین» می نویسد: یک روز ظلم و ستم مردم بدتر از یک سال ظلم سلطان است.

اشاره به گفته های نویسندگان سیاست نامه ها و اندرزنامه ها به صدها صفحه نیاز خواهد داشت. حرف این است که وجود سلطان مستبد در مقابل هرج و مرج و قتل و غارت گروه های مختلف قابل توجیه بوده شرایط اجتماعی ایران در دوران پس از ساسانیان چنین بود که برای هر منطقه ای از ایران یک حاکم عرب از سوی خلیفه برگزیده می شد. این حاکم عرب می بایست با زور و شمشیر از حکومت خود در مقابل مدعیان حکومت دفاع کند. و اگر کس دیگری با زور بیشتر می توانست حاکمی را در منطقه ای شکست دهد، حکومت آن منطقه را به دست می آورد و سپس با فتح نامه ای که برای خلیفه می فرستاد، و خلعتی که خلیفه برای او ارسال می کرد، حکومتش جنبه شرعی می یافت و قابل توجیه بود. بنابراین زور در تمامی موارد عامل اصلی حکومت و باسلطنت شخص می شد. و بلافاصله همین شخص می شد کارگذار خلیفه و همان مقام قدسی را نیز تصاحب می کرد. از این روی بوده که شاعر ایرانی گفته بود:

به دو چیز گیرند مر مملکت را / یکی پرنیانی، یکی زعفرانی /

در چنین حالتی «سیاست نامه نویسان» و حتا امام محمد غزالی اظهار نظر می کردند که اگر کسی با حشمت شمشیر ملک را گرفت، بر مردم است که از او اطاعت کنند.

تعریف دوم و یا منظر دوم در تعرف پادشاه قداست اوست و به دلیل قداست پادشاه، او یک فرد غیرمسئول شناخته می شده است. «غیرمسئول» به این معنی که از گناه مبرا است. اگر مردم دست به عملی بزنند که گناه محسوب می شود، مانند: شراب خواری، زنا و یاکشتن بدون دلیل فرد یا گروهی، اما در چنین مواردی، پادشاه، متهم به ارتکاب جرم نمی شد. مبرا بودن شاه از گناه، برای مردم امری قابل توجیه و قابل قبول بود.

در عصر طلایی فرهنگ ایران که آرمان پادشاهی نوع ایرانشهری مطرح نظر سیاست نامه نویسان بود، هنوز پادشاه «شرط فره ایزدی» را با خود همراه داشت به این معنی که ایزدان و یا خداوند، در صورت ظلم و یا هرگونه خلاف رأی ایزدان رفتار کردن «فره»، را از او سلب می کردند. به این معنی که اندک شرایطی برای اقتداری مرز پادشاه، حداقل از سوی ایزدان تعیین شده بود. با افول عصر طلایی فرهنگ ایران و روی کار آمدن «غلامان ترک»، این شرط هم از میان برخاست.

در مفهوم سیاست نامه نویسی به ناچار یک تغییر بنیانی به وجود آمد:



این باور در مردم ایران به وجود نیامد که قدرت از جانب مردم برای آنها تأمین شده. از همین روی پادشاهانی که ادعای تقدس داشتند، آن چنان در فساد غرق شدند که یکی از آنان به سفلیس هم مبتلا شد. برای این که بگویم برای پادشاه مستبد هیچ گونه مرزی وجود نداشته است ناچارم یکی از تصمیمات شاه عباس را بازنویسی کنم.

شاه عباس به نوشیدن عرق علاقه شدیدی داشت. سفرنامه های اروپاییان سرشار از ذکر خاطرات عرق خوری با شاه عباس است. اما وی به دلیل زیاده روی در عرق خوری، به زخم معده مبتلا می شود. پزشک معالج اش می گوید: نوشیدن عرق همان و مردن نیز همان! شاه عباس ترک مشروب می کند، اما دستور می دهد که مردم هم دیگر عرق نخورند. ضامن اجرای این دستور هم این

وجود یک سلطان مستبد در مقابل هرج و مرج و غارت گروه های مختلف مردم قابل توجیه بود!

است که قزلباش ها اگر مستی را دیدند، بلافاصله قیر مذاب و یا سرب داغ در حلق اش بریزند. و اگر کسی مشروب فروخت، شکمش را پاره کنند. بیش تر از شش ماه مردم اصفهان شاهد این صحنه ها بودند که مستی را با یک قیف بزرگ، سرب مذاب در گلویش می ریزند و یا شکم پاره ی یک پیاله فروش و پخش شدن روده هایش در خیابان.

چندی بعد شاه عباس حالش بهتر می شود و توبه اش را می شکند. دوباره عرق خوری را از سر می گیرد و دستور می دهد که: مردم در عرق خوری آزادند! در هر حال، در کل جامعه کسی نبوده که سبب تعدیل این عملیات شود. چرا که پادشاه دارای مقام قداست، سایه خداوند بر روی زمین است و می تواند هر دستوری را صادر کند.

در مقاله ی بعدی راجع به چگونگی تبدیل زور به قدرت و در نتیجه به وجود آمدن قانون خواهیم نوشت و نتیجه ی نهایی را به دست خواهیم داد.

رسانده، در مقابل مردم و یا یک منشاء قابل توجیه هیچ گونه تعهدی ندارد. اما چنین آدمی توسط متفکرین و یا سیاست نامه نویسان، سلطان برحق شناخته می شد و حیطه ی قدرت آنها هیچ گونه مرزی نداشت. به فرمان «نرون»، شهر رم آتش زده می شد و به فرمان نادر مردم دهلی قتل عام می شدند. این نوع استبداد فقط متعلق به آسیا بود. در اروپا به علت قدرت فتودال ها که در حقیقت توان مالی پادشاه را تأمین می کردند، استبداد اروپایی کم رنگ تر از نوع استبداد آسیایی بود.

شاه اسماعیل صفوی با کشتار چند صد هزار ی مردم به سراسر ایران تسلط می یابد. پشوانه ی اصلی او یک قدرت شرعی است و کسانی که به «تقدس» این خاندان اعتقاد دارند و او را «صوفی بزرگ» می شناسند، در راه اهداف او می جنگند و این خاندان صد در صد مقدس با پشتیبانی تشیع اسلامی، سلطنت ایران را در تصرف خود در می آورند. با آن که اینان از نظر شرعی طرفدارانی داشتند اما هنوز

یک سلطان مستبد، بهتر از هرج و مرج توسط مردم است. و حتا اگر در گذشته اندک شرایطی که می توانست توجیه کننده ی وجود سلطان در رأس قدرت باشد مانند حذف و نسب پادشاهی، و اصل این که هر کس به زور شمشیر ملک را تصرف کرد. سلطان است و واجب العطاعه. به همین شکل «طغرل» وقتی نیشابور را فتح کرد، بزرگ ترین «مفتی شهر» به دیدار او می رود و سلطنت او را تأیید می کند. در حقیقت قدرت، جای خود را به زور می دهد. قدرت یعنی این که کسی از طرف یک منشاء و قدرت مانند خلیفه و یا با آراء مردم به رأس حکومت برسد.

کسی که «منشور» خلیفه را داشت به هر حال صاحب قدرت بود. در قرن های بعدی کسی که توسط مردم برگزیده می شد. صاحب قدرت بود.

اما زور از چنین تعریفی خارج است. هر کس با کشتار می توانست شهری یا منطقه ای را به تصرف خود در آورد، امیر یا سلطان می شد. حال کسی که با زور شمشیر خود را به حکومت



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

پاراللیسم Parallelism

فرضیه پاراللیسم نام قسمتی از فلسفه افلاطون است تحت عنوان طبقات اجتماعی یا ارواح سه گانه که در کتاب جمهوری وی آمده است. او اجتماع را بر اساس انجام حاجات سه گانه در جامعه (برآوردن حاجات فیزیکی انسان، حفظ جامعه و حکومت بر کشور) تقسیم می کند، و میان استعدادها و لیاقت های دماغی افراد با طبقات اجتماعی یک نوع توازن قائل می گردد.

پارتیزان Partisan

این اصطلاح در اصل به روس هایی گفته می شد که در خلال حمله ناپلئون امپراتور فرانسه به روسیه به خطوط تدارکاتی فرانسویان حمله می بردند (۱۸۱۲ میلادی). امروزه این اصطلاح به گروه های مسلحی گفته می شود که در پشت خطوط دشمن دست به عملیات خرابکاری زده و واحدهای مقاومت را به وجود می آورند.

در طول جنگ دوم جهانی اصطلاح

پارتیزان به چند دسته از گروه های چپ گفته می شد که بنا به دستور استالین دست به انجام عملیاتی در سرزمین های تحت اشغال آلمان زدند (۴۲ - ۱۹۴۱). در همان زمان پارتیزان های کمونیست در آلبانی، اسلواک و یونان نیز گرد هم آمدند. در یوگسلاوی پارتیزان های کمونیست به فرماندهی مارشال تیتو در ژوئیه ۱۹۴۱ تشکیل شدند و بدین ترتیب از چتینیک ها متمایز گردیدند. پارتیزان های کمونیست یوگسلاو به نحو مؤثری با ارتش سرخ در سرزمین های تحت اشغال آلمان نازی به همکاری و معاضدت پرداختند.

دتانت / تنش زدایی Détente

یک اصطلاح سیاسی برای اشاره به وضعیت کاهش فشار یا تشنج در روابط بین دو یا چند کشور است. دوره ی دتانت امکان دارد که در اثر انعقاد یک پیمان رسمی و یا در اثر تحولات استراتژی ملی در عرض چندین سال به وجود آید. برای نمونه، پیمان لوکارنو (۱۹۲۵) یک دوره ی نسبی ثبات را در اروپا به وجود آورد. در دهه ی ۱۹۶۰، یک دوره دتانت در روابط آمریکا و شوروی ایجاد شد که بر اساس «همزیستی مسالمت آمیز» بود و با آگاهی به این حقیقت که یک جنگ تمام عیار می تواند در نهایت منجر به نابودی هر دو

دیکتاتوری پرولتاریا Dictatorship of Proletariat

در قاموس مارکسیسم «دیکتاتوری پرولتاریا، دولت خاص جوامعی است که در آن پرولتاریا قدرت سیاسی را به دست آورده و در راه سوسیالیسم و کمونیسم گام بردارد.»

به نظر مارکس، بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اول به دومی است. مطابق با این دوران، یک دوران «گذار سیاسی» نیز وجود دارد و دولت به این دوران چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا.

به نظر مارکسیست ها، دیکتاتوری پرولتاریا به دست پرولتاریا و به کمک یک جنگ انقلابی استقرار می شود. به عقیده ی آنها از نظر تاریخی، کمون پاریس نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا است.

راسیسم / نژادپرستی Racism

راسیسم (نژادپرستی) از کلمه ی راس (Race) به معنای نژاد مشتق است. نژادپرستی یک نظریه ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژادهای مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قایل است. نمونه

های بارز راسیسم، اعمال سیاست های ضد انسانی آمریکا علیه سرخ پوستان و سیاه پوستان در قرون و سال های گذشته این کشور است که علی رغم اعلامیه جهانی حقوق بشر همچنان ادامه داشت. سیاهپوستان رودزیا و آفریقای جنوبی نیز بارها قربانی سیاست های غیر انسانی انگلستان شدند.

آدولف هیتلر پیشوای آلمان نیز در زیر نقاب نژاد برتر، میلیون ها نفر از جمله یهودیان را به کشتارگاه های دسته جمعی فرستاد.

تولید ناخالص ملی Gross National Product

اصطلاح «تولید ناخالص ملی» که در بررسی وضع اقتصادی کشورها زیاد به کار برده می شود به ارزش مجموعه تولیدات صنعتی و کشاورزی و خدمات در هر کشور اطلاق می شود. در محاسبه تولید ناخالص ملی هر کشور ارزش نهایی کالاها در نظر گرفته می شود.

به طور مثال لوازم و قطعات اتومبیل که در کارخانه های مختلف تولید می شود به حساب نمی آید و مجموع آنها را در ارزش اتومبیل هایی که به بازار می آید محاسبه می کند. تولید ناخالص سرانه، که عنوان «درآمد سرانه» هم در مورد آن به کار می رود از تقسیم تولید ناخالص ملی به جمعیت هر کشور به دست می آید، که البته نمایانگر درآمد واقعی افراد جامعه نیست، زیرا ثروت و تولیدات هر جامعه به طور مساوی بین افراد تقسیم نمی شود.

نکته مهم دیگری که در محاسبه تولید ناخالص ملی باید مورد توجه قرار بگیرد این است که ارزش تولیدات هر کشور را معمولاً به نرخ روز محاسبه می کنند که تورم را نیز در بر می گیرد و برای پی بردن به رقم واقعی افزایش تولید ناخالص ملی هر کشور باید ارزش کالاها در مبدأ محاسبه منظور شود.

تولید ناخالص ملی ارزش تولیدات و خدمات اتباع هر کشور را در کشورهای دیگر نیز شامل می شود، و در صورتی که منافع حاصله از سرمایه گذاری و خدمات اتباع هر کشور در خارج به حساب نیاید به جای «تولید ناخالص ملی» اصطلاح تولید ناخالص داخلی یا Gross Domestic Product به کار گرفته می شود.

غلامرضا علی بابایی



بزرگا مردا که دوست ما بود

کتاب «مردمانت آه!» مجموعه ای از اشعار چاپ نشده یاکم دیده شده همکار از دست رفته ما محمد عاصمی به همت برادرش «محمود عاصمی» که ساکن لس آنجلس است، با مقدمه ای از «عباس پهلوان» که قدم گذاشتن خود را به ساحت روزنامه نگاری، مرهون و مدیون او می داند و نیز کلامی چند از دکتر «منوچهر تهرانی» با عنوان جالب «بزرگا مردا که او دوست ما بود» به کوشش کلبه کتاب در لس آنجلس منتشر شد. این کار پسندیده «محمود عاصمی» قدمی است برای این که آدمیانی پس از نبودن باقی بمانند.

در روز مرگ عاصمی من در یادداشت کوتاهی در همین صفحه، به ابتکار جالبی که او در شعر نیمایی کرده است، اشاره ای داشتم و آن همانا «منظومه سرایی» در شعر «نیمایی» است که تا پیش از او هیچکدام از شاعران پیروان نیما بدان نپرداخته بود و محمد عاصمی با منظومه «اشک هنر پیشه» در سال های دور یعنی ۱۳۳۱، یعنی پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ این کار را آغاز کرد و سال ها پس از او، سیاوش کسرای با «آرش کمانگیر» و «مهره سرخ» به آن ادامه و رونق داد. همچنان در آن یادداشت آورده بودم که این بنده هم سال ها بعد، در این راه از او تقلید کردم و وی دو منظومه «پای دیوار دل من، رستم بی رخ، رخس بی صاحب» و «باور نمی کنیم که ضحاک مرده است» را در مجله کاوه اش برای اولین بار منتشر کرد.

«محمود عاصمی» حق برادر را با انتشار این مجموعه به خوبی ادا کرده است و من فکر می کنم که چاپ مجدد این نخستین «منظومه نیمایی» تشکری است از محمود عاصمی و یادی دوباره از برادرش محمد. کتاب را می توانید از کلبه کتاب (نشانی آن در مجله هست) تهیه کنید و با تلفن سفارش دهید.

«صدرالدین الهی»

● (گریم تمام شد و هنر پیشه آماده رفتن به صحنه بود که خبر مرگ کودکش را شنید. تماشاگران برای نمایش او بی تابی می کردند، وقت به سرعت می گذشت، چاره ای نبود، تصمیم گرفت، جلو پرده ظاهر شود و ماجرا را برای مردم بازگوید... او هنر پیشه کمی بود).

اشک هنر پیشه

محمد
عاصمی

در فضا پیچید فریاد نشاط و شادمانی، خنده ها، رقصید در تالار، بانگ آفرین با کف زدن ها، صحنه را لرزاند... توده انبوه جمعیت ز شوق دیدن او، موجی از احساس شد، احساس گرم و آتشین...	— آفرین، — بازیگر خوبی است، — استاد هنرمندی است، — مضمون غم آلودش، به دل ها نشئه می بخشد، اشک هایش، خنده می آرد. — دوستان باور کنید، این حرف بازی نیست، کودک من مرد... می خواهم برای بار آخر، جسم بی جان عزیزم را ببینم، بوسه بر رویش زنم، باور کنید این حرف بازی نیست...	نیمه شب، با دست های کوچک او، با نوازش های گرم و ساده اش، خستگی ها از تن من دور می شد، امشب، آن سرچشمه امیدهایم، خشک شد، پژمرده شد، باور کنید این حرف، بازی نیست! بازی نیست...	شوری در نهان دارد. زبانش، آتش افروز است، — گرمی می دهد، جان می دهد. دل درون سینه تنگی کرد، مغزش داغ شد، دیوانه شد... یاد آهنگی که ناقص ماند، گلزاری که پر پر شد، نهال نورسی، کز بوستان گم شد... یاد فرزندش، گلش، آوازهایش! نغمه امید بخش زندگانی آورش، آتش افکند بر جان... — پس چرا باور نمی دارند این ها...! پس چرا...؟! بغض او ترکید،	اشک با رنگ گریم آغشته شد، رنگ ها در هم دوید، نقش دردی بر جبین او نشست، دیدگان را بست، از پا تا به سر لرزید... دسته گل ها صحنه را پوشاند، عطر یاسمن با برق شادی ها، سرود خنده ها، آمیخت در هم... چنگ می زد در میان شاخه ها، فریاد می زد: — نوگل من مرد. بازی نیست، بازی نیست...! تهران — آذرماه ۱۳۳۱
--	---	---	---	--

تکنیک‌های نافرمانی مدنی!

انواع و اقسام حرکت‌هایی که به شکل موفقیت آمیزی سرانجام باعث
فلج و سقوط رژیم‌های مستبد در کشورهای دیگر شده،
تجربه خوبی برای مبارزان است!

● تنها رسالت سیاسی که برای خود قائلم، نجات کشورم
است. در این راه فقط مسأله دموکراسی و سکولاریسم
و مردمسالاری مطرح است نه جمهوری و نه پادشاهی!

اشاره: در قسمت اول این گفتگو شهرام همایون توضیح داد این گفتگو با شاهزاده
رضا پهلوی با این که چندسال پیش انجام شده است توگویی همین دیروز بوده است
مواضع همان مواضع و اظهار نظر همچنان بر محور مردم می چرخد و چه بسا از آن
سال‌ها به بعد چه بسا این سؤال‌ها تکرار ولی جواب‌ها بر یک اصل استوارند.

شهرام همایون: پس سازمان‌ها و جریان‌ها و
اشخاصی که معتقد به حقوق مردم و حاکمیت
مردم هستند می‌توانند بر سر موضع برقراری
حاکمیت مردم دور هم جمع شوند، اما مرحله
دوم «نافرمانی مدنی» است. شاهزاده اطلاع
دارند که سوابق تاریخی نشان داد که «نافرمانی
مدنی» و مبارزه به دور از خشونت همواره توسط
یک شخص و یک حزب یا یک سازمان
ساماندهی و هماهنگی می‌شده است. امروز به
نظر شاهزاده چه نیرویی، چه شخصیتی در
ایران، در جامعه ایرانی وجود دارد که می‌توان از
او خواست که این هماهنگی را به وجود بیاورد؟
شاهزاده رضا پهلوی: اولاً فکر می‌کنم در
حرکتی که مربوط به ایران باشد، مسئله فقط

یک شخص و یک سازمان نخواهد بود. اگر ما
برگردیم به تاریخ و حرکت‌های مختلف نافرمانی
های مدنی در کشورهای مختلف را بررسی
کنیم، در بعضی کشورها بیشتر این رهبری در
داخل آن کشورها بوده است. در بعضی شرایط
رهبری اصلی ممکن است در خارج از مملکت
باشد و با ترکیبی از هر دو.

یک نمونه برایتان بیاورم: در زمانی که آلمان
کشورهایی مثل دانمارک و یا فرانسه را اشغال
کرده بود، در آن کشورها به صورت مبارزه
منفی، کم‌کاری و کندکاری، به طوری مقاومت
انجام شد که بالاخره عوامل دولت مهاجم یعنی
آلمان مجبور شدند که کارها را خودشان انجام
بدهند چون می‌دیدند که هیچ نوع اتکایی نمی

توانند به مردم و کارگران کشورهای اشغال شده
داشته باشند. در لهستان اگر نگاه بکنیم طبعاً
آن حرکت سولیداریته — که از گدانسک آغاز
شد و «لخ‌والسا» رهبرش بود. به عنوان یکی از
رهبران کارگری، از آن جا آغاز شد و بیشتر شکل
درونی داشت.

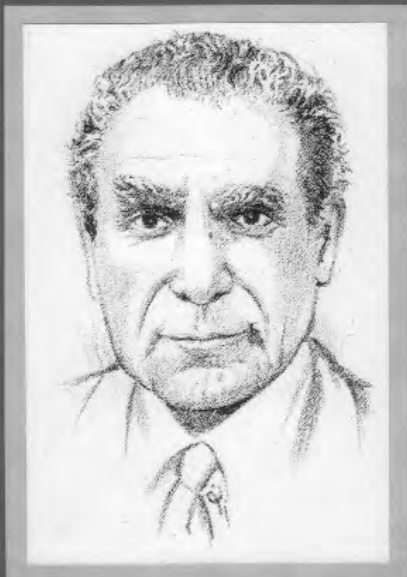
مقاومت‌هایی که در آفریقای جنوبی دیدیم
همچنین در هند هم همینطور، در رابطه با
یوگسلاوی و «میلوسویچ» هم دیدیم که به چه
شکلی گروه‌های سیاسی و نهادهای
روشنفکری و دانشجویی در آن جا فعال بودند.
در مورد ایران بایست گفت که بخشی از
اپوزیسیون در داخل کشور فعال است
و بخشی هم در خارج و ترکیبی از این دو خواهد
بود. اما مسئله، تقسیم بندی کاری است بین
نهادهای مختلف اجتماعی و صنف‌های
مختلفی که داریم.

«نافرمانی مدنی»، از گروه‌های دانشجویی ما
آغاز شد. اولین حرکت را دانشجویان ایران
حدود سه سال و نیم پیش آغاز کردند و به دنبال

آنان طبقات روشنفکر، جامعه آموزگاران،
استادان، معلمان، نویسندگان، روشنفکران و
روزنامه نگاران. البته در ماه‌های اخیر دیدیم که
بیش از پیش کارگران ایران دست به اقداماتی
زدند من باب مثال اعتصابات مختلف، که دیدیم
همین طور در سطح جامعه دارد گسترش پیدا
می‌کند. همزمان با این نیروهای برون از مرز که
امکانات بیشتری دارند برای حمایت از
همرزمانشان در داخل. مثلاً اگر عده‌ای در
داخل دست به اعتصاب دراز مدت بزنند ولی
باید نان شبشان تأمین بشود، هزینه آن را باید
نیروهای برون مرزی که بیشتر امکانش را دارند
برایشان فراهم کنند. و یا کسانی که در داخل
مملکت هستند بایستی بتوانند هوای
همرزمان خودشان را از این بابت داشته باشند.
البته مثال‌ها بسیار زیاد است و من نمی‌خواهم
وارد جزئیات و تمام تکنیک‌های نافرمانی مدنی
بشوم، ولی اگر نگاه بکنیم به انواع و اقسام
حرکاتی که به شکل موفقیت آمیزی سرانجام
باعث فلج و سقوط رژیم حاکمه شدند، از طریق

مردمانت آه!

مردمانت آه!



محمد عاصمی

کتاب جدید «محمد عاصمی»
را می‌توانید از
«کلبه کتاب» تهیه فرمایید.

کلبه کتاب

1518 Westwood Blvd.,
Los Angeles, CA 90024
(310)446-6151

بعدی می‌رسیم به رفراندوم. آیا ممکن است که جزئیات این مراحل را بازتر بفرمایید که نقطه نظرهای شما چگونه است؟
به عنوان مثال در این دوره، یعنی دوره برگزاری رفراندوم، چه نیرویی، چه جریانی مملکت را باید اداره بکند و چه کسی سلامت این رفراندوم را تضمین خواهد کرد؟

شاهزاده رضا پهلوی: من خاطرم می‌آید حدود اواسط سال های ۸۰، یعنی تقریباً ۱۷ یا ۱۸ سال پیش این مسئله را با بسیاری از کسانی که فعال بودند (متأسفانه دو تن از آنان را از دست دادیم: مرحوم دکتر بختیار و مرحوم دکتر امینی) صحبت این کار را می‌کردیم که اهمیت این همبستگی و همکاری دقیقاً به خاطر این است که به صورت اجتناب ناپذیری در فاصله سقوط رژیم تا زمان انتخابات یک «دوران گذار» بسیار حساسی خواهد بود و نیروهای دموکراتیک، با رهبری این گروه ها و سازمان ها بتوانند فضای این زمان گذار را درست پربکنند و با برنامه صحیح تلاششان این باشد (و ضمن این که امور مملکت اداره بشود) تا برسیم به آن مرحله انتخابات آزاد. در این راستا البته در بعضی موارد پیشرفت هایی بوده و در بعضی موارد به اندازه ای که من آرزو داشتم پیشرفتی نبوده البته شرایط امروز مملکت به کلی با شرایطی که ۱۵ سال یا ۲۰ سال پیش داشتیم متفاوت است. واقعاً شرایط امروز مملکت بیشتر و بیشتر جامعه ما را واداشته که پی ببرند به شکست کامل این رژیم، در بن بست کاملی که درش افتاده و از گفته خود رهبران جمهوری اسلامی پیداست که امروز کاملاً خودشان را آسیب پذیر می‌بینند و در عمل عقب نشینی می‌کنند. اگر در ماورای شعارهایشان به اساس گرفتاری پی برده باشیم پس این «پریود گذار» می‌تواند یک «پریود» بسیار مهمی باشد در رسیدن به این نتیجه به شرطی که البته تمام این سازمان ها و گروه ها (حالا چه سیاسی و چه غیر سیاسی چه در بخش خصوصی چه در جامعه مدنی چه کادرهای دانشگاهی و مقام نهادهای مختلفی که به وجود آوردن یک دموکراسی یک نقش مهمی دارند) بایستی توجه خاصی به اهمیت این دوران داشته باشند و به خاطر این که از مسیر اصلی مان خارج نشویم، فکر نمی‌کنم بتوانم امروز به یک حرکت خاصی اشاره بکنم. گذشته از این کلیات، چون همه چیز بستگی به جو عینی مملکت خواهد داشت، به طور کلی باید گفت که بایستی این فضا توسط این سازمان ها و گروه ها به موقعش پر بشود و اجازه نداد که با ایجاد یک خلاء کامل، دوباره نیروهای احتمالاً فرصت طلب و سودجو بخواهند مسیر حرکت مردمی را منحرف کنند و به نفع خودشان مسایلی را پیش بکشند که آن وقت به احتمال قوی به نتیجه دموکراتیکی نخواهیم رسید.

این نافرمانی ها، از طریق این مقاومت ها، کم کاری ها و اعتصاب ها بوده و مسلماً این حرکت ها در ایران نیز قابل پیاده شدن است و نیازی به دست زدن به خشونت برای رسیدن به این هدف ها نیست.

شهرام همایون: شما معتقد هستید که ما نباید منتظر یک «گاندی» یا حداقل «لخ والسا» باشیم؟

شاهزاده رضا پهلوی: البته گاندی ها و لخ والساهای ایران پیدا خواهند شد. ما هرکدام امروز یک وظیفه ای نسبت به مملکتمان داریم و هرکدام ما در جای خودمان باید حداکثر تلاشمان را بکنیم که نظام «تضعیف» بشود، «شکننده تر» بشود و از بین برود و در مقابل آن و همزمان با آن نیروهای جایگزین و نیروهای مردمی را تقویت کنیم. من فکر می‌کنم که در این راستا (به طور مثال اگر خودم را بخواهم مثال بزنم) یکی از کارهای عمده ای که سعی کردم انجام بدهم و ادامه می‌دهم، از یکسو «ایجاد فضای همکاری» بیشتر بین نیروهای مخالف رژیم است و از سوی دیگر «ایجاد ارتباط» هرچه بیشتر با داخل مملکت به منظور هماهنگی و رهبری هایی که در این کار باید به وجود بیاید یعنی شناسایی گروه های خاص و رهبران این کارها در مناطق مختلف کشور و نهایتاً «تبادل نظر بیشتر» در برنامه ریزی و استراتژی پیکار در این راستا.

شهرام همایون: آیا الان می‌توان منتظر بود که شاهزاده حتی با کسانی که مخالف نظام پادشاهی هستند در این زمینه گفتگو کنند و اگر اقداماتی در این جهت صورت بگیرد، استقبال خواهند کرد یا خیر؟

شاهزاده رضا پهلوی: شما می‌دانید که من تا به حال هرگز تبلیغ هیچ آلترناتیو خاصی را نکرده ام تنها هدفی که دارم، و تنها رسالت سیاسی که برای خودم امروز قایل هستم، نجات کشورم است. برای من پایان هدف سیاسی من، رسیدن به آن روزی است که هم میهنان من به پای صندوق انتخابات بروند و در ماورای این حکومت و ماورای این رژیم، در یک رفراندوم آزاد - که تمام گروه های سیاسی حق مشارکت داشته باشند - بتوانند رأیشان را بدهند. بنابراین در این راستا مسئله چپ یا راست یا مسئله جمهوری یا پادشاهی، اصلاً مطرح نیست. فقط مسئله دموکراسی و سکولاریسم و مردمسالاری مطرح است و در زمانی که مردم ایران تنها در آن فرمول خواهند توانست به حاکمیت خودشان دست پیدا کنند و نه تحت لوای یک حکومت دین سالار، که عملاً تضاد خودش را با دموکراسی ثابت کرده و گرفتاری عمده مملکت ما دقیقاً امروز به خاطر وجود چنین حکومتی است.

شهرام همایون: بعد از دست زدن به نافرمانی مدنی و مبارزه به دور از خشونت، و در مرحله

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم
عکاسی پورتره

فیلم برداری از مراسم خصوصی

(818)585-3901



Live Answering With All the Bells & Whistles

Pricing Made Simple

Tool free number

Outbound calling

Lowest Prices ever

Lowest Hold Times In the Industry

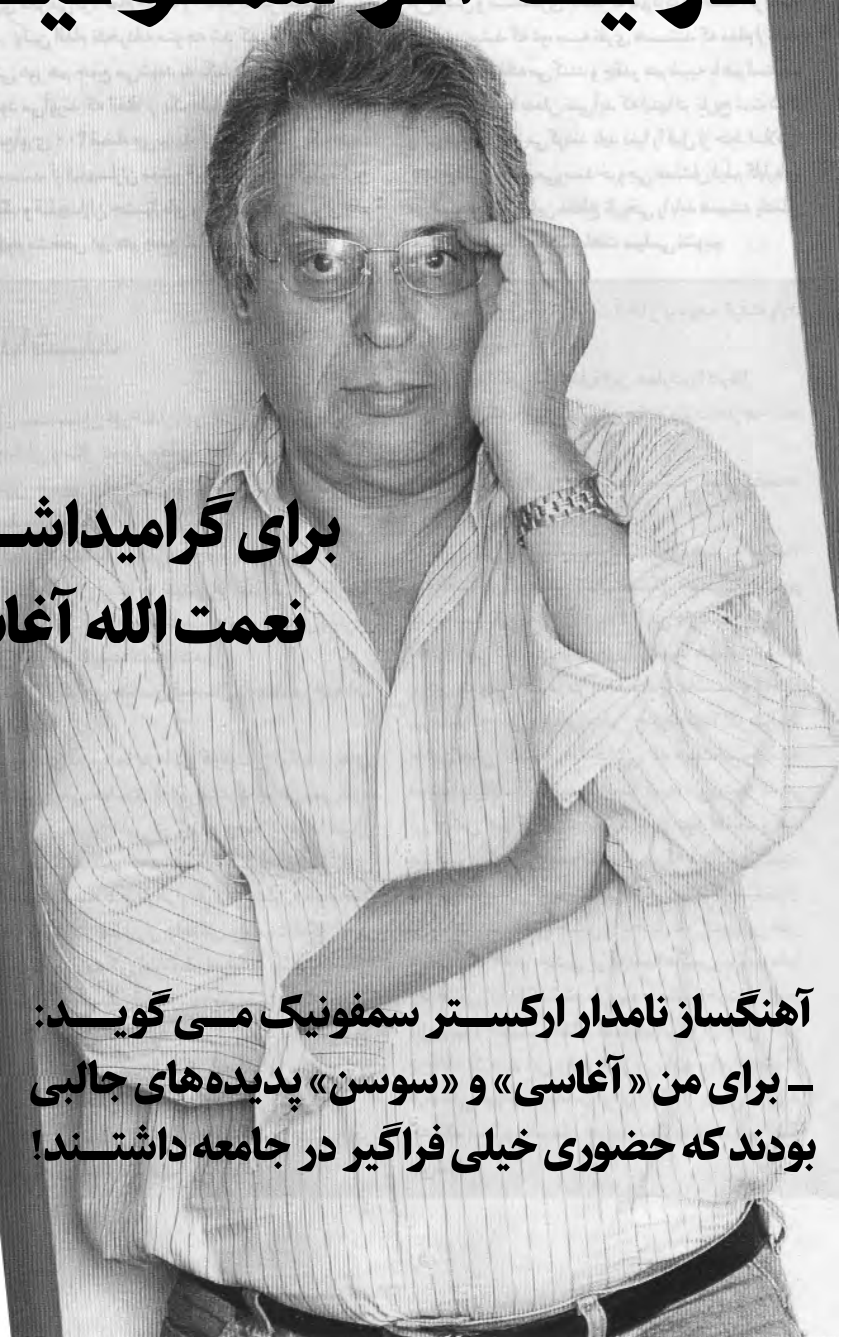
Best Online Account Management

E- Fax

customer
careagents.com

Answering services redefined like never before

«آغاسی» در یک اثر سمفونیک



آهنگساز نامدار ارکستر سمفونیک می گوید:
– برای من «آغاسی» و «سوسن» پدیده‌های جالبی بودند که حضوری خیلی فراگیر در جامعه داشتند!

اثری برای ارکستر سمفونیک بر اساس «لب کارون»

**برای گرامیداشت، یادبود و روز تولد
نعمت الله آغاسی خواننده این ترانه!**

**– «لب کارون»
با مخاطبان انبوهش با یک
تکنیک و محتوای قوی
می‌تواند اثر موفقی باشد!**

خواننده‌ها حضور گسترده‌ای در جامعه دارد. یاد می‌آید آن وقت‌ها در سنج موسیقی تدریس می‌کردیم. در شروع کار برای این که بتوانیم هنرجوها را جذب کنیم تا بعداً تکنیک به آنها یاد بدهیم با این موسیقی‌ها شروع می‌کردیم. از دهاتی بگیرد تا جوانان شهری کارهای این دو خواننده رامی شناختند. خیلی از کارهای آغاسی ریشه‌های بومی دارد و جزء موسیقی‌های محلی محسوب می‌شود. آغاسی در واقع فرق زیادی با خواننده‌های محلی نداشت. مثل «حسن زیرک» که خواننده محلی موسیقی کردی بود، آغاسی هم از خواننده‌های محلی جنوب ایران محسوب می‌شد. ولی چون آغاسی به سمت تهران آمد و موسیقی خود را به کاباره‌ها برد به همین خاطر کسانی که ژست‌های روشنفکرانه می‌گرفتند موسیقی او را «چیپ» می‌دانستند!

موسیقی‌های خیلی جدی هم از ملودی استفاده می‌کنند. من هم از ملودی «لب کارون» استفاده کردم. می‌خواستم نشان دهم که اگر کاری بتواند تا آن حد جذب مخاطب داشته باشد و از سوی دیگر تکنیک و محتوای قوی‌ای هم به لحاظ آهنگسازی داشته باشد می‌تواند اثر موفقی محسوب شود. من از این «تم» استفاده کردم.

ملودی «لب کارون» در آغاز قطعه از چهارنت حاکمیت کلی دارد بر اثر. نت به نت و میزان به میزان این چهارنت بافت کلی اثر را شکل می‌دهد. ولی شما فکر می‌کنید این چهارنت چه فرقی با چهارنت تم سمفونی پنجم بته‌وون دارد. در واقع این ذهنیت و قدرت آهنگساز است که با آن چهارنت چگونه رفتار می‌کند. ملودی می‌تواند هر ملودی‌ای باشد. مهم این است که آهنگساز چگونه از این ملودی‌ها استفاده می‌کند.

می‌پرسم آیا تصمیم داشتید این ملودی را کمی عمیق‌تر کنید. شما عنوان «لب کارون» را به «در عمق کارون» تغییر داده‌اید. آیا حرکت از سطح به عمق مدنظر بوده؟

می‌گوید: «البته این نکته هم مد نظر بود اما در اینجا در درجه اول ادای احترام به آغاسی برای مطرح بود. از سال‌ها قبل این پدیده را در ذهن داشتم ولی برای یادبود و تولد او این قطعه را نوشتم.

یکی از بزرگ‌ترین آهنگسازان موسیقی سنتی ما- وقتی می‌خواستیم خودمان برای خودمان ساز بزنیم و لذتی ببریم- همین ملودی لب کارون را اجرا می‌کرد. من بارها این ملودی را با اجرای او در خلوت‌مان شنیده‌ام. بعضی‌ها می‌ترسند بگویند از فلان آهنگ خوششان می‌آید که مبادا بگویند شما بی‌سوادید! شما روشنفکر نیستید. آدم باید با خودش صادق باشد».

و بعد اشاره می‌کند: «کارونی که من امروز می‌بینم آن کارون شاداب نیست. من عمق کارون را دیدم. شاید دیگر آب هم ندارد. فکر می‌کنم کارونی که در کار من تصویر می‌شود، کارون دیگری است که با آن تصویر رایج تفاوت دارد».

های تهران گفته بود:

«برای من نعمت الله آغاسی و سوسن پدیده جالبی بودند. حضور خیلی فراگیری در جامعه داشتند. برای کسی که کار هنری می‌کند بسیار مهم است که چقدر می‌تواند با مردم ارتباط برقرار کند و جذب مخاطب داشته باشد.

این قدرت را هر دوی این خواننده‌ها داشتند. وقتی کاری از آنها منتشر می‌شد در بیشتر نقاط ایران کارهای آنها را گوش می‌کردند. معمولاً روشنفکرها اعلام نمی‌کردند که کارهای آنها را گوش کرده‌اند اما من می‌دیدم که کارهای این

هم در فضای رفتاری علمی ما زبان‌ارانه تداوم دارد».

جالب این که یک آهنگساز در شرایطی پر از سفارش پیرامونش، اثری را برای ارکستر سمفونیک خلق کرده و سپس بر روی اینترنت قرار داده است. هوشنگ کامکار برای این آلبوم دوازده میلیون تومان هزینه کرده که پس از چند سال که از انتشار این آلبوم گذشته چیزی بیش‌تر از دو میلیون تومان از این پول برگشته است.

در این زمینه هوشنگ کامکار به یکی از نشریه

توسط بعضی از دوستان با خبر شدیم که بر روی سایت موسیقی ایرانیان یک سمفونی بر اساس ترانه «لب کارون» نعمت الله آغاسی گذاشته شده است به نام «در عمق کارون» از ساخته‌های آهنگساز نامدار «هوشنگ کامکار» که عوام «پسندیده» و خواص هم «تأییدش» کرده‌اند.

آهنگساز مشهور در یادداشتی نوشته است: «متأسفانه فضای روشنفکری و آکادمیک ما از آغاز مدرنیته به این سو، همیشه با نوعی تفرعن رفتاری و تحقیر پدیده‌های بومی و درون زاد مواجه بوده است و این آسیب و مرض هنر، هنوز

به مناسبت اثر سمفونیک بر اساس ترانه لب کارون آغاسی

پدیده فوق العاده‌ای در موسیقی بومی / ایرانی!



«آغاسی» به چنان شهرتی دست یافت که تا آن روز کمتر خواننده‌ای به چنان معروفیتی دست یافته بود!

● او یکی از پدیده‌های موسیقی محلی کوچه بازاری ایران بود که پس از درخشش «سوسن» و تهیه فیلمی از او - سپس حضوری برای اولین بار در برنامه های رادیو ایران - او خیلی سریع مخاطبان فراوانی از طریق کافه های لاله زار پیدا کرد.

● نعمت الله آزموده معروف به آغاسی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی از پدر اصفهانی و مادر دزفولی در دزفول به دنیا آمد.

● او بعدها یعنی در اوایل سال های دهه پنجاه تبدیل به یکی از پرآوازه ترین و شاخص ترین خوانندگان موسیقی «کوچه بازاری» پس از «سوسن» شد و در مدتی کوتاه به چنان شهرتی دست یافت که تا به امروز کمتر خواننده ای موفق به کسب چنین محبوبیتی در میان توده مردم شده است.

● پدر او از اهالی «بر خوار» از توابع شهر تاریخی گز بود که پیش از تولد نعمت به خاطر خشکسالی از گز به سمت خوزستان مهاجرت کردند. کشاورزان قابلی که با کمبود آب در شهرهای گز و دستگرد و خورزوق مواجه بودند به خوزستان هجرت کردند و این قبیل کشاورزان امروزه نیز در خوزستان سکونت دارند.

● وی با خواندن آهنگ هایی مانند «لب کارون»، «بت پرست» و «سنگ تراش» در سالن های تأثیرها و کافه های لاله زار تهران علاقمندان زیادی پیدا کرد.

از یادگارهای به یاد ماندنی او شیوه رقص بندری اوست که با چرخاندن دستمالی سفید در دستش انجام می داد.

● او اولین خواننده ای است که مردم برای او پول روی صحنه می ریختند.

● آغاسی جزو معدود خواننده لاله زاری بود که صدایش از رادیو و تلویزیون ملی ایران پخش شد و در مدت کمی به شهرتی چشم گیر دست پیدا کرد.

● آغاسی در همین زمان به واسطه شهرت و البته صدایش به عرصه سینما نیز راه یافت. او برای اولین بار به دعوت منوچهر نوذری به سینما آمد و در فیلم «ایوالله» بازی کرد (۱۳۵۰) و در کارنامه سینمایی اش بازی در هشت فیلم را به ثبت رساند که از آن میان به فیلم هایی چون «یکی خوش صدا، یکی خوش دست»، «خدا قوت»، «فراش باشی»، «بنده خدا»، «نعمت نفتی»، «فاتح دل ها»، «خیلی ممنون» و «ایوالله» اشاره کرد.

● حاصل دوازده جلد آغاسی نیز هفت فرزند و دو نوه است که یکی از فرزندان به نام علیرضا، اکنون به خوانندگی به سبک و سیاق پدرش مشغول است.

● آغاسی در روز شنبه ۱۴ آبان ماه ۱۳۸۴ خورشیدی بر اثر سکته مغزی در سن ۶۶ سالگی در کرج درگذشت و در قبرستان امامزاده طاهر این شهر دفن شد.



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،

فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن

و تنظیم کننده اشتها



افزایش انرژی،

نیرو و حافظه

Biogenics Technology Inc.

Tel - 818-882-7300

Fax - 818-882-8250

چگونه ایران «تـماشـاخانه» دار شد؟! (۴۸)

خدایان تلاش می کنند به «پاندورا» این فرستاده زئوس، از امتیاز و خصیصه «جلب مرد» و بلاخره «مردان» چیزی عطا کنند. انواع جاذبه هایی که مردان و مردمان را دربند خود گرفتار می کرد.

از سویی دیگر «پاندورا» آن فرستاده ای است که با خود آن «جعبه» بسته بندی شده هدایای خدایان آن «جعبه مرموز» را به جانب انسان های زمینی می آورد. مجسمه او امروزه در «موزه بریتانیا» با سنگ مرمر سفید در حالیکه در دست یک «جعبه» دارد از ساخته های یونان باستان در معرض تماشای عموم است. لقب دیگر او «آنه سی دورا» یا «حامل جعبه هدیه» است این همان هدیه خدایان است که کنایه از مجازات خدایان است، در این جعبه رازمانی که «پاندورا» در میان «آدمیان» وارد می شود، می گشاید و از درون آن، تمام بلایای شیطانی مضر به حال انسان ها را بیرون می ریزد گذشته از وبا و طاعون و امراض دیگر خصوصیات شیطانی به روح پاک انسان نفوذ می کند اما ... زمانی که در این جعبه را می بندد، فقط یک هدیه درون این جعبه مرموز می ماند و آن «امید» است همانی که هنوز انسان ها را برای فردایی ناپیدا به دنبال خود می کشاند. شگفت آن که این بانوی فرمانبر خدایان این همه رانه از روی خشم بلکه از روی کنجکاوی زنانه اش به انسان ها می دهد. جعبه ای به دست او داده اند، او می توانست باز نکند ولی از طرفی به او که «سرشت خاکی» دارد، حس کنجکاوی داده شده است آن «احساس» این «جعبه» پر از بلایا را باز می کند.

اسطوره «پاندورا» در آثار متعدد یونان باستان نقش ساز بوده است اما اساس قضیه شاید پاسخ به این سؤال جاودانه است که: چگونه «شیطان» در روی زمین به روح انسان وارد شد؟! نخست «پاندورا» در کتاب با ارزش «هومر» به نام «ایلیاد» که مجموعه یی از قصه ها و افسانه های یونان باستان است در سال ۵۷۰ قبل از میلاد به عنوان آورنده روح شیطانی به جامعه انسانی معرفی شده است.

و اما در قلم «هه سی ید» که از داستان سرایان و راویان بنام یونان باستان، بدینگونه به روایت می آید...

که «پرومته» آتش را می دزدد و خشم «زئوس» را آنچنان برمی افروزد که «پرومته نافرمان» را به صخره های کوهساران زنجیر می کند ولی «انسان» زمینی را که این «آتش» را پذیرفت - و از مخزن مخصوص خدایان آن چیزی که اجازه دست یابی به آن را نداشت - به دست می آورد نیز، مجازاتی ازلی وابدی تعیین می شود و آن خلق «زن» است و تداوم رنج بشر به وسیله تنازع بقا نسل به نسل

شیطانی از آن بیرون می ریزد و به جان بشر می افتد و تا روح پاک آن نفوذ می کند! هدیه خدایان، کنایه ای از مجازات آنهاست که با گشوده شدن آن تمام بلایای



فرمان داد که او را از «گل بسازد» برای توبیخ و مجازات زمینیان و البته به خاطر نافرمانی «پرومته»، «دزد آتش». در این مجازات همه

است که هر خدایی از خدایان یونان یکی از «برتری» های ویژه خود را به او می بخشد، «زئوس» به «هفائستوس» خدای کوره های آتشین

جعبه جادوی «پاندورا»



عکس از: مرفقی قرآنه

اردوان مفید

ریشه یابی ها

تأثر اروپا و بعدها آمریکا و به طور کل جهان بینی اروپاییان که در هنرهای آنها متجلی می شود، اغلب بر پایه افسانه های یونان و سپس روایت های هنری «رم» شکل می گیرد. سپس همین خدایان و الهه های یونان هستند که صفات خود را به دیگر ادیان نفوذ می دهند، در قصه های آنها «داستان آدم و حوا» و منشاء فریب انسان و سپس شیطان و بیرون رانده شدن از بهشت و پدید آمدن مشکلات عدیده ای چون خوراک و پوشاک و سرپناه و تنازع بقا و سپس جنگ و دفاع و کشاورزی است که کم کم از غارنشینی به شهرنشینی وارد شدن همه و همه ریشه در همین افسانه ها دارد... در این میان افسانه «پاندورا» شنیدنی است.

بانوی هدایا

«پاندورا» در فرهنگ یونان نام «اولین زنی» است که به فرمان «زئوس» خدای خدایان از گل سرشته شد و او را «بانوی جمع هدایای خداوندان» و یا «آورنده هدیه بدشگون خدایان» نام نهادند. بر اساس همین افسانه های یونانی او فرستاده ای

در این آتش همیشگی سوختن است. قصه «پاندورا» با این شکل است که در قلم «هه سی ید» از افسانه های یونان در تاریخ تمدن بشر باقی می ماند...

و اما راویان اخبار ... چنین حکایت کنند که در معبد بزرگ «المپ»، «ژئوس» که مرکز فرمانروایی خدای خدایان و محل گرد آمدن هیئت خدایان در حضور اوست، دو «خمره» یا «کوزه» بزرگ در چپ و راست وجود دارد یکی پر از «بلایای شیطانی» است دیگری پر از «هدایای زیبای خدایی» - یکی برای «پاداش برای کارهای مورد تأیید ژئوس» و دیگری «پادافره» برای مجازات از کارهای بد...

کلید این دو مخزن عظیم در اختیار خدای خدایان ژئوس است. وقتی «ژئوس» تصمیم می گیرد پس از مجازات سنگین «پرومته» بشر را نیز مجازات کند، متوسل به حقه ای می شود، و برای این منظور وسیله ای لازم دارد. فرمان می دهد «هفائستوس» از در داخل کوره داغ خود گِل بدن زیبایی بیافریند که در آن همه گونه احساسات و عواطف از یک سو و همه گونه ویژگی خدایان و الهه های دستگاه فرمانروایی «ژئوس» از سویی دیگر وجود داشته باشد، و آن را به عنوان هدیه به برادر کاملاً زمینی «پرومته»، «اپی مه تیوس» بدهد - که در نقش رهبری سایر انسان هاست. «پرومته» برادر را بارها از پذیرفتن هرگونه هدیه ای از سوی «ژئوس» بر حذر می دارد، اما این هدیه آنقدر زیبا و هوس انگیز و جذاب بود که «اپی مه تیوس» چنان بی قرار می شود که در دم آن را می پذیرد پذیرفتن همان و باز کردن جعبه هدیه «پاندورا» همان ...

اما این پاندورای دلپسند و جذاب و افسون گر که «جمع هدایای خدایان» است چه گونه موجودی است: «آتئا» الهه عقل و دانایی و زیرکی به این موجود سرشته از گِل، فن و هنر «بافتنی» را می آموزد که از ابریشم و پنبه و نخ بتواند پارچه های باقیمتی بیافریند و لباس های زیبا بدوزد (قدیمی در راه تمدن و گامی به سوی متمدن شدن بشر).

«آفرودیت» الهه عشق و محبت، به این موجود «زن» عشوه گری و زیبایی و افسونگری و هم چنین پوست و بدنی ظریف و خواستنی بخشید، «هرمس» خدای دزدان دریایی به او احساس بی شرمی و وارونه جلوه دادن می بخشد و آداب سخن وری را در او به وجود آورده و کلمات فریبنده با ظاهر جذاب را در زبانش جاری می سازد، «آتئا» از روی عقل و منطق به او ظاهری زیبا و لباسی زربفت می پوشاند و برای جلب «مرد» بدو زیور آلات چشم گیر و گردن بندی درخشان می افزاید، و «هه را» زن ژئوس و ملکه جهان خدایان، تاجی زرین بر سر «پاندورا» می گذارد، و بالاخره «هرمس» نام «پاندورا» را به معنی «جمع ویژگی همه خدایان» المپ را بر او می گذارد و بدین ترتیب او را آماده حضور در برابر «مرد» زمینی می کنند، آنگونه «دلبر فتان» - که «اپی مه تیوس» علی رغم سفارش های برادر «نیمه خدایش» «پرومته» -

چنان محو این زیبایی خیره کننده می گردد که بلافاصله این «زن» را که اولین «مادینه» دنیاست را در زندگی خود می پذیرد و او یعنی «پاندورا» که جمع همه ویژگی ها و امتیازات و حواس خدایان یونان است، آن «جعبه» مخصوص هدایا را باز کرده و به محض چنین اقدامی، همه بلایای روزگار از جمله گذر عمر و پیری و مرگ و طاعون و هزار مرض دیگر را به زمین می آورد و بدین ترتیب روح شیطان را به زمین و دریا به عنوان «هدیه ای بدشگون» تحویل می دهد.

اما آنچه در این «جعبه» می ماند همانا «امید»ی است که «ژئوس» آن را در آن جعبه حبس می کند. و چشم انسان زمینی را تا ابد به آسمان می دوزد، به امید این که این بلایا روزی کمتر شود، اما بلیه های جهان همه از سیل و طوفان و زلزله و آتش فشان و قحطی و جنگ و کشتار گرفته تا مرض و مرگ و جنگ و کشتار، هرگز تمامی ندارد... همه این هادر انسان های یونان به وسیله اولین «زن» یعنی «پاندورا» آن هم برای مجازات بشر بر او نازل می شود.

مردها ابتدا با زن وصلت نمی کنند اما به زودی متوجه می شوند که دیگر «مانا» نیستند و «میرا» شده اند (از مرداد به مرداد تبدیل شده اند) پس ماندگاری آنها بستگی کامل دارد به تولد کودکانی که از آنها باقی خواهد ماند، و بدینگونه است که تن به هم خوابگی با «پاندورا» را می دهد و به این ترتیب هم «مرد» و هم «زن» به جهان افزوده می شوند - که علیرغم اختراعات و ظلمت شکنی ها و پیشرفت های تکنولوژی - که همه هر روز به واسطه به چنگ آوردن آتش توسط «پرومته» صورت گرفته است اما افسوس «پاندورا» کار خود را

در آن «بلیه» دان خدایان المپ، مانده بود «پاندورا» نه به خواست خود که به خواست «ژئوس» در کوزه را محکم بست و «امید» را به بند کرد و به این ترتیب به غیر از «امید» در آن «بلیه دان» خدایان چیز دیگری نماند که نماند... و با آن که «هه سی اید» پیام خاصی را با واژه های خود نمی نگارد اما پایان اخلاقی این اثر چنین در خاطره تاریخ می ماند ... و بدان که هرگز از خواست «ژئوس» نمی توان گریخت...

فراوان می شود، از فلاسفه یونان باستان گرفته تا «نیچه» آلمانی تا به روانشناسی جدید، «جعبه پاندورا» و وجود چنین طرز فکری همیشه مورد بحث بوده است، آیا باید این «جعبه» را زندانی فرض کرد برای بلیه های شیطانی که یکباره از مهار خارج شده بر سر بشر ریخته است؟ که این یک روی قضیه است که اگر چنین باشد همواره «افسردگی» کامل برای تداوم حیات بشر را در بر دارد اما از سویی دیگر پدیده «امید» که در همان «جعبه» و دور از دسترس باقی می ماند که برای بشر نقطه ای برای تداوم حیات و بهانه ای است



جعبه «پاندورا» تداوم حیات انسان و بهانه ای برای زندگی است!

برای زندگی ... البته می توان به جای «امید» ترجمه دیگری از ریشه واژه یونانی استخراج کرد و آن «انتظار» است، «انتظار» واهی و بی نتیجه ای که حاصلش جز آمدن و سرگردانی و رفتن از این جهان بیهوده نیست، و یابرعکس چون «انتظار» شیاطین و کارهای بد می رود. انسان باید همواره خود را آماده مواجه با عوامل شیطانی کند و در جنگ با بدی ها مسلح باشد. که جنبه دوم یعنی تجهیز شدن به: پندار و گفتار و کردار نیک در برابر پندار و کردار و گفتار بد «خرد» نام می گیرد به قولی دیگر شیطان همیشه در انتظار یک لغزش از سوی انسان است... پس می توان گفت «پاندورا» نماد یا مظهر آن خصایلی می شود که در زبان مولانا به «مهار کردن خشم و شهوت» در ادبیات ایران جای می گیرد که قصه آن نیز شنیدنی است...

حکایت همچنان باقی...

هستند افسانه های دیگر که این شخصیت را با آن کوزه پر از هدایا «مادر زمین» نیز می دانند و اعتقاد دارند همه آن هدایای خدایان که به این «اولین زن» داده می شود، جهیزه اوست که شامل همه صفاتی می شود که زمین دارد زیرا او بر استناد همین افسانه از «خاک برآمده» است و «سرشت زمینی» دارد. پس هر آنچه برکت روی زمین است از آب و چشمه و درخت و میوه و حیوانات و معادن و دریاها از «پاندورا» ست و از سوی خدایان به بشر ارزانی می شود و هم آنهاست که از درون «جعبه» برون می ریزد و «ژئوس» فقط «امید» را در زندان نگاه می دارد که از نظرها ناپدید است و انسان با همه نعمات روی زمین و هوا و دریا اما به دنبال «امید» در گردش است؟! و اکثر آسگردان... همین افسانه «پاندورا» و به خصوص آن «جعبه جادویی» است که اساس بحث های فلسفی

به اتمام رسانده و بشر از ازل با رنج به جهان می آید، با تلاش زندگی می کند، با درایت و زیرکی و زیبایی و فرزاندی راه های ناهموار را هموار می کند، و همیشه برای او «پایان شب سیه سپید» است، امید به بهبود دارد اما ای دل غافل که یک باره یک بلیه آسمانی و یا یک اختلاف خانوادگی، همه آن امید را نقش بر آب کرده به طوری که به نظر می رسد همه چیز تمام شد اما جهان با تولید مثل و تولدی دیگر؟! گذشته را فراموش کرده به زندگی ادامه می دهد. چرخ دنده های جهان همیشه در حال چرخش است و آنگونه که «ژئوس» خدای خدایان تعیین کرده بود، از سوئی درد و رنج از سویی امید همواره در تداوم است... «هه سی اید» این نویسنده و شاعر ممتاز و توانای یونان باستان در پایان قصه شگفت انگیزش می گوید:

روزی که به راستی تنها «امید»

طعم مطبوع جدایی!

به قلم یکی از نویسندگان

(۱۵)



نوشته زنده یاد
جعفر شهری ادامه دارد...

«شکر تلخ» اثر «جعفر شهری» داستان جوان تهرانی است به نام میرزا باقر و زنش کبری که شوهر او پس از عیاشی‌ها و ولخرجی‌ها با زنش به مشهد می‌رود و در آنجا نیز ماجراهایی دارند و سپس هر کدام جدا جدا از هم در حالی که باقر ترک زن و فرزندان گفته است به تهران می‌آیند. میرزا باقر در تهران با زنی به نام جواهر ازدواج می‌کند. او از باقر می‌خواست کبری را طلاق دهد و میرزا باقر اصرار داشت آنها هر دو با هم زندگی کنند ولی کارشان به دعوا و سپس طلاق کبری کشید.

زنده یاد جعفر شهری در پایان رمان قطور خود فقط در یک سطر نوشت:

— «ساعتی بعد کبری طلاق گرفت و به میرزا باقر نامحرم شد». بدین ترتیب رمان بیش از ۶۰۰ صفحه ای «شکر تلخ» پایان گرفت.

به درخواست پرتعداد خوانندگان، یکی از دوستان نویسنده حاضر به ادامه رمان شد و آن قسمت از زندگی میرزا باقر در مشهد را که در ابهام مانده بود، دوباره یادآوری و مورد حمایت مالی قرار داد: وی در مشهد با یک زن بیوه از یک خانواده مؤمن بازاری آشنا شد و با او صیغه محرمیت خواند. شکوه اعظم در خانه بزرگشان در مشهد اتاقی را به میرزا باقر داد که با یک در به اتاق خود او راه داشت و همان شب اول از همان در متروکه، نزد باقر رفت و تا صبح با او خوابید.

در تمام این چند روز زرین تاج (دختر جوان شکوه اعظم) حس می‌کرد که از میرزا باقر خوشش آمده است.

در همین حال اوضاع کشور عوض می‌شود و رضا خان سردار سپه، شاه شده و مملکت به سرعت تغییر کرد و در همین موقع برای اولین بار در آغاز پادشاهی پهلوی در مشهد یک بلوای مذهبی به راه افتاد و مأموران آن را یک روزه سرکوب کردند.

در مشهد شکوه اعظم یک روز که خانه را خلوت دید و دختر جوانش هم نبود بی پروا در اتاق

در را باز کرد از آن چه دید باور نمی‌کرد: سکینه سلطان به خانه حاج محمد آقا رفته و لایه به آنها گفته که فلانی توی خانه تنها است و دخترک هم شیفته وواله، خانه دایی را ترک کرده و به خانه خودشان برگشته است. از او پرسید: — چطوری اومدی، از کجا فهمیدی...؟ دخترک که شیفته تر از آن بود که در را باز کرد از آن چه دید باور نمی‌کرد: سکینه سلطان به خانه حاج محمد آقا رفته و لایه به آنها گفته که فلانی توی خانه تنها است و دخترک هم شیفته وواله، خانه دایی را ترک کرده و به خانه خودشان برگشته است. از او پرسید: — چطوری اومدی، از کجا فهمیدی...؟ دخترک که شیفته تر از آن بود که

جوابی بدهد:

— اومدم دیگه! فهمیدم توی خونه تنهایی وگفتم، حالا وقتشه که زن تو بشم!

— سکینه سلطان بهت گفت؟

— آره دیگه، داشت برای مادر تعریف می‌کرد که بادیه ها رو آورده و از دهنش هم در رفت و گفت: «فلانی هم بعد از ظهر اومده که تو خونه

بخواه!»

مرد سعی می‌کرد که خودش را در مقابل تمام آغوش ترو تازه ای که توی بغلش بود، نگهدارد، آن هم در یک جای ممنوع خانه، روز روشن توی هشتی و پشت در خانه چیزی که هرگز تصورش را هم نمی‌کرد:

— خوبه یه خورده احتیاط می‌کردی مواظب بودی مبادا یحتمل کسی

دنبالت اومده، که کجا غیبت زده؟! دخترک در حالی که سر او را میان کف دستانش گرفته و مشتاقانه به چشمان او نگاه می‌کرد گفت:

— بهشون گفته بودم میرم خونه یه چیزی رو جا گذاشتم، بعدش یک تک پامیرم حرم زیارت شب جمعه و برمی‌گردم.

میرزا باقر از چشمان پرتمنای دختر،

یکهو آزرده شد از خودش خجالت کشید. تمام وجدان خفته اش به مغز او هجوم آورد و قلبش رافشرد. او هیچ وقت توی عمرش در قربانی کردن زنان معصوم شوهردار و دختران و پسر بچه ها تردیدی نکرده بود و خوردن حق فاحشه ها و بالا کشیدن اموال آنها ... اما همیشه برای خودش، همه این فریب ها و کلک ها و حقه بازی ها را حلاجی می کرد و به نفع خودش نتیجه می گرفت: «به من چه که دختره از چهارده پونزده سالگی خاطر خواص بود تا وقتی شوهر کرد، منو تور زد... اگه همسایه اشون لومون نداده بود و شوهره هم که رفته بود سفر، از کجا می فهمید؟! بعدش هم منو ضبط و ربط و مال خود کرده و رُس منو کشیده بود ... همچنین که ازم سیر شد و اسم گربه رقصونی کرد و بعد هم دید که پول و پله ای ندارم دیگه به خونه اش راهم نداد!

در حالی که «عزت» از این عشق و کامیابی نافرجامش چه ها کشیده بود و چه بدبختی ها که بالاخره شوهره طلاقش داد و از خانه بیرون انداخت.

همانطور که زری توی آغوشش بود یاد آن همه عشق و علاقه و شور و محبت «عزت» افتاد. زنی که به خاطر او زندگی اش را به آتش کشیده بود. بعدها آن همسایه توی منزلشان، ربابه که زن سر به زیری بود و اصلاً به روی هیچ مردی جز مرد خودش، نگاه نمی کرد ولی او با حيله و پدر سوختگی زن را از راه به در بردگاه و بی گاه که کبری نبود، پای او می نشست تا بالاخره از راه به درش کرد یک روز که زنش به حمام رفته بود به بهانه و حيله ای به اتاق ربابه رفت. او بی خیال و بامهربانی از او پذیرایی کرد اما مثل آتش به جان زن افتاد و او در دام افتاده هر چه عز و چز و التماس کرد مرد دست برنداشت و بعد انقدر توی آغوش او دست و پا زد که خودش را نجات بدهد که از طاقت افتاد، خسته و ناچار تسلیم شد. وقتی در آغوش مرد همسایه ولو شد بارضایت جنسی از جسارت مرد، به تمامی وا داد و از آن پس گاه و بیگاه مرتب با میرزا باقر بود تا بالاخره «کبری» بو برد و زاغ سیاه هردوی آنها را چوب زد.



خانه ماندن های بی وقت شوهرش او را مشکوک کرده بود و دنبال قضیه را گرفت و بالاخره زن را از خانه اشان بیرون انداخت.

ماچ کرد و بالاخره گفت:

— حواست کجاست؟ بریم توی اتاق من، امروز، روز عروسی منه! من و تو باهم تا عصری زن و شوهر می شیم! دست مرد را گرفت و بدو از هشتی و حیاط گذشتند و توی راهرو رفتند و زری نرسیده به اتاق اش سراغ لحاف و تشکی که توی چادر شب بسته بود،

شلنگ انداخت و آن را با یک حرکت پهن کرد... و دست انداخت و پیراهن تنگش را از تنش بیرون آورد و در حالی که هنوز میرزا حاج و واج مانده بود که چه بکند، او را بغل زد و با تمام زور دخترانه اش توی تشک غلطاند... عینهو همه آن چه یواشکی از لای در و پشت پرده از

مادرش و او دیده بود و بارها و بارها شاهد همآغوشی های آن دو بود. بدون این که از جفت نامحرم مادرش کمترین کینه ای در دلش بگیرد و برعکس هر بار - مرد برایش خواستنی ترمی شد و شوق او را برای وصال فاسق مادرش دو چندان بود و روز به روز بی پروا تر هم می شد که تا به اینجارسانده بود.

میرزا باقر هنوز در شک و تردید بود و توی آن خانه ولنگ و واز، احساس نایمینی می کرد: — کلون در کوچه روانداختی...؟! — حتی اون چفت بالاش رو هم انداختم که باکلید هم وانمیشه! دست او را کشید و خودش را توی بغل مرد جابه جا کرد و سپس آن دو سفری به عالم همه آن چه ناممکن بود و به دست نمی رسید، آغاز کردند. همه لذاتی که به فکرشان نمی گذشت که نه برای دختر که برای مرد هم پر از شور و عشق ممنوع و لذت ناچشیده بود.

«زری» برای میرزا باقر با همه کسانی که همآغوشی کرده بود، توفیر داشت حتی وقتی با کبری که در سیزده سالگی به عقد او درآمد ولی در همه شب ها و روزهایی که در آغوش هم بودند، کبری خاموش بود و هیچ از لذتی که می برد، احساس آشکاری نشان نمی داد.

میرزا باقر حالا همه آن خوابیدن بازن های کوچه قجرها را مصنوعی و همه حرکات آنان را دروغین می دید و حرکاتی که هنگام همآغوشی با او داشتند، برایش نمایشی بود و در حالی که وانمود می کردند که دارند لذت می برند که یکهو برمی خاستند و کاسه آب را از بالای سرشان برمی داشتند. او از آن زنی که تمام زندگی را به پای او ریخته بود، بفهمی نفهمی ابراز کراهت می دید: «بلند شو به استکان عرق بده که بتونم تنه لش تو رو، روی خودم تحمل کنم!»

اما اندام ترو تازه زری انگار یک باغ پر گل و ریحان بوده که با بوهای خوش تنش دانه های عرقی که مثل شبنم روی سینه و تن و بدنش، مشام او را می نواخت و بدون این که مشروب آشامیده باشد، مست و ملنگ بود. مرد خود را پشت دیوار باغ پر میوه ای ورق بزیند

می دید که شاخه های میوه از دیوار به بیرون سرک کشیده بود و او می توانست، هر چه می تواند بچیند اما در نیمه باز باغ هم در نزدیکی اش بود. دختر در حجله خیالی عروسی اش چنان در حال مسرت و لذت غوطه می زد که انگار دنیا را به او بخشیده اند. فقط با صداهای مبهم درگلو و آه و واه های پی در پی، نوازش های تحریک آمیز مرد را پاسخ می داد و هی می گفت: تمومش کن! یالله تمومش کن!

بعد تمام شد در حالی که دختر هم حس نکرد و نفهمید که بدون هیچ ثبت و ضبط رسمی و شرعی، بدون هیچ مراسم و دنگ و دونگ و هلله ای، همسر میرزا باقر شده است او فقط با سوز و دردی مطبوع در زیر شکم خود، احساس «عروس شدن» می کرد و دیگر هیچ دربند آبروی خانوادگی و دلهره بر باد دادن «دخترگی» خودش نبود و دست بر قضا میرزا باقر که انگار پس از ساعت ها تشنگی در بیابانی برهوت به چشمه آبی زلال و خنک رسیده باشد، حالا که به همان باغ پرمیوه راه یافته بود، تازه به صرافت او افتاد و دختر تازه به حجله کشانده و عروس شده را دوباره، با همه تجربه ها، فوت و فن هایی که عمری با زن های جورا جور در ذهن خود، انبار کرده بود، چنان دستخوش عطش، لذت و شهوت کرد که دختر هم در عین کلافگی و برافروختگی، از هیچ کجای جفتش دست بردار نبود ...

... آن دو بی پروا هفته ها این هماغوشی را هر کجا فرصت بود مکرر در مکرر، توی زیرزمین، اتاق زری، توی اتاق میرزا باقر، عصرها با زودتر رفتن به پشت بام و پشت رختخواب ها ادامه می دادند و زمانی که برادرانش - که شکوه اعظم دلاویس جان آنها در بلوای مشهد بود با عجله خانه را به سفری به مرز روسیه - برای خرید انواع پارچه های روسی برای حجه اشان - ترک کردند، این هماغوشی هر شب و روز وقت و بی وقت ادامه یافت و حتی یکی دو شبی که میرزا باقر به عنوان این که خانه حاج محمد «بی مرد» و بزرگ تر نباشد، در آنجا به سر می برد، زرین

تاج هم به بهانه ای به آن خانه می رفت و این «وصلت فرخنده» ادامه داشت بدون این که زن دایی و فرزندان دختر و پسر حاج دایی پی به این روابط نزدیک و هم خوابگی های شبانه، عصرانه و وقت و بی وقت این عروس و داماد «باسمه» ای ببرند! این حالت استثنایی به واسطه بلوای بزرگ مسجد گوهرشاد بود (که پسران شکوه اعظم از این حادثه پیشاپیش به سرخس و مرز روسیه گریختند و میرزا باقر هم از تیررس شیخ «بهلول» و وسوسه های او خود را پنهان کرده بود.

ستون نظامی که از تهران به مشهد آمده، در حالی به شهر رسیدند که شورش مذهبی علیه رضا شاه از مسجد گوهرشاد تا داخل حرم امام رضا کشیده شده بود و «بهلول» همچنان هر روز مردم را تحریک می کرد که همراه با شعار «الله اکبر!» «لعن بر رضا خان قلدر» و «مرده باد رضا شاه» به خیابان بریزند که نظامیان به فرمان یک ستوان یا سروان ارتشی آنان را به گلوله بستند.

به دستور نخست وزیر و وزیر داخله آنها مأموریت داشتند که «بهلول» را زنده دستگیر کنند و تحت الحفظ به تهران بیاورند ولی در میان آن همه جمعیت و با تمام راه بندان و مراقبت، «بهلول» انگار آب شده و به زمین فرو

رفته بود و یا کبوتر چاهی شده و قاطی انبوه کبوترهای حرم شده بود که پیدا کردن او محال به نظر می رسید. مأموران به دستور وزیر داخله به خانه استاندار و نایب التولیه آستان قدس رضوی که گزارش شده بود که «بهلول» را او در منزل اش پنهان کرده است ریختند و او همراه با چند نفری که در منزل او بودند به نظمیه بردند که به تازگی «شهربانی» شده بود. در تهران وزیر کشور دولت ذکاء الملک فروغی نخست وزیر اعلامیه ای منتشر کرد که «اسدی» استاندار و نایب التولیه را مسئول حوادث خونین مسجد گوهرشاد معرفی کرد که تمام بلوهای مذهبی - با همکاری عوامل خارجی زیر نظارت او انجام گرفته است. مأموران شهربانی در سطح شهر در جستجوی «بهلول» و سایر کسانی بودند که در مسجد گوهرشاد، اغتشاش در مساجد و بازار و حرم حضرت رضا دست داشتند. آنها از جمله خانه حاج محمد خراسانی و منزل برادر جوانش «مرتضی و محسن» را مورد بازرسی قرار دادند. در هر دو خانه به آنها اطلاع داده شد که حاج محمد برای سرکشی به موقوفه های آستان قدس رضوی از هفته های پیش به گناباد و سایر شهرهای خراسان رفته است و زرین تاج به آنها گفت که



برادرانش که در بازار مغازه دارند دو هفته بیشتر است که برای وارد کردن امتعه و پارچه از روسیه به نزدیک مرز سرخس رفته اند. بدین ترتیب نام برادران خراسانی با تمام سوابق در هیئت های مذهبی از پرونده متهمین واقعه مسجد گوهرشاد خارج شد.

در همین حال بود که خبر اعدام استاندار و نایب التولیه قدس و چند تن از بازاریان سرشناس و کارمندان عالی رتبه استانداری و عده ای از خدمه حرم امام رضا، مردم شهر را به شدت حیرت زده و هراسان کرد و اعلام شد که مأموران شهربانی در جستجوی «بهلول» مسبب این واقعه هستند.

بهلول در روز واقعه بزرگ هر چه به دهانش رسید علیه رضا شاه و دربار پهلوی و علیه اجبار به تغییر لباس مردان از کلاه نمودی و دستار و لباده به کلاه پهلوی و کت و شلوار و رفع حجاب زنان گفت و گفت تا این که عوامل او در مجلس روضه خوانی، با فریاد مردم را به قیام دعوت کردند و مردم مذهبی که تحت تأثیر سخنان و روضه خوانی با حالت گریه بهلول بودند از در مسجد بیرون زدند که با آتش افراد نظامی و شهربانی روبرو شدند و سپس نظامی ها و پاسبان ها به داخل مسجد ریختند و در آنجا نیز عده ای را هدف گلوله تفنگ های برنو و تیپانچه های خود قرار داده و کشته و مجروح ساختند و غائله خوابید.

میرزا باقر که مدت دو روز توی محلات خودش را گم و گور کرده بود و یک نیمروز در باغ شکوه اعظم گذراند و سری به میکده «قاراپط» زده بود، و یک روز عصر طرف حرم امام رضا می رفت که یک مأمور اینفورم پوش شهربانی - که برای میرزا باقر هم دیدن او تازگی داشت - جلوی او را گرفت و با لهجه غلیظ مشهدی پرسید: مشتی کجا؟

میرزا باقر که چند روز ریشش را نتراشیده بود، جا نزد و جلورفت و با لحن داش مشتی های دبش تهران گفت:

- حاجیت یک واجب زیاره امام رضاس، اهل تهرونه و توی این شلوغ و پلوغی زن و بچه اش رو هم گم کرده و نمیدونه چه بلایی

سرشون اومده ...

دور و بر حرم رو هم قورق کردند و نمیشه به اونجا رفت و همینطور جون شما ویلون و سرگردون موندیم که چه خاکی به سرمون بریزیم؟!

مأمور شهربانی که با دقت به حرف های او گوش می داد، گفت:

- می خوام ببرمت طرف حرم، شاید اونارو پیدا کنی؟

ته دل میرزا باقر سفت شد که یارو بی خطر و بویی نبرده که به جای همه عوضی ها او را بگیرد همین موقع یک استوار شهربانی سررسید و از مأمور شهربانی پرسید:

- چیه مظلونه؟ بهش شک داری؟! پاسبان خنده ای کرد و گفت:

- نه بابا بیچاره خداونو زده! اهل تیرونه اومده زیارت زن و بچه اش رو تو حرم مسافر خونه های اون جاگم کرده!

میرزا باقر با حال گریه ماندی گفت:

- بدمصب زنم، چند ماهه هم آبستنه از این می ترسم که از این پدر سوختگی بازی های مذهبی هول کنه و بچه بندازه ...!

استوار شهربانی دروغ او را تحویل گرفت و گفت:

- امام رضا مواظبشه! هیچیش نمیشه، امامی که به یک آهو پناه میده و ضامن آهو میشه، میتونه زن و بچه تورو هم نیگردداره!

او به قدری شوریده حال و نگران خودش را نشان می داد که کم مانده بود که آنها سکه ای هم کف دستش بگذارند اما پس از کلی دلداری از او گذشتند و میرزا باقر طرف خانه شکوه اعظم راه افتاد. در که زد انگار زرین تاج پشت در کشیک می کشید و در را باز کرد، تا او را دید قدری خودش را عقب کشید و یواشکی گفت: «مادرم خونه اس!» بعد صدای شکوه اعظم را شنید:

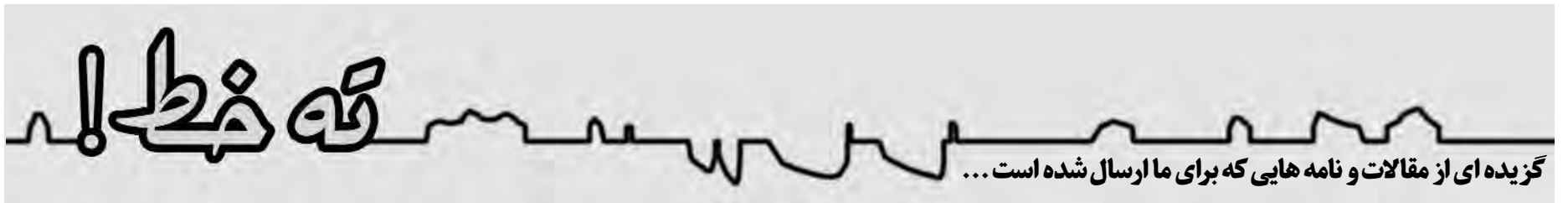
- کیه مادر ...؟!

دختر برگشت و گفت: غریبه نیس، مش باقر خودمونه!

او در حالی که خودش را توی چادرش قلمبه کرده بود، یواشکی طرف او سرک کشید و بالحن شادمانه گفت:

- میرزا من آبستنم!

ادامه دارد



گزیده ای از مقالات و نامه هایی که برای ما ارسال شده است...

ملی شدن نفت، خواست ملت ایران بود!

حمایت آمریکا از طرح ملی شدن در سراسر کشور به خاطر تضاد منافع با انگلستان بود!

جای تعجب است سردبیر «فردوسی امروز» که بر مقالات جناب شاهین پر «حاشیه» می نویسد چرا در مورد سایر گفتگوها و مقالات و مطالب از جمله گفته های دکتر رزم آراء (برادر سپهبد حاجعلی رزم آراء) در رد ملی شدن نفت — و این که آن را «یک طرح آمریکایی» خوانده است — سکوت کردند.

در حالی استیفای حقوق حقه ملت ایران از ثروت ملی خود در نفت جنوب از سال های پیش مطرح بود و حتی در اوج اقتدار امپراطوری انگلستان، رضا شاه پهلوی به خود این جرأت را داد که در صدد الغای قرارداد دارسی برآید و با ایستادگی در آن «موقعیت حساس بین المللی» بخشی از حقوق ملت ایران را کسب کند و مسلم این که اگر جنگ دوم جهانی و پیروزی متفقین و انگلستان در این جنگ نبود، ملت ما می توانست زودتر به آرزوی ملی خود برسد و با این حال از اواسط دهه ۲۰ با وجود نفوذ انگلستان در ایران، نمایندگانی مانند «رحیمیان»، «عباس اسکندی» در مجلس شورای ملی زمزمه احقاق حقوق ایران و حتی لغو قرارداد با کمپانی انگلیسی را مطرح کردند و چون در همین حال زمزمه واگذاری نفت شمال به شوروی و نفت سایر نقاط (گویا بلوچستان) به آمریکا بود به پیشنهاد دکتر مصدق در مجلس چهاردهم واگذاری هر امتیاز (از جمله نفت) به دولت های خارجی بدون اجازه مجلس ممنوع شد.

در مجلس پانزدهم تنها حضور سه نماینده ملی (دکتر بقایی، حسین مکی، حائری زاده) دوباره استیفای حقوق ملت ایران از انگلستان بر سر نفت مطرح شد و آن ها، با لایحه ای که متضمن منافع ایران نبود، مخالفت کردند! با پایمردی در مخالفت با قرارداد «گس — گلشائیان» آن را به بن بست پایان دوره مجلس کشاندند و در مجلس شانزدهم آن هم با همت همین نمایندگان و دکتر مصدق به عنوان «رهبر جبهه ملی» طرح ملی شدن صنایع نفت در سراسر ایران را به تصویب رساندند و به توشیح شاه رسید و فرمان نخست وزیری هم به نام دکتر مصدق صادر شد. در حالی که انگلستان قبلاً به وسیله سپهبد رزم آرا، اصل پنجاه — پنجاه را پذیرفته بود که ترور او امانش نداد تا در مجلس مطرح کند که شاید بختی برای تصویب داشت.

اما در مورد «حمایت آمریکایی ها» به زعم جبهه ملی (مقالات دکتر بقایی و خلیل مکی در روزنامه شاهد و دکتر حسین فاطمی در باختر امروز) عامل تضاد منافع آمریکا و انگلیس در خاورمیانه به امر ملی شدن نفت خیلی کمک کرد و بهره برداری مؤثر و به موقع جبهه ملی از این فرصت تاریخی که متأسفانه با دخالت شوروی و حزب توده در جریانات روزمره مملکتی و در اولیت قرار دادن مبارزه با شاه و دربار بیشتر از فیصله دادن مسأله نفت، موجب آن شد که آمریکا در هراس از، غول نمایی کمونیسم، حمایت خود را از ایران و مصدق سلب کرد و در برکناری مصدق، نیز شاه را با خود همراه کردند. «مهندس جلایر نیک بخت — لندن»

افزایش قتل های ناموسی در کشورمان!

قبح روابط جنسی در ایران کاهش یافته است!

افزایش قتل های ناموسی در ایران را به هیچ عنوان نمی توان در دسته جنایت های ناشی از بیماری های روانی قرار داد. این قتل ها به این دلیل است که قبح روابط جنسی کاهش یافته و این وضعیت در حال افزایش است هر چند آمار دقیقی درباره روابط دختر و پسر در دست نیست اما با توجه به وجود موانعی مانند وضعیت نامناسب اشتغال و نگرانی مسکن، برخی افراد به جای ازدواج به سوی روابط جنسی خارج از ازدواج تمایل پیدا کرده اند که چنین روابطی در مواردی به قتل های ناموسی منتهی می شود.

در واقع، افراد با قتل ناموسی می خواهند با ریختن خون، آنچه را که «یک ننگ» می پندارند، پاک کنند. مثلاً اگر خواهری عملی انجام دهد که «نگ خانواده» تلقی شود، برادر وی مجاز می داند که برای پاک کردن این ننگ، خواهرش را به قتل برساند.

در ایران در پرونده ای که برادر، خواهرش را در فارس به قتل رسانده است، متهم شده، مجازات عملی که حکم آن ممکن است اعدام و حبس طولانی مدت باشد با رضایت اولیای دم، به چهار سال کاهش یافته است.

مسلم این که پدر و مادر فرزندان قاتل خود را به خاطر این بخشیده اند که به دلیل تعصب خانوادگی این قتل را انجام داده است. اما این جنبه که «اولیای دم» به این باور رسیده اند که قصاص تنها راه برخورد با قتل نیست جنبه مثبت این پرونده است، برای این که افراد به خود اجازه می دهند در مورد دیگران به این راحتی قضاوت کنند و دست به قتل بزنند ناشی از یک فرهنگ غلط در جامعه است و این برادر نیز بر اساس یک فرهنگ غلط و باور به غیرت چنین کاری را کرده است.

از طرفی نقش پول در جامعه تعیین کننده است و برخی دختران به دلیل اقتصاد ناسالم به تنهایی نمی توانند هزینه نیاز زندگی خود را برآورده کنند پس به سمت ارتباط با دیگران می روند و چنین سرانجامی هم در انتظار آنهاست از طرفی به خاطر اقتصاد ناسالم و پول های بادآورده، افرادی هستند که به راحتی می توانند ثروت خود را خرج شهوت رانی کنند. «ع — الف کیهان»

اشتباهات و خطاهای ملی / مذهبی ها!

شنبه سی ام جون ۲۰۱۲ عبدالکریم سروش (دباغ) در تلویزیون اندیشه برنامه داشت. موضوع صحبت نامبرده دفاع از مذهبیهون بود که اوائل انقلاب کمک کردند حکومت مذهبی به رهبری خمینی در ایران جا بیفتد. او مخالف بود که آن «مؤمنان» را کور ذهنان مذهبی بنامند و توضیح داد که شخص مذهبی می تواند «ملی گرا» هم باشد. دو لغت «ملی و مذهبی» متضاد که نیستند بلکه «مترادف» هم هستند و برای مثال اشاره ای کوتاه از زندگی فخر رازی کرد و به زندگی اقبال لاهوری ذکر و اشاره ای نمود. سپس اشاره ای به فعالیت های علی شریعتی کرد و توضیح داد چگونه او توانست در حالی که مذهبی بود تحولات فکری در جامعه به وجود آورد.

عبدالکریم سروش از خلق و خوی مهدی بازرگان سخن گفت و «نارضایتی آن مرحوم» را از حکومت آخوندی توضیح داد(!؟) مبنی بر این که مرحوم بازرگان حرفه آخوندی را دوست نمی داشت و بنا به گفته خودش در دانشگاه تهران تلاش و سعی زیاد نمود که همکلاسی اش طالقانی معلم نشود!! اما او به جای این که دستور بازداشت خلخال و هادی غفاری و امثالهم را صادر کند و محکم جلو خمینی بایستد به خاطر مسئولیتی که پذیرفته بود و به او بفهماند (همانطور که در پاریس اعلام کرده بود) بایستی در قم مشغول خدمات مذهبی باشد و از دخالت در امر دولت پرهیز کند. اما به جای این کار او مرتب با اعضاء کابینه اش به قم می رفت تا او را پیش نماز کنند و دلش خوش باشد که جماعتی پشت سر او نماز برگزار کرده اند. و بعد بدون نتیجه دست از پا درازتر به تهران بازمی گشت.

همه در ابتدا فکر می کردند بازرگان فردی است مسئول اما او مسئول امر «دیانت و ایدئولوژی مذهبی» بود و دیدیم بعد از تذکرات اش که کار نکرد با آرامش خیال به نفع مذهب کناره گیری کرد زیرا به ظاهر خود متحمل جنایات و آدم کشی ها و اجحافات خمینی که خودش به راهش انداخته بود را، نداشت و چون به روز جزا و شفاعت امامان اعتقاد کامل داشت لذا به جرأت می توان گفت غرق در خرافه بود!

اکنون که سروش ها و کدیورها و گنجی ها به ظاهر از اعمال رژیم آخوندی دلخوراند و به خارج از کشور پناه آورده اند دست از خرافه های مذهبی اشان بر نمی دارند. او در جواب سؤال شنونده حاضر در جلسه که پرسیده بود آیا حکومت مذهبی قادر است دموکراتیک عمل کند؟ پاسخ داد: همه انسان ها جائز الخطا اند فقط «حکومت معصومین» است که قادر بر اجرای عدالت و حکومت مردم بر مردم اند!؟

جل الخالق به دین فیلسوف اسلامی با ائمه معصومین اش! وقتی «حرمت» انسان لوٹ می شود و همه چیز در حد کمال در وجود معصوم حل می گردد صحبت از مردم بیهوده است. به هر حال ایشان در آخر صحبت هایشان طبق معمول روضه خوان ها، گریزی به صحرای کربلا زدند. او گفت روضه خوان ها به غلط کلمه «لا اقل» را به جمله معروف امام حسین در واقعه کربلا اضافه نموده اند. آنها (روضه خوان ها) از قول امام حسین می گویند: مسلمان نیستی لا اقل آزاده باش! خدا رحم کرد از «حرّ ریاحی» صحبتی در میان نیاورد. «قاسم امین»

چهره‌های آشنا:

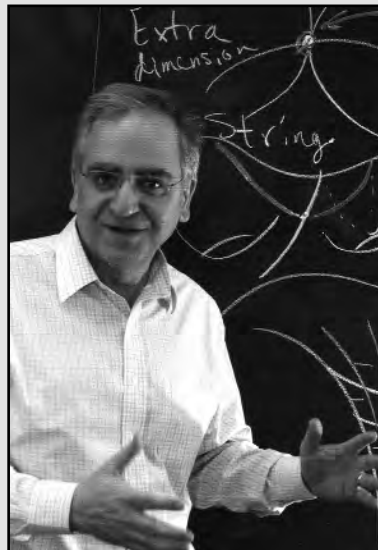


در یک عرصه جهانی

«فرنوش بهزاد» آهنگساز و رهبر ارکستر که نوازنده چندین ساز نیز هست به ارکستر سمفونی اوراسیا در لندن پیوست. این ارکستر با بیش از ۷۰ نوازنده از سراسر جهان، سعی در ایجاد و ارتباط با همه مخاطبین خود از هر نژادی دارد و سال هاست که اجرای آهنگ‌های کلاسیک ملل جهان را به اجرا گذاشته است و اکنون با افزودن سازهای ایرانی و دعوت از «فرنوش بهزاد» مخاطبان ایرانی را هم به اجراهای جالب خود جلب کرده است. در اول جولای با علیرضا قربانی (خواننده سنتی که با اجرای تیتراژ پایانی سریال شب دهم به شهرت رسید)، به روی صحنه سالن «لوگان هال» شهر لندن اجرایی استثنایی داشت که برای همه مشتاقان این دو هنرمند خاطره انگیز بود.

ره آورد تابستانی!

شماره تابستانی فصلنامه «ره آورد» یادگار ارزنده و اثرگذار «حسن شهباز» با همت همسرگرامیه او خانم «شعله شمس» و دوستان نویسنده و همکارش، در دسترس علاقمندان قرار گرفت به همان روال آگاهی دهنده و خواندنی که مرحوم شهباز آرزو داشت با معرفی دکتر کامران وفا دانشمند طراز اول جهانی و استاد ممتاز فیزیک دانشگاه هاروارد، که علاوه بر مصاحبه خواندنی با این استاد، تصویر او نیز روی جلد این شماره «ره آورد» را مزین کرده است. هم چنین بسیاری از مطالب دیگر که «ره آورد» را به صورت یک «منبع مرجع» معرفی کرده است. شماره آینده (مهرماه) اختصاص به یادواره ای درباره زنده یاد حسن شهباز دارد و خانم شعله شمس از دوستان و یاران او خواسته است با نوشته و آثاری درباره «شهباز» او را در انتشار یک «یادنامه مکتوب» و به یادماندنی، یاری دهند.



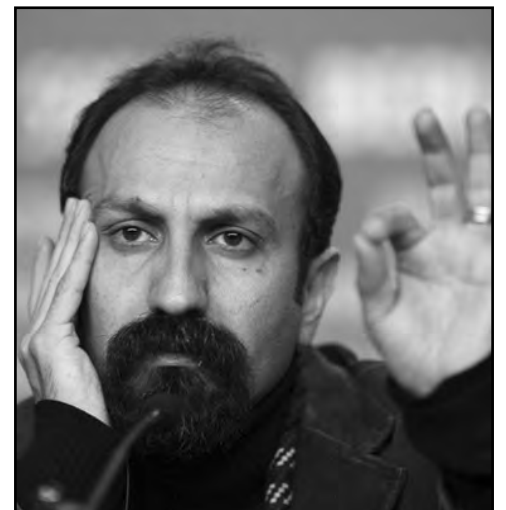
آن صدای جادویی



گوینده صدای جادویی برنامه موسیقی اصیل ایرانی «گل‌ها»، در تهران درگذشت. او با نام «روشنک» گوینده اشعار آغاز و لابلای قطعات موسیقی گل‌های جاویدان و گل‌های رنگارنگ بود که صدای آرام و دلنشین او لطف و جلوه خاصی به این برنامه‌ها می‌داد. نام اصلی او «صدیقه رسولی» بود که صدای مخملی و ظریف او و طرز شعرخوانی و دیکلمه اش (به خصوص ادا کردن درست لغات و اشعار) معروفیت خاصی داشت.

عضویت آکادمی اسکار

«اصغر فرهادی» که با فیلم «جدایی نادر از سیمین» تنها فیلمساز ایرانی بود که اسکاری شد، در واقع با این جایزه جزو خانواده «اسکاری» ها درآمده و به عضویت آکادمی علوم و هنر سینمایی اسکار نیز پذیرفته شده و از او دعوت به عمل آمده است که در مراسم سالانه این آکادمی شرکت کند. این آکادمی از صد و هفتاد چهره اسکاری در رشته‌های گوناگون دعوت کرده است که به عضویت این آکادمی در آیند. هم چنین گفته می‌شود که اصغر فرهادی با بودجه یک کمپانی بزرگ آمریکایی فیلمی را در خارج از ایران کارگردانی خواهد کرد.



قربانی سرطان

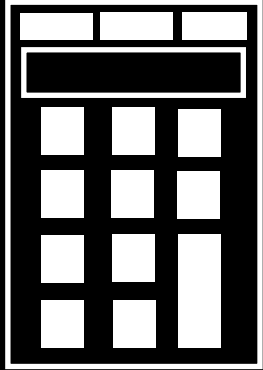


ایرانیان منطقه «انسینو» در بلوار «ونچورا» هفته گذشته در بهت و غم و غصه مرگ خانم تابنده کاتوزی بودند که با پرتاب خود از طبقه دوازدهم ساختمان بانک «ولز فارگو» در شهر انسینو اقدام به خودکشی کرد. در آن پنجشنبه عده زیادی که از این محل می‌گذشتند شاهد این مرگ دردناک بودند. خانم تابنده ۵۲ سال داشت و در کارش، چهره موفقی بود ولی در مبارزه با سرطان ناموفق بود و خود را به چنگال عمر برپاده این بیماری سپرد.

«خانم» در لس آنجلس



«خانم» به طور اخص برازنده هنرمند سینمای ایران خانم «پوری بنایی» است و اکثر دوستان و آشنایان او را با همین عنوان خطاب می‌کنند. پوری بنایی اکثر تابستان‌ها به خاطر خواهران و فامیل خود که در لس آنجلس هستند سفری آرام به این دیار دارد و با دیدار تعدادی محدود از دوستان و یاران قدیمش به ایران برمی‌گردد و به کار آزاد خود (فروش وسایل ورزشی) مشغول می‌شود. با این که پس از انقلاب به او اجازه داده شده بود که می‌تواند در فیلم‌های فارسی بازی کند ولی او همچنان به امتناع خود ادامه داده است و می‌گوید فیلم فارسی با همان آثار گذشته برای من تمام شده است.



F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

خدمات حسابداری و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

- انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارش‌های مالی جهت استفاده مدیریت، بانک‌ها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160
Woodland Hills, CA 91364

Crown Valley Market Place

مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!

27771 Center Drive

Mission Viejo, CA 92692

Tel: (949) 340-1010



در یک مرحله جدی تر!

یکی از چهره‌های موفق مطبوعاتی / تلویزیونی (و حتماً مبارزاتی و سیاسی) در لندن «محمود سربانی» است که سال‌ها مجله واقعاً «رنگارنگ» را منتشر می‌کرد و اما بیش از دو ماه است که هفته نامه «تربون آزاد» را در قطع بزرگ و به صورت هفته نامه سیاسی، هنری و فرهنگی و اجتماعی منتشر می‌کند. او ضمن چاپ پیام‌ها و مواضع مخالفان جمهوری اسلامی، از چهره‌های ارسالی از ایران و دیگران در موضع «اپوزیسیون» نیز به شدت انتقاد می‌کند که اغلب موضع‌گیری او درست و مناسب است جز در مورد دوست مبارز و فعال سیاسی ما «دکتر علیرضا نوری زاده».

اولین منتقد زن

سردبیر ما هفته گذشته که ناگهان خبر مرگ خانم «سیما کوبان» را شنید به شدت منقلب شد. او می‌گفت: «خانم سیما کوبان» جزو اولین کسانی بود که در زمان سردبیری او در سال ۱۳۴۳ به دفتر مجله فردوسی در تهران خیابان رامسر آمد و همکاری خود را در زمینه نقد هنری (بیشتر نقاشی) شروع کرد. او دیدگاه خاص و نوینی به هنرها داشت و دارای توانایی‌های ذهنی بسیاری در



این زمینه بود و آگاهانه می‌نوشت و سعی می‌کرد که همیشه «تنها» بماند.

خانم سیما کوبان ماه جون امسال پس از سال‌ها اقامت در فرانسه، در منزل دخترش در پاریس از دنیا رفت. یادش گرامی باد.

هنرمند

همیشه خندان

شنیدیم که «شهلا» هنرمند قدیمی تأثر و سینما دچار آشفتگی ذهنی (آلزایمر) شده است. شهلا که زمانی از جمله زیباترین هنرپیشگان تأثر به شمار می‌رفت، سالیان سال است که همسر اسماعیل ریاحی نویسنده و مترجم می‌باشد (ریاحی یکی از سردبیران در طول حیات مجله معتبر «روشنفکر» به مدیریت دکتر رحمت مصطفوی بود. «شهلا» که فعالیتش را از تأثر



تهران شروع کرد بعدها با محمدعلی جعفری و تروپ اوبه روی صحنه رفت و سپس به سینمای ایران پیوست. «شهلا» در همه حال شاد و خندان بود و از جمله معدود هنرپیشه‌های تأثر بود که نه تنها متن دیالوگ‌های خود که تمام هنرپیشه‌هایی که با آنها بازی داشت را از حفظ بود و گاهی هم که هنرپیشه‌ای گیر می‌کرد با جمله‌ای رلشان را یادآوری می‌کرد.

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

ویزا و مستترکارت پذیرفته می شود و در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس حاصل نماییم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com
(Ferdosi Emrooz: در وجه)

WEEKLY PUBLICATION

Issue: 111

Date: July 11, 2012

Editorial & Production

Publisher: Assal Pahlevan

Editor: Abbas Pahlevan

Editorial, Advertising &
Subscription Office

Ferdosi emrooz

19301 Ventura Blvd, #203

Tarzana, CA 91356

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Email: ferdosiemrooz@gmail.com

Website: www.ferdosiemrooz.com

آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵

کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰

اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

Name:
نام

Last name:
نام خانوادگی

Address:
آدرس پستی

Country:
کشور

Telephone:
تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سردبیر: عباس پهلوان

مدیر مسئول: عسل پهلوان

تدارکات: رضا پهلوان

گرافیک: آرتور آزاریان

عکاس: فریدون میرفخرانی

تایپ: حمیرا شمسیان

امور بازرگانی: ونوس

facebook

Ferdosi Emrooz

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Rose Market 6153 SW Murray Blvd., Beaverton OR 97008 (503) 646-7673	Time Co.(Sepide) 62 Ter Rue Des Ent. Paris 75015 France (01)45-781324	Caspian market 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042 (410) 313-8072	Perspolis Market 327 S. Rancho Santa Fe Rd. San Marcos, CA 92078 (760) 761-0555	Westwood Music 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310)473-4980	Shayan Market 3801 West PCH Torrance, CA 90505 (310) 375-5597
Ketab Corporation 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Star Market 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	Tehran Market 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	Q Market 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	Selin Food Bazaar 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	Crown Valley Market 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
Kolbeh Ketab 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	Tochal Market 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	Super Saman Market 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	ARA Grocery 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	Wholesome Choice 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	Super Irvine 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
Pars Book, INC. 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	Glatt Kosher Market 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	Woodland Hills Market 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	Hawthoren Market 24202 Hawthoren Blvd., Torrance CA 90505 (310) 373-4448	Jordan Market 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	Mission Ranch Market 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

VENTURE FARM



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com

م «فردوسی امروز» زده

FERDOSIEMROOZ.COM

هم اکنون می‌توانید از طریق وب سایت
هفته‌نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید!

